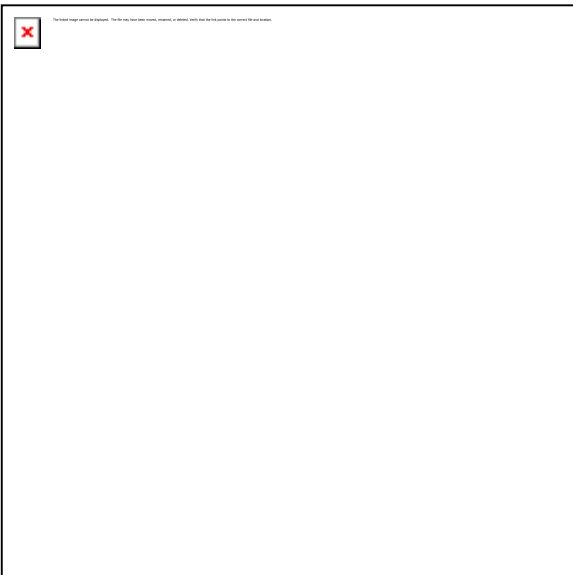




This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in the Urdu or English.



هو العليم

مطلع انوار

جلد سیزدهم

مواعظ رمضان المبارک ۱۳۷۰ هجری قمری

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سیّد محمد حسین

حسینی طهرانی

قدس اللہ نفسه الزکیۃ

مقدمہ و تعلیقات

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

عن النّبي صلّى الله عليه و آله و سلّم:

لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا

أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.

«اگر این گفتار بسیار در زبان‌ها، و این

اضطراب و آشوب در دل‌های شما نبود، هرآینه

می‌دیدید آنچه را که من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را

که من می‌شنوم.»

رسالة لب الباب، ص ۳۹



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

مجلس روز اوّل: معنی و حقیقت دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱.

در وهله اول باید به معنی «دین» پی برد، سپس

دانست که حقیقت دین را فقط در دین مقدس اسلام

می توان یافت.

خداشناسی، معنای اول از کلمه «دین» در

فرهنگ قرآن

آنچه از آیات قرآن استفاده می شود [این است

که] لفظ دین در قرآن به دو معنی آمده است:

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. ترجمه:

«به درستی که حقاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است. و اهل کتاب (در آن) اختلاف نکردند، مگر بعد از علم و یقینی که به سوی آنان آمد؛ و این اختلاف از روی بغی و تجاوزی بود که در میان آنها وجود داشت. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس (بداند) که خداوند سریع الحساب است.» (محقق)

یکی به معنی خداشناسی؛

و دیگری به معنی احکام و قوانینی که پیغمبران از طرف پروردگار برای بشر آورده‌اند.

[معنی] اوّل [از دین]، مثل آیه شریفه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

این همان دینی است که مطابق فطرت است، و انسان در خود چنین دینی [را] می‌یابد و از غرائز اوست. بدین معنی که اگر فرض شود شخصی به سن بلوغ رسد و دست محیطِ خوب یا بد، روان او را تربیت نموده باشد، پدر و مادر هم سرپرست او نبوده باشند، فرضاً از پشت کوه ابوقبیس سر برآرد و نگاهی به آسمان و زمین کند، راجع به آفرینش آنها تفکر بنماید، در ذات خود قوه‌ای می‌یابد که آن قوه با او به گفتگو درآمده و می‌گوید که این عالم وسیع و متغیّر را خدایی ایجاد کرده است؛ لذا خداشناسی

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّاست، بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار، و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرومانده‌اند.»

از غرائز است.

در این قسم از اقسام دین، انبیاء همگی یک راه پیموده و متحداً مردم را به سوی خدا دعوت کرده و فرقی با هم ندارند؛ منتهی بعضی از آنها که در معرفت خدا درجات والایی را پیموده‌اند، بیشتر توانسته‌اند مردم را هدایت کنند و تربیت‌شدگان و گروندگان به آنها نیز مردان صاحب رتبه‌ای گشته‌اند.

در اینجا است که قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ
فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١﴾

در اینجا است که رسول الله صلی الله علیه و

آله و سلم فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ

يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ.»^۲

پای بندی به احکام آسمانی، معنای دوّم از

کلمه «دین» در فرهنگ قرآن

معنی دوّم از دین - همان طوری که گفته شد

- پای بند بودن به احکام آسمانی است. در اینجا انبیاء

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹:

«ای پیغمبر، بگو: ای صاحبان کتاب (ملت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند)، بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته ایم) گرد آییم و آن را میزان و معیار کار خود اتخاذ کنیم؛ و آن گفتار و کلمه این است که: غیر از خدا را پرستش نکنیم، و هیچ چیزی را انباز و شریک برای او قرار ندهیم، و بعضی از افراد ما بعض دیگر را رب و مؤثر در رشد و پرورش خود نداند و ارباب و صاحب ولایت نگیرد و فقط رب و مؤثر در رشد و کمال خداوند بوده باشد (زیرا که یهود و نصاری، علماء و بزرگان خود را ارباب و مؤثر می دانستند). پس ای پیامبر، اگر آنها از این پیشنهاد تو روی گرداندند، شما به آنها بگویید: شما گواه باشید که: ما تسلیم امر خداوندان هستیم و بدین کلمه حق اعتراف داریم.»

۲. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۸۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۳۵، تعلیقه
۳:

«هیچ نوزاد آدمی نیست مگر آنکه بر فطرت اسلام متولد می شود، و پس از این پدر و مادرش او را به کیش یهود و نصاری و مجوس می کشانند.»

یکسان نبودند؛ بدین معنی که دین همه آنها واحد نبود. بشر از روزی که در این عالم خاکی پای نهاد، انبیاء علاوه بر خداشناسی هریک به حسب دستور خدا به مقتضای کمال و استعداد آنها، قوانینی را برای آنها آوردند.

کمال نسبی ادیان الهی

البته هریک از آنها صحیح بوده، و لیکن چون به واسطه کسالت روحی، بشر نمی‌توانسته در راه کمال قدم بردارد و به درجه کمال برسد، هریک از آنها مقداری بشر را به راه توحید و تأمین دارین جلو آورده‌اند.

بنابراین نباید گفت که دین عیسی حتی برای

زمان او هم ناقص بوده؛ زیرا،

چون بنی اسرائیل در مادیات فرو رفته بودند، تغییر و تعادل آنها به یکسره سوق دادن آنها به راه آخرت بود (مانند شخصی که مواد چربی و پیه و گوشت زیاد خورده باشد، طیب برای دفع صفرا به او فقط ترشی می دهد)، و چون حضرت موسی در مقابل فرعون و فرعونیان واقع شد و آنها خود را خدای جهان می پنداشتند، لذا برای آنکه بفهماند که چرخ این دنیا و اجتماع، دست آنها نیست، سلطنت و اجتماعی در مقابل آنها ایجاد کرد؛ و البته لازم بود. گرچه آن دستورات و قوانین برای اهل آن زمان کامل بود، ولی برای پرورش انسان کامل و رفاهیت دنیا و آخرت کامل نبود؛ زیرا در آنها نسبت به چنین مردمان کامل، افراط و تفریط‌هایی ملاحظه می شد.

دین اسلام، یگانه راه منحصر برای ترقی و

سعادت بشر

پیغمبر اسلام دینش کامل و برای پروراندن بشرِ کامل در او هیچ نقصی نمی توان یافت، و لذا یگانه راهِ منحصر برای ترقی و سعادت بشر دین اسلام است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱؛

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ
وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخُسْرِينَ﴾^۲.

دین اسلام، اوج ترقی بشر در قوس صعود

در اینجاست که دیگر قوس صعود ترقی بشر،

به اوج رسید: «بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.»^۳ لذا

اسلام دستورات پیمبران سلف را که بعضی آنها نیز

به درجه کمال بوده، نقض و نسخ فرموده بلکه به

آنها اضافه نموده است.

تعادل نسبی دستورات و قوانین حضرت

ابراهیم، نسبت به انبیاء سلف

از میان انبیاء سلف حضرت ابراهیم علیه

السّلام دستورات و قوانینش بیشتر

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱:

«و هر کس غیر از اسلام، دینی را برای خود اتخاذ کند، از او پذیرفته نمی شود
و او در آخرت از زیانکاران است.»

۳. مکارم الأخلاق، ص ۸. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳:

«این است و جز این نیست که من برانگیخته شده ام برای آنکه مکارم اخلاق
را تمام کنم.»

به حال تعادل نزدیک است:

﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ
نَفْسَهُ، وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِربِّ
الْعَالَمِينَ﴾^{۱، ۲}

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعَبُدُوا
رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ، هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ
مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ
قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ
وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ
النَّصِيرُ﴾^۳

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۰ و ۱۳۱. ترجمه:

«و کدام کسی است که از آئین ابراهیم روی گرداند، مگر کسی که نفس خود را در جهالت انداخته باشد؟! * و همانا حقاً او را در دنیا برگزیدیم، و او در آخرت تحقیقاً از صالحان است. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شدم.» (محقق)

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۶:

«از این آیه به دست می آوریم که:

اولاً: فقط سفهاء و فرومایگانند که از ملت و آیین و روش ابراهیم اعراض دارند.

و ثانیاً: به قاعده عکس نقیض یعنی: «کلُّ مَنْ لَمْ يَسْفِهْ نَفْسَهُ، يَرْغَبُ فِي مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، یعنی کُلُّ عَاقِلٍ يَرْغَبُ فِي مِلَّتِهِ؛ هر کس که نفس خود را به جهالت نیفکنده باشد، به آیین و روش ابراهیم روی می آورد، یعنی هر مرد عاقل به سوی منهاج و روش او روی می آورد.»

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۷۷ و ۷۸. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خود را عبادت نمایید و کارهای خوب و پسندیده بجا آورید که امید است در این صورت به فلاح و رستگاری فائز گردید. * و جهاد کنید درباره خدا

جایگاه رسول خدا نسبت به انبیاء سلف در

اشعار مرحوم شبستری

مخالفت یهود و نصاری با رسول خدا و وعده

الهی بر حفظ دین اسلام

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ
تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ

جهادی که لایق اوست. اوست که شما را اختیار و انتخاب نموده است و برای شما در دین سختی و مشکلی قرار نداده است. این همان آئین و ملت پدر شما ابراهیم است که از زمان پیشین شما را مسلمان نام نهاد، و این امر به جهت این است که رسول خدا حاضر و رقیب و گواه بر شما باشد و شما نیز حاضر و رقیب و گواه بر مردم باشید. پس اقامه نماز کنید و زکات بدهید و خود را در عصمت و مصونیت خدا درآورید و از او استمداد بجوئید؛ زیرا که او مولا و سرپرست و آقای شماست، و چه خوب مولایی و چه خوب یاری کننده‌ای است.» (محقق)

مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱﴾؛ لذا پیغمبر اعلام کرد و اسلام را

رواج داد و خدا هم وعده داد که پس از تو آن را نگاه

می دارد: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. ۲.

اشعار مولانا در وعده الهی به حفظ دین اسلام

روضه استقامت و عطش شدید سیدالشهدا

علیه السلام (ت)

ختم سخن با روضه مناسب حضرت

سیدالشهدا، و استقامت آن حضرت حتی به عطش و

سحق اسبان. ۳.

۱. گلشن راز، دیباچه.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۵:

«ای پیغمبر (بر مرام و مسلک خود باش و از راه حق تجاوز مکن و تابع افکار و آراء یهود و نصاری باش)، آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیت کنی و از آئین و سنت آنان پیروی بنمایی؛ بگو هدایت خدا فقط هدایت است. و اگر از افکار و خواسته‌های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد، از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یآوری نخواهی داشت.»

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوّم.

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و برای بار دوم از برای وداع به خیمه آمد و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت و بسیار می گفت: "لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ هیچ حرکت و تحوُّلی نیست و هیچ قوه و قدرتی نیست، مگر به خداوند عزّ اسمه."

و ابوالحنّوف جُعی تیری به پیشانی مبارکش زد؛ آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره اش جاری شد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَوَّاءَ
العُصَاةِ! اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تَذَرِ
عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

"بار پروردگارا، بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می گذرد واقف هستی! بار پروردگارا، یکایک آنان را بشمار و آنان را متفرّقاً و متشتّتاً هلاک گردان، و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار و ابداً آنها را نیامرز!"

و با صوت بلند فریاد زد:

يَا أُمَّةَ السَّوِّءِ، بئْسَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَتْرَتِهِ! أَمَا
إِنَّكُمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِي فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهُونُ
عَلَيْكُمْ ذَلِكَ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ! وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَرْجُو أَنْ
يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِالشَّهَادَةِ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا
تَشْعُرُونَ!

"ای امت بدسرشت و بدکردار، با محمد در عترتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آید، بلکه تمام کشتن ها برای شما سهل و آسان می نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی دانید!"

حصین گفت: ای پسر فاطمه، به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می گیرد؟ حضرت فرمودند: "بأس و شدّت را در میان شما می افکند تا آنکه خون های

خود را می‌ریزید، و سپس چون موج‌های دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت!

در این حال، از کثرت زخم‌ها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آن قدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت. پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَيَّ مِلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ. وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: "إِلَهِي! إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ!"

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد)." و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: "خدای من! تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!"

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد، و خون مانند ناودان فوران می‌کرد. حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پر شد به آسمان پاشید و گفت: "این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است." و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت و چون پر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون‌آلوده نموده و گفت: "با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم."

و آن قدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‌داشت، که در این حال مالک بن بُسر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد و بُرُنُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد.

اشعار نیر تبریزی در عزای حضرت ابا عبدالله

علیه السّلام

حضرت برنس را انداخت و روی قَلَنْسُوَه که کلاه عادی بود عمامه بست - و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست - که زُرْعَة بن شَرِیک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت، و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد، و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت، و سِنان بن اَنَس با نیزه در تَرْقُوَاش زد و پس از آن بر سینه آن حضرت زد و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد، و صالح بن وَهَب در پهلویش تیری وارد کرد.

هِلال بن نافع می‌گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم، هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام پیکرش به خون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد! به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکّر در کشتن او باز می‌داشت!

و در آن حالت‌های سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‌کرد:

صَبْرًا عَلٰی قَضَائِكَ يَا رَبِّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ

المُسْتَغِيثِينَ!

”شکیبا هستم بر تقدیرت و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه‌آورندگان!“

مجلس روز دوّم: رسالت و وظيفة انبياء

الهي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

وظیفه انبیاء تنظیم عقاید و اخلاق و افعال بشر

است، نه تبیین علوم طبیعی

باید دانست که وظیفه انبیاء دعوت به راه

توحید و تنظیم دستورات معاد و معاش بشر و تزکیه

اخلاق است، و از سه قسمت خارج نیست: اوّل:

عقاید؛ دوّم: اخلاق؛ سوّم: افعال.

بنابراین تقاضای علوم طبیعی از آنها بی مورد

است؛ لذا وقتی از پیغمبر راجع به تغییرات هلال

سؤال کردند، حضرت فرمود: «این [تغییرات] برای

شناسایی اوقات است.» با آنکه سؤال [از] علت

۱. سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸. مهرتابان، ص ۳۸۱، تعلیقه ۲:

«وای پیغمبر، ما نفرستادیم تو را مگر برای تمام افراد مردم برای آنکه بشارت

دهنده و ترساننده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی دانند.»

اختلاف بوده، ولی جواب را مطابق سؤال نیاورده تا دلالت کند وظیفه شما از من چنین سؤالی نبوده [است]:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوْقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾^۱.

احاطه کامل ائمه اطهار بر علوم مادی

و لیکن گاه‌گاهی ائمه اطهار راجع به علوم مادی، مطالبی برای اثبات توحید بیان فرموده‌اند؛ و از آنجا به دست می‌آید که آنها علاوه بر علوم دینی و معارف الهیه بر چنین علمی هم احاطه کامل داشته‌اند.

در آن زمان که منجمین ستارگان را به منزله گل‌میخ‌های طلایی برای زینت دنیا می‌دانستند، اسلام می‌گفت: «آنها شهرهایی هستند مانند شهرهای شما، و در آنجا موجوداتی مانند شما سکونت دارند؛ إِنَّهَا مُدُنٌ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۹. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۵۷:

«ای پیامبر! چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند، بگو: این اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»

۱. این عبارت در مجامع روایی موجود یافت نشد؛ لیکن این مضمون در دو روایت ذیل این چنین آمده است:

بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۹۱: «تفسیر علی بن

إبراهیم، عن أبيه و يعقوبَ بن يزيد، عن ابن

أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله

عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

”هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي

فِي الْأَرْضِ؛ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ،

طُولُ ذَلِكَ الْعَمُودِ فِي السَّمَاءِ مَسِيرَةٌ مِائَتِينَ وَ خَمْسِينَ

سَنَةً.“

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند نظیر شهرهایی که در زمین قرار دارند؛ هر شهری به ستونی از نور بسته و مرتبط شده است، و طول این ستون‌ها در آسمان به اندازه مسیر دویست و پنجاه سال راه می‌باشد.» (محقق)

الكافي، ج 8، ص 231: «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن

عبد الله بن سنان، عن أبي حمزة قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام ليلةً وأنا عنده

و نظرت إلى السماء قال: ”يا أبا حمزة، هذه قبةُ أبينا آدم عليه السلام، و إنَّ لله

عزَّوجلَّ سواها تسعاً و ثلاثين قبةً فيها خلق ما عَصُوا الله طرفَةَ عين.“

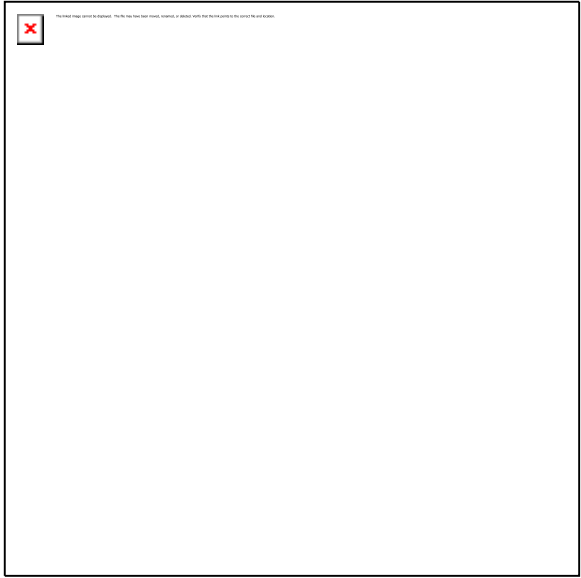
ترجمه: «ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که: شبی در خدمت امام باقر

علیه السلام بودم؛ آن حضرت به آسمان نگاهی کردند و فرمودند: «ای

ابو حمزه این قبه پدران آدم علیه السلام است، و همانا از برای خداوند

عزوجلّ جز این قبه سی و نه قبه دیگر است، و در آنها مخلوقاتی هستند که

حتی به اندازه یک چشم برهم زدن خدا را معصیت نکرده‌اند.» (محقق)



«مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا؛ دَالَّةٌ

بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرَّقِهَا وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا. وَذَلِكَ قَوْلُ

اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ﴾.^۱

شرح داستان الکترون و اتم

شرح داستان الکترون و اتم به طور کامل،^۲ و

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۲۹:

«خداوند آشتی و الفت اندازنده است در میان چیزهایی که با یکدیگر دشمنی و جدایی دارند، و دوری و جدایی افکننده است در میان چیزهایی که با هم الفت و نزدیکی دارند؛ به طوری که آن اشیائی که از هم جدا می شوند و پراکنده و دور می گردند دلالت کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود قرب و نزدیکی، جدا کرده و متفرق گردانیده است، و آن اشیائی که به هم نزدیک می شوند و الفت می پذیرند دلالت کننده هستند بر خدایی که آنها را با وجود بُعد و دوری و دشمنی، به هم تألیف نموده و به هم پیوسته گردانیده است. و آن است معنی کلام خدا عزوجل: "و از تمام چیزها ما زوجین (جفت نر و ماده) آفریدیم، به امید آنکه شما متذکر خدا و آفرینش وی شوید."»

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۸۵، تعلیقه ۱:

«سابقاً شیمیست‌ها به کوچک‌ترین قطعه از اجسام که به نام مولکول است رسیده بودند، و آن عبارت است از: ذره کوچکی که به چشم دیده نمی شود و اگر بخواهیم آن را خرد کنیم خواص اولیه خود را از دست می دهد. و این مولکول که اگر آن را بخواهیم قسمت کنیم دیگر آن جسم نخواهد بود، خود مرکب است از ذرات بسیار ریزی که به آنها اتم گویند.

تا ۹۰ سال قبل دانشمندان فیزیک و شیمی کوچک‌ترین قسمت از مولکول را اتم می دانستند. شیمیست‌ها در محلول‌های رقیق مواد شیمیایی، و فیزیسین‌ها در عبور جریان برق از داخل محلول شیمیایی، پی بردند به تقسیمات کوچک‌تری که اتم از آنها تشکیل می شود؛ و به این نتیجه رسیدند که: یک دانه اتم که قطر آن از یک ده هزارم میلیمتر کمتر است، خود عالمی است عجیب: در وسط خورشیدی دارد بنام پروتون که دارای بار الکتریکی

تطبیق آن با فرمایشات حضرت رضا راجع به قوای جذب و دفع.

در آن موقع هرشلی^۱ نبود که ستاره اورانوس را کشف کند و دوربین‌های حسّاس ساخته، تمام اجرام سماوی را تحت مطالعه قرار دهد؛ در آن موقع کیپلر^۲ و کپرنیک^۳ نیامده بودند که به اصل اشتقاق زمین از کرات سماوی پی‌برند؛^۴ ولی قرآن گفت:

﴿أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^۵؛

مثبت است و دور آن ذراتی به نام الکترون با سرعت سرسام‌آور در گردش می‌باشند؛ بار همه الکترون‌ها منفی است. و به قدری قدرت اتم بالاست که در یک گرم خاک آن قدر انرژی ذخیره شده است که از حاصل کار یک سال کارخانه برق طهران تجاوز می‌کند.

در چهل سال پیش بنا بر تحقیقات جدید معلوم شد که هسته نیز به نوبه خود از ذرات الکتریکی مثبت به نام پروتون، و از ذرات الکتریکی منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام اینها مجموعاً بار الکتریکی به معنای انرژی می‌باشند.

۱. Willam herschel.

۲. ۱۵۷۱ - Jean Kepler - ۱۶۳۰.

۳. ۱۴۷۳ - Nicolas Copernic - ۱۵۴۳.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون علم هیئت و نجوم و دانشمندان شاخص آن، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۵، ص ۳۰۹ - ۳۴۸. (محقق)

۵. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۷۳، تعلیقه ۳:

«آیا ندیده‌اند آنان که کفر ورزیده‌اند که آسمان‌ها و زمین در ابتدای امر آفرینش به هم چسبیده بودند و ما آن دو تا را از هم جدا کردیم؟»

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا
وَاللَّأَرْضِ أَنتِيا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتْ أَأنتِيا طَائِعِينَ﴾^۱.

عدم منافرت دین اسلام با علم

این کلمات که ابدأً با علوم مادی آن عصر
مطابقت ننموده بلکه با علوم تجربی امروزه مطابق
است، دلالت بر اعجاز کلام آن بزرگواران می کند.
در آن موقع پاستوری نیامده و کشف
میکروب نکرده بود، ولی حضرت امیر می فرماید:
«لَا تَبُولَنَّ فِي الْمَاءِ فَإِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا»^۲.

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۲:

«و پس از آن خداوند بر آسمان درحالی که به صورت دود بود متمکن و
مستقر شد و سیطره و احاطه نمود، و به آسمان و زمین گفت: ”بیایید، خواه
از روی رضا و رغبت و خواه از روی عدم رضا و کراهت!“ آسمان و زمین
گفتند: آمدیم ما از روی رضا و اطاعت!»

۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۱۵، تعلیقه ۲:

«این حدیث را شیخ صدوق در کتاب خصال در ”أبواب المائة و ما فوقه“
آورده است؛ و این فقره از کلام آن حضرت را که ما در اینجا آوردیم، در
ص ۶۱۳ از طبع مطبعه حیدری است.

و در وسائل الشیعة، این حدیث را از خصال در حدیث أربع مائة با این
عبارت آورده است که: قَالَ: ”لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي سَطْحِ الْهَوَاءِ وَلَا يَبُولَنَّ فِي
مَاءٍ جَارٍ، فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَأَصَابَهُ شَيْءٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ؛ فَإِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا. وَ
إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَطْمَحَنَّ بِبَوْلِهِ وَلَا يَسْتَقْبِلُ بِبَوْلِهِ الرِّيحَ.“ (از طبع امیر بهادر،
ج ۱، ص ۴۷، و از طبع حروفی اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۹) در این نسخه نهی
از بول کردن در آب جاری شده است، و نهی شده است از آنکه: انسان بولش
را به بالا کند و یا در مقابل باد نماید.

و در مستدرک، ج ۱، ص ۳۸ روایاتی را ذکر کرده است که از بول کردن در
آب، چه جاری و چه راکد نهی شده است. و از جمله آنکه:

از غوالی اللثالی از فخرالمحققین از رسول خدا آورده است که: ”لَا يَبُولَنَّ

حضرت سجاد درباره قومی می فرماید:

«اللَّهُمَّ اَمَلًا [أَمْزِجْ] مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ.»^۱

قال أمير المؤمنين: «فِرٌّ مِنَ الْجُذَامِ [الْمَجْدُومِ]

فِرَارِكِ مِنَ الْأَسَدِ.»^۲

بنابراین دین اسلام فرضیه‌ای مخالف علوم

أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ؛ نباید یک نفر از شما در آبی که دوام دارد مانند چاه و چشمه و جاری بول کند.

و نیز از غوالی اللثالی از فخرالمحققین آمده است که: در حدیث دیگری است که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند: «و الْمَاءُ لَهُ سُكَّانٌ فَلَا تُؤْذُوهُمْ بِبَوْلٍ وَلَا غَائِطٍ؛ برای آب ساکنانی است، آنها را به بول و غائط آزار مدهید.» و نیز از فخر آمده است که: «و رَوَى أَنَّ الْبَوْلَ فِي الْمَاءِ الْجَارِيِ يُوْرِثُ السَّلْسَ وَ فِي الرَّاِكِدِ يُوْرِثُ الْحَصْرَ؛ بول کردن در آب جاری موجب ریختن ادرار بدون اختیار می‌شود، و بول کردن در آب راکد موجب بند آمدن ادرار می‌شود.»

و در تهذیب، شیخ طوسی، طبع نجف، ج ۱، ص ۳۴، در باب الاحداث، خبر ۹۱ با سند متصل خود روایت می‌کند: از فضیل، از مسمع از حضرت صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند: «إِنَّهُ نَهَى أَنْ يَبُولَ الرَّجُلُ فِي الْمَاءِ الْجَارِيِ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ؛ و قَالَ: إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا.»

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۱۶:

«در دعای بیست و هفتم از صحیفه کامله سجّادیّه، آن حضرت بر اهل ثغور و مأمورین مرزهای کشور اسلام دعا می‌کند و سپس کفار را نفرین می‌نماید: «خداوندا آب‌های آنها را به وبا آلوده گردان.»»

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۷. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «از شخص مبتلا به جذام بگریز، چنان‌که از شیر می‌گریزی.»» (محقق)

ندارد، بلکه جمالاتی هم که استشهاد می‌شود مؤید است.

دین اسلام با علم، منافرتی ندارد و از یک پستان شیر خورده و توأمین هستند. آری، همان دین‌های مسیح و بودا است که با عقل و علم منافرت دارد.

روضه زحمات حضرت پیامبر اکرم (ت)

ختم سخن با روضه مناسب زحمات پیغمبر^۱.

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۷:

«جرجی زیدان شرحی از رنج‌های پیغمبر را بیان می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

پس از مرگ ابوطالب و خدیجه، کار بر پیغمبر دشوار شد و قوم قریش از هر سو بر وی تاختند؛ به خصوص ابولهب و حکم بن [ابی] عاص و عقبه بن ابی معیط همسایگان پیامبر زیادتر از سایرین او را آزار می‌دادند و غالباً هنگام نماز، شکنجه بر سر و روی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالی می‌کردند و خوراکش را آلوده می‌ساختند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به طائف

رفت تا مگر در آنجا یار و یاورى بیابد، ولى در آنجا نیز چیزی جز دشنام و آزار ندید؛ تا آنجا که مردم طائف دسته‌ای از نادانان و اراذل خود را به طرف حضرت رسول مى فرستادند که با او ستیزه کنند و به رویش داد زنند، و همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنان کناره مى گرفت و به گوشه‌ای پناه مى برد، عده‌ای مى آمدند و فرومایگان را مى راندند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام این رنج‌ها را تحمل مى کرد و دعوت خود را ادامه داده، فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه مى کرد.

باری، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طائف به مکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید؛ به قسمی که هر کس از دور و نزدیک با او به ستیزه برمی‌خاست و او را تهدید مى کرد.

پیغمبر با اراده ثابت و محکم بر این مصیبت‌ها صبر مى کرد؛ در صورتی که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد، همه نوع با او همراهی و مهربانی خواهد شد؛ ولى رسول خدا از دعوت باز

نمی گشت، چون به نبوت خود ایمان کامل داشت و می دانست از طرف خدا مأمور به این دعوت می باشد.*

داستان رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طائف و مرارت های حاصل از این سفر بسیار تکان دهنده است. طبری در تاریخ آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه پیوسته مردم را در آشکارا و پنهانی به خدا دعوت می کرد و بر آزار و اذیت و تکذیب و استهزاء ایشان صبر می کرد؛ تا به جایی که [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکی از کفار هنگامی که آن حضرت مشغول نماز بود، رجم گوسفند (مشیمه و بچه دان که در شکم گوسفند، بچه در آن قرار دارد و آغشته به خون و کثافات است) را بر پیامبر افکند، و در وقتی که ظرف غذای پیامبر بر روی آتش در حال پختن بود نیز بچه دان گوسفند را در آن انداخت و آلوده ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از منزل خارج می شد، آن مشیمه و

رحمِ افکنده شده در خانه خود را با خود می آورد، و بر در خانه آن افکننده (که همسایه او و از ارحام او بود) می ایستاد و می گفت: "یا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ! أَيُّ جَوَارِ هَذَا؛ ای فرزندان عبد مناف! * این چگونه همسایه داری است؟!*" و سپس آن بچه دان را به دور می افکند.

از این گذشته، ابوطالب و خدیجه هر دو در یک سال درگذشتند؛ و این، سه سال قبل از هجرت بود. و درگذشتن آنها مصیبت عظیمی را بر رسول خدا وارد کرد؛ زیرا قریش توانستند پس از رحلت ابوطالب علیه السّلام اذیت های تازه ای را بر آن حضرت وارد سازند که پیش از آن قدرت نداشتند؛ حتی بعضی از آنها خاک بر سر آن حضرت پاشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم با آن حال داخل خانه خود شد و خاک ها بر سرش بود.

یکی از دختران او برخاست تا خاک ها را بشوید و درحالی که به شستن اشتغال داشت گریه می کرد، و رسول خدا به او می گفت: "یا بُنَيَّةُ! لا تَبْكِي؛ فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعٌ أَبَاكَ!؛ ای نور دیده من! گریه مکن؛ زیرا خداوند پدرت را حفظ می کند."

رسول خدا می فرمود: "آزارها و شدائدی که قریش بر من وارد ساختند، عمده آنها پس از مرگ ابوطالب بود؛ ما نَأَلَتْ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ."**

* تاریخ تمدن اسلام (تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام)، ص ۲۳ و ۲۴.

** عبدمناف جدّ اعلای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است: محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف.

نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۹، تعلیقه:

«آقای محمّد قزوینی در نامه ای که برای آقای علی اصغر حکمت به عنوان تقریظ بر کتاب ایشان - که درباره شرح و ترجمه احوال جامی می باشد نوشته اند، مطالبی را در تعصّب جامی در سنی گری او، و در شواهد و ادلّه متقنه در ایمان حضرت ابوطالب علیه السّلام آورده اند که شایان ملاحظه است. این نامه در آخر کتاب جامی تألیف علی اصغر حکمت، از صفحه ۳۹۵

تا صفحه ۴۰۷ آورده شده است. از جمله این نامه است که:

أبولهب در تمام مدّت عمر خود بعد از بعثت حضرت رسول، از بزرگ‌ترین مستهزئین و آزارکنندگان حضرت رسول بود. و همیشه کثافات و نجاسات بر در خانه آن حضرت می‌افکند. و هر شخص یا قبیله را که آن حضرت به اسلام دعوت می‌نمود، أبولهب فریاد می‌زد که:

”سخن او را باور نکنید! این جوان برادرزاده من

است و من او را بزرگ کرده‌ام؛ وی دیوانه است!“

و زن أبولهب (امّ‌جمیل بنت حرّ، خواهر

أبوسفیان معروف) نیز در عداوت و ایذاء حضرت

رسول نیز کمتر از شوهر ملعون خود نبود. و همیشه

بوته‌های خار می‌آورد و بر سر راه حضرت رسول

می‌نهاد. و به همین مناسبت خداوند در قرآن او را

﴿حَمَّالَةَ آلِ حَاطِبٍ﴾ خوانده است.

ولی چنان‌که گفتیم: حضرت أبوطالب چهل و دو

سال با تمام قوا از رسول خدا حمایت کرد؛ و رسول

خدا درباره أبوطالب فرمود: ”مَا نَالَتْ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا

أَكْرَهَهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو تَالِبٍ.“ و نیز فرموده: ”مَا زَالَتْ

قُرَيْشُ كَاعَةَ عَنِّي حَتَّى مَاتَ عَمِّي أَبُو طَالِبٍ. « - انتهى
موضع حاجت از کلام آقای محمد قزوینی، رحمة
الله عليه.

أقول: كائع: ترسنده از چیزی و بددل شونده است؛ جمعش: كَاعَة. (منتهی
الأرب)»

مجلس روز سوّم: محفوظ بودن قرآن از
هر گونه تحریف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ * ذَلِكُ
الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

نزول تمامی کلمات قرآن به واسطه وحی

قرآن کتابی است آسمانی که تمام آن به واسطه

وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل

شد؛ بدون آنکه یک کلمه قرآن از کلمات خود پیغمبر

باشد:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَىٰ﴾^۲

تحدیر و تهدید خداوند از آمیخته شدن وحی

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. * الم * ای پیامبر، آن است کتاب منزل آسمانی، که در آن شک و ریبی نیست؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزگاران.» (محقق)

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴. مهر تابان، ص ۳۱۲، تعلیقه:

«و رسول خدا از روی میل و هوای نفسانی خود سخن نمی گوید. * نیست سخن او مگر وحی خداوندی که به او وحی شده است.»

با کلام رسول خدا

بلکه در بعضی از آیات خداوند با لسان

تشدید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از

آمیختن وحی به کلام خود منع می کند:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ
قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ

قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ * تَنْزِيلًا مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ
تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ
لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عِنْدَهُ
حٰجِزِينَ ﴿١﴾.

سخنان خود پیغمبر در دست است؛ چنانچه

آنها را با آیات قرآن قیاس کنیم، زمین تا آسمان
تفاوت دارد.

وَعْدَةُ خَدَاوُنْدَ بِه حَفْظِ قُرْآنِ از تحریف، و

محرّف بودن کتب انبیاء سالفه

خداوند وعده فرموده که قرآن را حفظ کند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحٰفِظُونَ﴾. ۲

بنابراین، قرآن از تحریف - چه زیاده چه

۱. سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۰ - ۴۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۳:

«این آیات نازلۀ قرآنیّه، گفتار فرستاده‌ای است بزرگوار و گرامی (که از جانب خداوند، به صورت وحی بر پیغمبر فرا می‌خواند). * و آن گفتار شاعری نیست؛ و بسیار کم است ایمانی که شما بدین مطلب می‌آورید. * و گفتار کاهن و غیب‌گویی که با جنیان و نفوس خبیثه مرتبط باشد، نیست؛ و بسیار کم است تذکر و توجّهی که شما بدین حقیقت دارید. * این قرآن از جانب پروردگار و خالق جهانیان فرورستاده شده است. * و اگر این رسول ما، محمّد، از نزد خودش بعضی از گفتارها را بسازد و پردازد و سپس به ما نسبت دهد، * ما وی را با دست قدرت و قهر خودمان درمی‌گیریم. * و پس از آن البتّه رگ قلب او را که حیاتش بدان بسته است می‌بریم. * و در این صورت هیچ یک از شما چنان نیرویی را ندارد که بتواند مانع از این کار شود و میان ما و میان این عمل حاجز و مانع گردد.»

۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۷:

«ما حقّاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم، و ما حقّاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌باشیم.»

نقیصه - محفوظ مانده است؛ و لیکن باید دانست که کتب انبیاء سالفه از تورات و انجیل - چه نقیصه و چه زیاده - محرف است.

برخی نقیصه‌ها در تورات و انجیل

زیرا اولاً: در قسمت نقیصه، آیاتی در قرآن دلالت دارد بر آنکه موسی و عیسی مژده به وجود پیغمبر: محمد بن عبدالله داده‌اند؛ ولی چون در عهدین فعلاً پیدا نمی‌کنیم یا تصریحاً یافت نمی‌شود باید گفت از آنها اسقاط شده:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۱.

آیات بسیاری را که دلالت بر پیغمبر آخرالزمان داشته باشد، از انجیل برنابا می توان یافت، ولی آن را جمع کرده اند و امروز [حتی] جزوات معدودی از آن در دست نیست.

و [ثانیاً]: زیادی های ننگ آوری در کتب عهدین موجود است که بلاشک دست بشر آنها را به آنها افزوده است؛ من جمله: داستان نسبت معصیت دادن به انبیاء.

با آنکه در چندین جای کتب عهدین تصریح به حرمت زنا و شرب مسکر شده، درعین حال تصریح دارد که انبیاء زنا نموده و شرب مسکر کرده اند؛ و با وجود تسلّم حرمت زنا و مسکر باید

^۱. سوره صف (۶۱) آیه ۶. ترجمه:

«و زمانی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، حقاً که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ درحالی که آنچه از قبل در برابر من است از تورات، تصدیق کننده ام و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارت دهنده ام. پس هنگامی که بیّنات و ادلّه روشن و قاطع بدانها رسید، گفتند: این سحری آشکار است.» (محقق)

گفت آیاتی که راجع به ارتکاب معاصی انبیاء است،
محرّف است.

برخی زیاده‌ها در تورات و انجیل

در اصحاح، فصل ۱۹ از سفر تکوین کتاب

تورات، آیه ۳۱، وارد است که:

حضرت لوط دو دختر داشت؛ یک وقت آن دو
دختر با هم مذاکره نمودند که پدر ما پیر شده،
باید او را مست بنماییم و پهلوی او بخوابیم تا از
او نسلی پدید آید. در حین شب، دختر بزرگ
ظرف مسکری به پدر داد و پدر را مست کرد و
پهلوی او خوابید و حامله شد و اولادی به وجود
آورد که او را «مواب» نام نهادند.

شب دیگر خواهر بزرگ‌تر به خواهر کوچک‌تر
گفت: «ای خواهر امشب

نوبت توست!» خواهر کوچک پدر را مست کرد و پهلوی او خوابید و حامله شد و اولادی به وجود آورد و او را «ابن عمی» نامیدند.

و باید دانست که فعلاً موابیان از اولاد مواب، و بنی عمون از اولاد ابن عمی هستند.

و در فصل ۲۳ از سفر تثنیه، آیه ۲، چنین وارد

است که:

حرام زاده داخل جمعیت خدا نشود، و تا پشت دهم داخل جمعیت خدا نگردد. (۳) عمونی و موابی داخل جمعیت خدا نشود تا ده پشت (البته مقصود از عدم دخول، عدم ورود در زمره پیمبران است).

در فصل نهم از سفر تکوین، آیه ۲، وارد است

که:

حضرت نوح فلاحت نموده و تاکستانی غرس نمود؛ سپس مقداری خمر آشامید و داخل چادر رفته برهنه شد.

انجیل یوحنا، فصل دوّم، آیه ۱:

در روز سوّم، در قانای جلیل، سوری واقع شد. [عیسی] با شاگردانش در آن محل بودند. چون مقداری از روز برآمد، مریم به عیسی گفت که: «شراب تمام شده است؛ باید شراب تهیه کنی!» عیسی گفت: «مادر، تو را با من چه کار! به کار

خود مشغول باش!»

مریم در خانه آمده، به نوکران گفت: «حاضر باشید که هرچه عیسی گوید اطاعت کنید!» و در آن منزل شش ظرف سنگی بزرگ بود که هریک، دو - سه من آب می گرفت و آنها را برای طهارت یهود در آنجا قرار داده بودند.

عیسی به نوکران گفت: ظرف‌ها را پر از آب کرده در مجلسی آوردند، و میر مجلس از آن آب‌ها خورد و گفت: «ای عیسی، این شراب‌های خوب را از کجا آورده‌ای؟! مردم همه اوّل شراب‌های خوب می‌خورند، سپس بد را؛ [لیکن شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟!] و آن میرمجلس نمی‌دانست که آن شراب‌ها آب بوده و به معجزه عیسی شراب شده است؛ لکن شاگردان چون مطلع شدند به نبوت عیسی ایمان آوردند.

نسبت دادن گناه به انبیاء، دالّ بر تحریف کتب

عهدین

نسبت گناه به انبیاء، دالّ بر تحریف کتب

عهدین است؛ زیرا اگر قائل به عدم

تحریف شویم، لازمه‌اش آن است که بگوییم: خداوند شخص گناه‌کار و خائنی را برگزیده خود نموده، و لازمه‌اش عجز خداوند از ارسال رسل مطیع می‌باشد. شخص آیا راضی می‌شود مال‌التجاره خود را - با علم به خیانت - در تحت اختیار خائنی بگذارد که او را بفروشد؛ ابداً! لذا نصاری باید یکی از پنج امر را قبول کنند:

ملزم شدن نصاری به قبول تحریف در کتب

عهدین

اوّل: آنکه خداوند قادر بر ارسال رسول غیر

عاصی و خائن نبوده؛ تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

دوّم: آنکه خداوند به گناه انبیاء جاهل بوده؛

تَعَالَى عَن ذَٰلِكَ.

سوّم: آنکه عیسی و نوح و لوط و غیرهم

پیغمبر نبودند، و این خلاف فرض خود آنهاست.

چهارم: آنکه زنا و شرب خمر در زمان انبیاء

سلف حرام نبوده، و با وجود تصریح عهدین به

حرمت آنها این قسم هم باطل [است].

ناچار شقّ پنجم که تحریف باشد آنها را ملزم

خواهد کرد.

برخی آیات داله بر تحریف کتب عهدین

در قرآن نیز آیاتی وجود دارد که دلالت بر

تحریف کتب عهدین می کند:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۱؛

و قوله تعالى: ﴿مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ

عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۲.

روضه سر مبارک امام حسین علیه السلام در

مجلس یزید (ت)

ختم سخن با روضه مجلس یزید.^۳

۱. سوره بقره (۲) آیه ۷۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۶: «پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌نویسند (تحریف می‌کنند) سپس می‌گویند: این نوشته از طرف خداست.»

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۶. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۴۷: «بعضی از کسانی که یهودی هستند، کلمات خداوند را از جای خود تغییر می‌دهند.»

۳. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۷۹: «أسرا را که وارد مجلس یزید کردند، حضرت سجاد را به غل جامعه بسته بودند، و دوازده تن از [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اُسرا را به یک ریسمان بسته بودند. آنها را با حالتی فجیع و فظیح داخل مجلس نمودند. یزید رو کرد به حضرت سجاد و گفت: "حمد خدایی را که کشت پدر تو را!"

حضرت فرمود: "لعنت بر کسی باد که پدر مرا کشت!"

یزید این آیه را خواند: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾.

حضرت فرمود: "این آیه درباره ما وارد نشده است؛ آن آیه ای که درباره ما وارد شده است، این آیه است: ﴿وَمَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي آلٍ أَرَضٍ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾."

یزید فرمان داد در این حال سر مبارک سیدالشهدا را در جلوی او در طشتی گذاردند. در روایت است که چون نظر حضرت سجاد به آن سر افتاد، دیگر تا آخر عمر از سر گوسفند غذا نخورد. و چون نظر حضرت زینب بر آن سر افتاد بی طاقت شد و گریبان پاره کرد و با ناله محزونی که دلها را مجروح می نمود صدا می زد: "واحسینا! یا حبیب رسول الله! یا بن مکة و منی! یا بن زمرم و صفا! یا بن فاطمة الزهراء! یا بن سیده النساء! [یا بن بنت المصطفی]!"

یزید در نهایت مستی و غرور و خوشی، باده می خورد و ابداً به ناله جگرگوشه زهرا، زینب کبری توجهی نکرد و مشغول خواندن این اشعار شد:

۱. لیت أشیاخی بیدر شهیدوا *** وقعة الخزرج

من وقع الأسل

۲. لعبت هاشم بالملک فلا *** خبر جاء ولا

وحي نزل

۳. لست من خندق إن لم أنتقم *** من بنی

أحمد ما كان فعل

۴. قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا *** وَ قَتَلْنَا الْفَارِسَ

اللَّيْثَ الْبَطْلَ

۵. وَ قَتَلْنَا الْقَرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ *** وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرِ

فَاعْدَلْ

۶. فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلِهَا *** وَ بِأَحَدٍ يَوْمَ أَحَدٍ

فَاعْتَدَلْ

۷. لَوْ رَأَوْهُ فَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا *** ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ

لَا تَشَلْ

۸. وَ كَذَاكَ الشَّيْخُ أُوصَانِي بِهِ *** فَاتَّبَعْتُ

الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلَ

[۱] ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزرج (واقعه کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می دیدند.

(۲) فرزندان هاشم، چند روزی با سلطنت بازی کردند، پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.

(۳) از قبیله خندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

(۴) ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پای درآوردیم.

(۵) و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته های خود را در جنگ بدر گرفتیم و اینک کفه ترازو مساوی گردید.

(۶) و ما آنان را به کشته های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.

(۷) اگر بزرگان قبیله من می دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالی هلهله سر می دادند و می گفتند: ای یزید، هیچ گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.

۸) و این چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم (منظورش اَبی سفیان بود). [مترجم]

این اشعار را می‌گفت و با خیزران خود بر لب و دندان حضرت می‌زد و می‌گفت: «ای حسین چه خوش لب و دندانی داری!»

أبو بَرزَه سلمی که حاضر مجلس بود و از صحابه حضرت رسول الله است گفت: وای بر تو یزید، چوبت را از این لب و دندان بردار! شهادت می‌دهم که رسول الله این لب و دندان را می‌بوسید، و می‌مکید لب و دندان او و برادرش حسن را و می‌فرمود: «شما دو نفر سیّد جوانان اهل بهشتید؛ خدا بکشد کشته شما را و مهیا نماید برای آنها دوزخ را!»

مجلس روز چهارم: داستان آدم و حوا در
قرآن، دلیل بر وجود تحریف در تورات و
انجیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

داستان آدم و حوا، یکی از موضوعات داله بر

تحریف تورات و انجیل

﴿يُبَيِّنِي ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ
أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَتِهِمَا
إِنَّهُ يَرِنُكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا
الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱.

یکی از موضوعاتی که دلالت بر تحریف

تورات و انجیل می کند، شرح داستان آدم و حوا با

شیطان است که در عهدین مذکور است.^۲ و برای

۱. سوره أعراف (۷) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸ و الله شناسی،
ج ۳، ص ۱۳۸:

«ای فرزندان آدم! البته نباید شیطان شما را به فتنه اندازد؛ هم چنان که پدر و
مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به طوری که لباس آنها را از تنشان جدا
کرد تا اینکه زشتی ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند. تحقیقاً او و قبیلۀ او
می بینند شما را از آنجایی که شما آنها را نمی بینید. ما شیاطین را، اولیاء و
سرپرستان و رفقای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون یکی از مهم ترین تحریفات موجود در تورات
رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۱۴۶؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۷۹.

مطلب باید مقاله عهدین، با مقاله قرآن راجع به آدم و حوا با شیطان بیان شود.

داستان آدم و حوا در سفر تکوین

در سفر تکوین چنین وارد است:

خداوند آدم را خلق نمود و جنتی در عدن خلق کرد و آدم را در آن بهشت قرار داد، و پس از آن حوا را ایجاد کرد. و در وسط آن دو بهشت یک درخت حیات و یک درخت معرفت حسن و قبح خلق کرد، و نهری بدان جا جاری کرد که آن به چهار شعبه تقسیم می شد: فیشون، جیحون، حدّاقِل (دجله)، فرات.

سپس بدانها فرمود: از شجره معرفت حسن و قبح نخور که خواهی مُرد. آدم و حوا عریان بودند و ابداً خجالت نمی کشیدند؛ برای آنکه شعور نداشته و حسن و قبح را تمیز نمی دادند. مار که از همه حیوانات حيله اش بیشتر بود به حوا گفت: آیا خدا گفته است که از این درختها مخورید؟!

حوا گفت: خدا فرموده از همه درختها بخورید مگر درختی که در وسط بهشت است؛ زیرا که گفته است اگر بخورید، خواهید مرد.

مار در جواب گفت: نخواهید مرد، بلکه چون خدا می دانسته اگر بخورید مثل او عالم به حسن و قبح شده و چشم هایتان باز می شود، خدا نخواسته شما مانند او عالم شوید.

آدم و حوا از شجره خوردند و آن وقت به حسن و قبح مطلع شده، چشم های آنها باز شد. خود را عریان دیده و برای خود ساتر عورت ساختند.

ادله مرحوم علامه بر تحریف موجود در سفر

تکوین

عجب از این کلام بی اساس؛ زیرا:

اولاً: عدن در یمن بوده و بر بوغاز باب

الْمَنْدَب است؛ و دجله از جبال ارمنیه سرچشمه گرفته و فرات از ارض روم، و هر دو به خلیج فارس می ریزند. و علاوه، رود جیحون و فیشون در

ترکستان واقع و به عدن چه ربطی دارد؟!

ثانیاً: چه نسبت های پست و جهل به خدا

داده، و شیطان را عالم دانسته است؛ زیرا می گوید:

«خدا گفت: "از این درخت مخورید که می میرید!"

آدم و حوا خوردند و نمردند.» پس در خداوند جهل

است یا خدعه.

علاوه، این سخن می‌رساند که مار از خداوند راستگوتر است؛ زیرا مار گفت: «بخورید، نمی‌میرید!» و خدا گفت: «بخورید می‌میرید!» و خوردند و نمردند.

علاوه، خدا در این مرحله که می‌خواسته از آدم و حوا عالم‌تر باشد، از حریف خود شکست خورد؛ زیرا فی‌الواقع خدا می‌خواست که آنها از درخت معرفت حسن و قبح نخورند و مانند او به حسن و قبح اطلاعی حاصل نکنند و لذا از روی کذب به آنها گفت: «می‌میرید!» اتفاقاً چون آنها خوردند چشمشان باز شده خود را عریان دیده، برای خود ساتر ساختند.

و از همه مهم‌تر آنکه: در تورات وارد است که مار همان ابلیس است؛ در این صورت، تمام معایب را برای خدا و محاسن را برای شیطان ثابت می‌کند. با این همه فضاحت، عیسویان در مقام جواب می‌گویند: مراد موت روحانی است.

تورات می‌گوید: «قبل از اکل، روح آنها مرده و معرفت حسن و قبح نداشتند و به واسطه خوردن

شجره، معرفت پیدا کردند.» این کلام دلالت دارد بر آنکه آنها روحاً زنده شدند!

اگر بگویند خدا می‌خواست آنها حیات ابدی داشته و به واسطهٔ اکل، حیات آنها موقتی شد، این هم خلاف نصّ تورات است که می‌گوید: «خدا بذر فنا بر آدم پاشیده و بر شجرهٔ حیات، موکل گماشت تا آدم از آن نخورد.»

داستان آدم و حوا در قرآن

به هر حال، قرآن ابداً از شجرهٔ معرفت اسمی نمی‌برد؛ فقط می‌فرماید:

[﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ

تَلَكُمَا الشَّجَرَةَ وَأَقْلُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ
 مُّبِينٌ * قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
 لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخُسِرِينَ ﴿١﴾

درست مطالب تورات عکس قرآن است؛ خدا

در سوره طه می فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ
 لَهُ عَزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
 إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ
 فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ
 فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى *
 فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى
 شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبَلَى * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا
 سَوْءُتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ

۱. سوره اعراف (۷) آیات ۱۹ - ۲۳. ترجمه:

«و ما گفتیم که: ”ای آدم! تو با جفتت در بهشت منزل گزینید؛ پس از هر جا که می خواهید بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد!“ * پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را که از (عیوب و قبائح و) عورت‌هایشان بر ایشان پوشیده مانده بود، برای آنان پدیدار گرداند و گفت: ”پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، مگر برای آنکه (مبادا) دو فرشته شوید یا از زمره جاودانگان گردید.“ * و برای آن دو سوگند یاد کرد که: ”هرآینه من برای شما از خیرخواهان هستم!“ * پس آن دو را به واسطه فریب فرود آورد و به سقوط کشانید. پس چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوعه) چشیدند، (لباس‌های بهشتی از تنشان دور شد و عیوب و قبائح و) عورت‌های آن دو پدیدار گشت، و شروع کردند تا از برگ‌های بهشت چیده و بر روی عورت‌های خود ساتری بنهند؛ (در این حال) پروردگارشان بر آن دو بانگ زد: ”مگر شما را از این درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که حقا و حقیقتاً شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟!“ * گفتند: ”پروردگارا! ما بر نفس خود ظلم کردیم، و اگر تو ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.“ (محقق)

وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ
وَهَدَاهُ * قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا
يَشْقَىٰ * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن

ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

أَعْمَى ﴿١﴾ - الخ.

قرآن می گوید: قبل از خوردن شجره، ساتر عورت داشتند و به واسطه خوردن از آن درخت، عورت آنها نمایان شد؛ تورات به عکس.

۱. سوره طه (۲۰) آیات ۱۱۵ - ۱۲۴. ترجمه:

«و ما با آدم عهدی بستیم (که فریب شیطان را نخورد) پس فراموش کرد و ما او را ثابت قدم و استوار نیافتیم. و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: "به آدم سجده کنید" و سجده کردند مگر ابلیس که ابا و امتناع ورزید. * و آنگاه گفتیم: "ای آدم! این شیطان دشمن تو و دشمن جفتت می باشد؛ متوجه باش که شما را نفریبید و از بهشت بیرونتان ننماید که در آن صورت دچار سختی و مشکلات خواهید شد! * از برای تو در بهشت (همه چیز مهیاست) جایی است که گرسنه نمی شوی و برهنه نمی گردی! و حَقّاً تو در آنجا تشنه نمی شوی، و آفتاب گرم بر تو اثری نمی گذارد!" * با همه این سفارش ها شیطان در آدم وسوسه کرد و گفت: "ای آدم، آیا (دوست داری) تو را بر شجره خلود و درخت ابدیت که هیچ گاه کهنه و فرسوده نگردد دلالت نمایم؟! * (آدم از شیطان پرسید: "آن درخت کدام است؟" گفت: "همان شجره ای که خدا تو را از آن منع کرد؛ از آن تناول کن تا عمر ابد بیابی!") پس آدم و جفتش از آن درخت (به فریب شیطان) خوردند، و بدین جهت (لباس های بهشتی از تنشان دور شد و عیوب و قبائح و) عورت های آن دو پدیدار گشت و شروع کردند تا از برگ های بهشت چیده و بر روی عورت های خود ساتری بنهند. و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و گمراه شد. * سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و وی را هدایت نمود. * فرمود: "همگی از آن (مقام) فرود آید، در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است؛ پس ای آدم و حوایی که به زمین نزول نموده اید، اگر به سوی شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچ گاه گمراه نمی گردد و بدبخت و تهی دست نخواهد شد. * و کسی که از ذکر من و از یاد من روی گرداند، پس در اثر این إعراض، زندگانی او ناگوار و سخت می شود و ما او را در روز قیامت نیز کور محشور خواهیم نمود."» (محقق)

قرآن، کذب و خدعه را به شیطان نسبت
می‌دهد، زیرا که خدا می‌گوید: اگر از شجره
نخوردید گرسنگی و تشنگی و گرمی آفتاب و عریان
بودن نصیب شما نخواهد شد، و خوردن از شجره
موجب این مشقّات می‌گردد، چنان هم شد؛

شیطان می‌گوید: اگر خوردی در جنت پایدار خواهی بود، آدم خورد، از جنت بیرونش کردند.
داستان آدم و حوا به نقل از تفسیر منسوب به

امام عسگری علیه السلام

فی التفسیر: «چون خداوند شیطان را از جنت بیرون کرد، شیطان از میان ماری درآمد و به سوی آدم رفت و گفت: "از این درخت بخور تا زندگی جاوید یابی!" آدم گفت: "خدا داناتر است." شیطان به صورت مار پیش حوا رفت و گفت: "خدا سابقاً شما را از خوردن این درخت منع کرد، ولی حالا اجازه داد؛ و علامتش این است که اگر بخواهی از این شجره بخوری، موکلان حفظ شجره از تو ممانعت نمی‌کنند."
حوا پیش آمد؛ موکلان خواستند منع کنند، خدا گفت: "منع نکنید؛ زیرا من به آدم و حوا اختیار داده‌ام و خود باید صلاح و فساد امر خود را تشخیص دهند." حوا خورد و آدم را هم به خوردن دعوت کرد و خدا آنها را

از بهشت بیرون کرد.»^۱

اشکالاتی دیگر پیرامون داستان آدم و حوا در

تورات محرف

از همه عجیب‌تر آنکه تورات می‌گوید:

«وقتی که آدم و حوا از شجره خوردند و

معرفت به حسن و قبح پیدا نمودند و خود را عریان

دیدند، در این هنگام خدا آهسته‌آهسته در جنت قدم

می‌زد و آواز می‌داد. همین‌که آن دو صوت خدا را

شنیدند، پشت درختی مخفی شدند. خدا به آدم

گفت: «تو کیستی؟» آدم گفت: «من آدمم! صوت تو

را شنیدم، از شدت خجلت چون عریان هستم، در

پشت درخت پنهان شدم.» خدا گفت: «که به تو

گفت عریانی؟ مگر از شجره خورده‌ای؟!»

اولاً: تورات نسبت به خدا، نسبت جسمیت و

قدم زدن می‌دهد.

دیگر آنکه: خدا از آدم سؤال کرد: «کیستی؟

مگر از شجره خورده‌ای؟!» بنابراین خدا جاهل بوده

است!

۱. التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام، ص ۲۲۲.

بعداً تورات می گوید: «چون خدا مطلب را

بدین گونه دید، با خود گفت: آنها هم مثل من شده و

از حسن و قبح اطلاع پیدا نموده اند و هم اکنون است

که از شجره

حیات بخورند و مثل من همیشه جاودان باشند؛
لذا خدا آنها را از بهشت بیرون کرد تا دستشان به
شجره نرسد.»

تورات می‌گوید: «خدا آدم را در عدن قرار
داد»؛ ولی در لسان مسلمانان چنین مشهور است که
آدم در جزیره سیلان و سراندیب^۱ وارد شد و در آنجا
نیز کوهی است به نام آدمس پیک^۲ یعنی کوه آدم؛ و
بین جزیره و قاره آسیا سنگ‌های عظیمی در دریاست
که عبور کشتی‌ها از آنجا مشکل و آنجا را آدمس
بریدج^۳ یعنی پل آدم خوانند و اینها دلالت بر صحّت
کلام مسلمین دارد.

توسّل جستن حضرت آدم به انوار خمسه طّیبه

آدم در زمین آمد و سال‌ها از رحمت خدا دور
بود. خواست توبه کند، خدا فرمود: «بگو: "إِلَهِي بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَأَنْتَ الْمَحْمُودُ، وَبِحَقِّ عَلِيٍّ وَأَنْتَ الْعَالِي، وَبِحَقِّ
فَاطِمَةَ وَأَنْتَ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ
وَأَنْتَ الْمُحْسِنُ، وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَأَنْتَ قَدِيمٌ

۱. Sarandib

۲. Adam's peak

۳. Adam's bridge

آدم می گوید: «این شخص آخر که بود که

چون اسم او را بردم، حال من تغییر کرد؟!»

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵ و نفس المهموم، ص ۵۱، با اختلاف:

«و رَوَى صَاحِبُ الدَّرِّ الثَّمِينِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَةً﴾: أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَأَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَالْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَقَّنَهُ جَبْرَائِيلُ قُلْ: "يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ" ...»

ترجمه: «صاحب کتاب الدر الثمین در تفسیر آیه ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ

كَلِمَةً﴾ روایت می کند که: حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام اسماء

پیغمبر اسلام و ائمه علیهم السلام را در ساق عرش مشاهده نمود؛ پس

جبرئیل به او تلقین کرد تا بگوید: "یا حمیدُ بحقِّ محمد، یا علیُّ بحقِّ علی، یا

فاطرُ بحقِّ فاطمة، یا محسنُ بحقِّ الحسن و الحسین و منک الإحسان."»

گفت: «او سبط محمد مصطفی است که

شهادت تیغ اعداء خواهد شد.»

خدا خبر می دهد: «وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ:

وَاعْطِشَاهُ! وَاقِلَّةَ ناصِرَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ! فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَشُرْبِ

الْحُتُوفِ! فَيُذَبِّحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ، وَيَنْهَبُ رَحْلَهُ

أَعْدَاؤُهُ، وَتُشَهَّرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ وَانصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ، وَ

مَعَهُمُ النِّسْوَانُ؛ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ.»

۱. همان. ترجمه:

«ای آدم، ای کاش او را می دیدی که می گوید: ”وای از تشنگی! وای از کمی یار و یاور!“ تا آنجا که تشنگی چون دود، بین او و آسمان حائل گردد! کسی جوابش را نمی دهد مگر با شمشیر و نوشیدن جرعه مرگ! پس او را نظیر ذبح کردن گوسفند، از قفا سر می برند، و دشمنانش بار و بنه او را به یغما می برند، و سر مبارک وی و یارانش را - همراه با زنان - در شهرها می گردانند؛ این چنین در علم خدای واحدِ منان گذشته است.»

مجلس روز پنجم: عصمت انبیاء دلیلی بر
محرّف بودن تورات و انجیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱.

نبوت، واسطه میان خلق و خالق

نبوت واسطه میان خلق و خالق است و هر کس نمی تواند چنین مقامی را احراز نماید. مگر آنکه قابلیت رابطه و توسط داشته و به عبارت ساده؛ همان طوری که با بشر گفتگو و حشر دارد، با خالق نیز گفتگو داشته و پرده حجاب مادّیت از دیدگان او برداشته شده باشد؛ نبی باشد [و] دارای درجه ولایت باشد.

مراقبه، لازمه وصول به مقام نبوت

شخص اگر بخواهد بدین مقام رسد، باید

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶ و ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۳:

«بلکه فرشتگان بندگان گرامی و معزز خدا هستند، که در انجام مأموریت خود به گفتار از خدا پیشی نمی گیرند و به امر خدا عمل می نمایند.»

مراقبه کند:

اوّل عبادات واجبه و اعمال واجبه را اتیان و

محرمات را ترک کند؛

سپس مستحبّات را اتیان و مکروهات را ترک

کند؛

از نردبان توکل و تسلیم و تفویض و رضا بالا

رود؛

قلبش صاف و زنگار دلش زدوده گردد و
قابلیت آن را پیدا کند که انوار الهی در او تجلی پیدا
کند.

آثار مراقبه در انبیاء

این اشخاص از خواب بیدار می‌شوند و معنی
«النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۱ در دنیا برای آنها حاصل

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۸۵، تعلیقه ۲:
«شرح منازل السائرين، انتشارات بیدار، ص ۳۴، باب اليقظة: "كما قال عليه
السَّلَامُ: النَّاسُ نِيَامٌ."
و مرصاد العباد، ص ۴۶۸، تعلیقه ۷: "النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا." و در ص
۶۶۰ در توضیحش آورده است که:

روایتی است که در زهر الآداب به حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم، و در شرح تعریف به
حضرت علی علیه السلام منسوب است. ر . ک:
احادیث مثنوی، ص ۸۱.

و در الإنسان الكامل عزیزالدین نسفی، در دو جا آمده است: ص ۲۷۱ و ص
۴۲۶؛ و در احادیث مثنوی نیز در دو جا:
اول در ص ۸۱، شماره ۲۲۲:

این جهان وهم است، اندر ظن مه‌ایست **
گر رود در خواب دستی باک نیست

مناسب است با مضمون این روایت: النَّاسُ نِيَامٌ
إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا. که در زهر الآداب طبع مصر، ج ۱،

می‌شود؛ زیرا که خواب یعنی فقدان حس [و] مردم همه در خوابند، به علّت عدم حسّ قلب.

چون بدین مقام رسند چشم دل باز گردد؛

آنچه را که دگران نمی‌بینند،

ص ۶۰، منسوب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله؛ و در شرح تعریف، ج ۳، ص ۹۸ منسوب است به مولای متقیان علی علیه السّلام.

و دوّم در ص ۱۴۱، شماره ۸۳۴:

تا برآید ناگهان صبح اجل ** و ارهد از ظلمت

ظنّ و دغل

مستفاد است از مضمون روایت: الناسُ نيامٌ فإذا

ماتوا انتبهوا. که شرحش در ذیل شماره ۲۲۲ مذکور

است.»

ملاحظه می‌کنند و معنی «موتوا قبل أن تموتوا»

درباره آنها مصداق پیدا می‌کند. در این حال علاقه‌شان

۱. توحید علمی و عینی، ص ۱۴۹، تعلیقه ۳:

«این جمله متن عبارت روایتی است مرسله، ولی به مضمون آن در خطبه ۲۰۱ از نهج البلاغه آمده است که: "و أخرجوا من الدنيا قلوبكم قبل أن تخرج منها أبدانكم."»

سید حیدر آملی در جامع الأسرار، طبع سنه ۱۳۴۷، ص ۳۷۸ و ص ۳۷۹ گوید که:

فَحِينَئِذٍ يَكُونُ الْإِنْسَانُ مَيِّتًا بِالْإِرَادَةِ، حَيًّا بِالطَّبِيعَةِ؛
کَمَا قِيلَ: مُتٌ بِالْإِرَادَةِ تَحَىٰ بِالطَّبِيعَةِ (و) کَمَا رَوَى:
"مَنْ أَمَاتَ نَفْسَهُ فِي الدُّنْيَا أَحْيَاهَا فِي الْآخِرَةِ."

و این گفتار بعضی از حکما بود. سپس گوید:

و بِالْحَقِيقَةِ عَنِ هَذَا الْمَوْتِ أَخْبَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: "مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا." وَ كَذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: "قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ، وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ، وَ ثَبَّتَ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ."

و این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۱۸ از نهج البلاغه است؛ و شیخ نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ص ۳۵۹ ذکر نموده است؛ و هم‌چنین در ص ۳۶۴ و ص ۳۸۴ به عنوان استشهاد آن را آورده است.

به زخارف پوچ و اعتباری دنیا، کم می گردد.

دو روایت در علت کوری چشم باطن

من طرق العامه، عن النبی صلی الله علیه و آله:

«لَوْلَا تَكثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى

و لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.»

عن الصادق علیه السلام: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ

يَحْمُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَرَأَوْا مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ.»^۱

مراتب کمالی انسان در مثنوی معنوی

۱. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۰۶:

«بمیرید قبل از اینکه بمیرید.»

۲. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۳، با قدری اختلاف. رساله لب اللباب، ص ۳۹:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده: اگر شیاطین گرداگرد دل‌های فرزندان آدم گردش نمی‌کردند، هرآینه آنها ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌دیدند.»

چهار دلیل بر عصمت انبیاء

انبیاء که چنین درجه‌ای را حائزند، حَقاً باید گفت معصیت نمی‌کنند و عصمت در آنها ضروری است.

دلیل دیگر برای عصمت انبیاء آنکه: آنها وسائطند و باید امین باشند. سلطان عادل، شخص خائن را حکومت شهری نمی‌دهد؛ تاجر شخص خیانتکار را به دارالتَّجَارَةُ خود نمی‌گمارد. چنانچه خدا نبیّ عاصی را رسول خود قرار دهد، یا باید گفت: خدا عاجز بوده دیگری را بفرستد، یا جاهل به معصیت او بوده؛ و هر دو خلاف مقام احدیّت است.

دلیل دیگر: اجماع است^۱ بر عصمت انبیاء.

دلیل دیگر: اخبار متواتره از ائمه علیهم السّلام.

با این بیانات روشن شد که انجیل و تورات

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوّم.

که نسبت معصیت به انبیاء

می‌دهد، باید گفت که محرف‌فند.

عدم دلالت آیات قرآن بر معصیت انبیاء

اگر نصاری و یهود بگویند آیاتی هم در قرآن وجود دارد که دلالت بر معصیت آنها می‌کند -

مثل ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ﴾^۱؛ یا مثل ﴿فَلَمَّا ءَاتَتْهُمَا صُلْحًا

جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَتْهُمَا﴾^۲؛ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا

تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾^۳ - جواب هریک مستلزم

مقدمه‌ای است.

عدم امکان لغزش انبیاء در مقام تربیت و امکان

آن در مقام عبودیت

اما اوّل آنکه: انبیاء چون وسائطند دارای دو

مقامند:

۱. مقام تربیت خلق؛

۲. مقام عبودیت آنها نسبت به خالق.

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۱. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۴۸:

«و آدم نافرمانی (پروردگارش را) نمود.»

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۰. ترجمه:

«پس چون خداوند به آدم و حوا فرزندی صالح (سالم و تندرست) عنایت

فرمود، برای خدا، در آنچه به آنها عطا کرده بود، شریکانی قرار دادند.»

(محقق)

۳. سوره فتح (۴۸) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۵:

«برای آنکه خداوند گناهان مقدم و مؤخرت را بیامزد.»

اما مقام اوّل آنها، پس باید گفت: آنها معلم و
مرّبّی بشرند و خدا آنها را امین دانسته، و معلم و
مرّبّی باید دارای درجات تربیتی متعلّم و مرّبّی باشد؛
لذا با مردم در أفعال باید فرق داشته باشند.

و اما در مقام عبودیت، در کیسه خود جز فقر
و عجز و نیستی و مملوکیّت چیز دیگری ندارند؛
درحالی که از مخلوق، أشرفند. هرچه درجه آنها
بیشتر گردد، نابودی و عجز و فقر آنها نسبت به خالق
زیادتر خواهد شد.

احمد ار بگشاید آن پر جلیل ** تا ابد مدهوش
ماند جبرئیل^۱

در این مقام عبودیت و سیر نفسانی خود، ممکن
است بعضی لغزش‌هایی از

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

آنها سر زند و آن ابداً ربطی به مقام معصیت
 درباره مخلوق ندارد. این معصیت، معصیت نفسی
 خود آنهاست نسبت به خود آنها، در حالی که ممکن
 است همان معصیت برای مخلوق حسنه باشد:
«حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ.»

چنانچه خود آن ذوات مقدّسه در هر دو حال
 سخنانی دارند:

در مقام اوّل: **«لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ»**^۱ آن شرافت آنهاست.

در مقام دوّم: **«إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ**

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:
 «عبارت "حسنات الأبرار" مضمون روایتی نیست؛ گرچه حکمی است
 صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی. در تفسیر المیزان این عبارت را به
 مشهور نسبت می دهد؛ لیکن در کشف الخفاء للعجلونی، ج ۱، ص ۳۵۷ این
 عبارت را به ابی سعید خراز که از اکابر صوفیه (متوفی ۲۸۰ هـ. ق) بوده است
 نسبت می دهد.»

۲. رساله لبّ اللباب، ص ۳۷؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۱۲. بحار
 الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۴۳: «قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: "لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ
 لَا يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ." - الخبر.»

کلمات مکنونه، ص ۱۱۴، از امام صادق علیه السلام: «أنّه قال: "لنا حالاتٌ
 مع الله هو فيها نحن، و نحن فيها هو، مع ذلك هو هو و نحن نحن."»

ملاً علی نوری در تعلیقه اسفار، ج ۲، ص ۸۸: «و
 فی الکافی: "لنا حالاتٌ مع الله نحن هو و هو نحن."»

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۱۷:

«برای من در وقت حضور در مقام عزّ و جلال حضرت حق، یک موقعیتی است که هیچ ملکی از ملائکه مقرب و نه پیامبری از مرسلین، تحمل آن مقام را نمی تواند بکند.»

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «ای خدای من! چگونه تو را بخوانم در حالتی که معصیت تو را نموده‌ام، و چگونه تو را نخوانم در حالتی که تو را شناخته‌ام؟! محبت تو در دل من است و اگرچه گناه کارم. بلند کردم به سوی تو دستی را که سرشار از گناه است، و دوختم به تو چشمی را که کشیده شده به امید است. ای مولای من! تو بزرگ بزرگانی و من گرفتار گرفتاران؛ من گرفتارم به گناه خودم و گروگانم به جرم خودم. ای خدای من! هرآینه اگر مطالبه کنی از من به دستاویز گناهم هرآینه مطالبه می کنم از تو به دستاویز کرمّت، و اگر مطالبه کنی از من به دستاویز جریره‌ام هرآینه مطالبه می کنم از تو به دستاویز عفوّت، و اگر مرا امر به سوی آتش کنی هرآینه به اهل آن اعلام خواهم نمود که من حقّاً گوینده لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله بوده‌ام. بار پروردگار من! طاعت تو را خشنود می سازد و معصیت به تو ضرری نمی رساند؛ پس عنایت کن به من آنچه تو را خشنود کند و بیامرز بر من آنچه تو را ضرری نمی رساند، ای أرحم الراحمین.»

معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۴۰:

«و هم چنین مؤلف مزار کبیر که سیّد فخار بن معد موسوی و یا بعضی از بزرگان افاضل معاصرین او می باشد، می گوید:

برای من روایت کرد شریف أبوالمکارم حمزة بن علی بن زهرة علوی - اَدَامَ الله عزّه - و با الفاظ خود در شهر کوفه در سنه پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از جدّش، از شیخ اَبی جعفر محمّد بن بابویه - رضی الله عنه - از حسن بن علی بیهقی، از محمّد بن یحیی صولی، از عَوْن بن محمّد کندی، از علی بن میثم - رضی الله عنه - از میثم تمّار که او گفت: شبی از شبها مولای من امیرالمؤمنین علیه السّلام مرا با خود از کوفه به خارج آن برد، و به سوی صحرا می رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد جُعفی رسید، رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گذارد، و چون سلام داد و تسبیح گفت، دستهای خود را برای دعا گشود و چنین گفت:

خدا هم در قرآن، اشاره به دو مقام می کند:

در مقام اول: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا

وَأَالَ إِبْرَاهِيمَ وَأَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱؛

و گاهی نسبت به مقام دوم آنها، کوتاهی آنها

را یادآور می شود؛ مثل: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^۲.

”إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ، وَكَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُكَ وَحُبُّكَ فِي قَلْبِي مَكِينٌ؟“! مَدَدْتُ إِلَيْكَ يَدًا بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً وَعَيْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً. إِلَهِي أَنْتَ مَالِكُ الْعَطَايَا وَأَنَا أَسِيرُ الْخَطَايَا، وَ مِنْ كَرَمِ الْعُظْمَاءِ الرَّقْقُ بِالْأَسْرَاءِ وَأَنَا أَسِيرٌ بِجُرْمِي مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي. إِلَهِي مَا أَضِيقُ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ، وَ أَوْحَشَ الْمَسْلَكَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ أُنَيْسَهُ! *” - تا آخر دعائی که خواندند. و سپس صدای خود را کوتاه کردند و به حال إخفات دعائی کردند، و سپس سجده نمودند و چهره خود را به خاک می مالیدند و صد مرتبه در آن حال العَفْوَ العَفْوَ گفتند، و سپس برخاستند و از مسجد جُعی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند....

* این دعا طویل است و قریب یک صفحه از صفحات کتاب بحار الأنوار طبع کمپانی است، و معنای این فقرات ذکر شده این است:

”خدای من! چگونه تو را بخوانم در حالی که معصیت تو را کرده‌ام، و چگونه تو را نخوانم در حالی که تو را شناخته‌ام و محبت تو در دل من جای گرفته است؟! من دست‌های پر از گناهان خود را به سوی تو گشوده‌ام، و چشمان پر از امید را به سوی تو دوخته‌ام. پروردگار من، تو مالک بخشش‌ها هستی و من اسیر لغزش‌ها، و از اخلاق کریمانه بزرگان است که با اسیران مدارا می‌کنند و من اسیر جرم و جنایت خود هستم و گروگان عمل. خدای من! چقدر تنگ است آن راهی که تو راهبرش نباشی، و چقدر ترسناک است آن طریقی که تو در آن مونس نباشی!“

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۱:

«حَقًّا خَدَاوَنَدُ بَرِّگَزِيْدَه اَسْت اَدَمُ وَ نُوْحُ وَ اَلْاِبْرَاهِيْمُ وَ اَلْعِمْرَانُ رَا بَرِّعَالَمِيَانُ.»

۲. سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۱۲۱. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۴۹:

«وَ اَدَمُ نَافْرَمَانِي پَرُوْرْدِگَارَش رَا نَمُوْدُ وَ گَمْرَاهُ شُد.»

معصیت در مقام دوّم ابدأً ربطی به معصیت در مقام اوّل ندارد؛ زیرا که آدم به دنیا نیامده و واسطه واقع نشده بود؛ فقط رابطه میان خود و خالق را به واسطه اکل شجره ضعیف کرد. پس قیاس عصیان آدم با عصیان عیسی و لوط و نوح که در عهدین وجود دارد، قیاس مع الفارق است.

و اما جواب از آیه ﴿فَلَمَّا آتٰتَهُمَا صٰلِحًا﴾ آن

است که شرک دو قسم است:

اول: شرک در عبادت که در مقام بندگی غیر

از خدای را مدخلیت دادن است؛ صاحب این شرک نجس است و به جهنّم خواهد رفت.

دوّم: شرک در طاعت است؛ یعنی در مقام

ایجاد مخلوقات، غیر خدا را هم دخالت دادن به طور توهم؛ و صاحب این شرک نجس نیست و به جهنّم نمی رود.

و اگر کسی بخواهد در این مقام هم مقصد و

تأثیر را یکباره با اطمینان قلب

راجع به سوی خدا داند، زحمات زیادی لازم دارد.

آدم در مقام عبودیت جز خدا، دیگری را عبادت نکرد، و لیکن چون خدا به او فرزند داد، توهم نمود که ما هم در ایجاد او دخالت داریم؛ لذا در این مقام مشرک شد و این شرک ابداً به شرک اول ربطی ندارد.

و اما جواب از آیه **﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ﴾**^۱ آنکه:

پیغمبر چون پیوسته باید دارای ترقیات روحی و سیر درجات نفسانی باشد، در مواقع غذا خوردن و نزدیکی کردن که خواهی نخواهی توجه به دنیا زیاد و به خالق کم می‌شد، مقام سیر حضرت در این حالات متوقف می‌ماند؛ لذا حضرت برای جبران هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کرد.^۲ و آیه راجع به

۱. سوره فتح (۴۸) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۵:

«برای آنکه خداوند گناهان مقدم و مؤخرت را ببامرزد.»

۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۱، تعلیقه:

«شرح منازل السائرین، ملا عبدالرزاق کاشانی،

انتشارات بیدار، ص ۱۰۵: "و لِهَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُ لَيُغَانُّ عَلَى قَلْبِي؛ وَ
إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً.

و در تعلیقه آورده است: "حسین بن سعید در
کتاب زهد، باب توبه، ص ۷۳ از حضرت امام
أبو عبدالله جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود: ... وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ."
و ترمذی در کتاب تفسیر، باب ۴۸، ج ۵، ص
۲۸۳ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تخریج
حدیث کرده است که فرمود: "إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي
الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً."

و ابن ماجه در کتاب الأدب، باب الإستغفار، ج ۲،
ص ۱۲۵۴ تخریج حدیث نموده است که: "إِنِّي
لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً."
و بخاری در کتاب الدعوات، ج ۸، ص ۸۳،
تخریج کرده است که: "وَ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ
إِلَيْهِ - خ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً."

ایضاً أحمد در مسند، ج ۲، ص ۲۸۲ روایت نموده است.
و مسلم در کتاب الذکر، باب الإستغفار، ج ۴، ص ۲۰۷۵ تخریج کرده است
که: "إِنَّهُ لَيُغَانُّ عَلَى قَلْبِي، وَ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةً."

و در مرصاد العباد، ص ۲۵۷ گوید: ”چنان که
خواجه علیه الصلّاة در کمال مقام محبوبی و دولتِ
﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾
هنوز توبه را کار می فرمود و می گفت: إِنَّهُ لَيُغَانُّ عَلَيَّ
قَلْبِي، و إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.“

و در ص ۳۲۶ گوید: ”آنچه خواجه علیه السلام می فرمود: إِنَّهُ لَيُغَانُّ عَلَيَّ
قَلْبِي - تا آخر، یعنی از اختلاط خلق و تبلیغ رسالت و اشتغال به معاملات
بشری، هر نفس وجودی می زاید و ابر کردار در پیش آفتاب حقیقی می آید؛
من به استغفار، نفی آن وجود می کنم روزی هفتاد بار.“
و در ص ۶۲۴ در تعلیقه آورده است که: ”این حدیث در کشف المحجوب
هجویری و صحیح مسلم و صحیح بخاری موجود است.“
و سمعانی در رُوح الأرواح، ص ۴۱۲ با عبارت: ”و إِنَّهُ لَيُغَانُّ عَلَيَّ قَلْبِي“ ذکر
نموده است و معلق آن، نجیب مایل هروی، در ص ۶۷۹ گفته است: ”حدیث
نبوی است.“

ابن اثیر در نهاییه، ج ۳، ص ۴۰۳ ذیل ماده غین به همین حدیث استناد جسته
و گفته است: ”الغین: الغيم. أراد ما يَغشاهُ مِنَ السَّهْوِ الَّذِي لَا يَخْلُو مِنْهُ الْبَشَرُ؛
لأنَّ قَلْبَهُ أَبَدًا كَان مَشغولًا بِاللَّهِ تَعَالَى، فَإِنَّ عَرَضَ لَهُ وَقْتًا مَّا عَارَضُ بَشْرِيَّ
يَشغَلُهُ، مِنْ أُمُورِ الْأُمَّةِ وَ الْمَلَّةِ وَ مَصَالِحِهَا، عَدَّ ذَلِكَ ذَنْبًا وَ تَقصِيرًا فَيَفزَعُ إِلَى
الِاسْتِغْفَارِ.“

و ایضاً در مختار الصحاح ذیل غین، و در الأصول العشرة، ص ۸۸، و لوائح
منسوب به عین القضاة، ص ۱۲۶ وارد است.

و در احادیث مثنوی، تحت شماره ۴۲۵، این بیت مولانا را آورده است:

همچو پیغمبر ز گفتن وز نثار *** توبه آرم

روز، من هفتاد بار

و گفته است: ”ناظر است به حدیث ذیل: وَاللَّهِ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ
فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً، که در صحیح بخاری و مسند أحمد و جامع صغیر با
اندک تفاوتی موجود است.“

الّا تمام دنیا اجماع دارند بر آنکه محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله در تمام مدّت عمر، گناهی گرچه
کوچک انجام نداد.

قرآن همه انبیاء را تقدیس نموده؛ درباره
یوسف می گوید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ، وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾^۱.

از حضرت صادق روایت است که مقصود از

برهان، نبوت است.^۲

ملاحظه کنید که اسلام و قرآن چگونه نفی

معصیت از آنها می کند و عهدین اثبات آن را.

انبیاء و اولیاء به مقامی رسیده اند که هیچ لذتی

جز انس با پروردگار برای آنها لذت ندارد؛ چگونه با

این حال برای لذت دنیا معصیت کنند؟!!

داستان سیدالشهدا و حالات آن حضرت و

گفت و گوی در قتلگاه.^۳

و

^۱ .سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴. ترجمه:

«و هرآینه آن زن آهنگ وی کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می نمود. این چنین کردیم تا هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از او دور گردانیم.» (محقق)

^۲ .مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۴۴:

«إنَّ النُّبُوَّةَ المَانِعَةَ مِنَ ارتِكَابِ الفَوَاحِشِ وَ الحِكْمَةَ الصَّارِفَةَ عَنِ القَبَائِحِ. رُوِيَ ذَلِكَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

^۳ . رجوع شود به همین مجلد ص ۳۳، تعلیقه.

مجلس روز ششم: حرمت مطلقه شرب
خمر در ادیان الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ
وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ
اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾^۱.

قوانین ثابت و متغیر الهی

احکام و قوانین خدا دو قسم است:

اول: قوانینی است که به مقتضای محیط و

مردم تفاوت می کند؛ مثل نماز خواندن به سوی
بیت المقدس.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۹۰ و ۹۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۸۴:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استعمال خمر و شراب و قمار زدن، و برای
بت‌ها قربانی کردن، و شتر را به طور قرعه و قمار قسمت کردن، پلید است
و از عمل شیطان است؛ پس اجتناب کنید به امید آنکه به فلاح و رستگاری
فائز گردید! * این است و غیر از این نیست که شیطان به واسطه خمر و قمار
می خواهد در میان شما تخم عداوت و کینه و دشمنی را بپاشد، و شما را از
یاد خدا و ذکر او و از نماز باز دارد؛ آیا در این صورت از شراب خواری و
قمار دست بر می دارید؟!»

دوّم: قوانینی است که تغییر محیط و مکان و زمان در مصلحت و مفسده‌اش دخالتی ندارد؛ مانند: حرمت چیزهایی که برای مزاج و عقل بشر مضر باشد، و وجوب اعتقاد به معاد که نظام بشر منوط به آن است.

خمر خوردن و زنا کردن از قبیل ثانی است و برای همه مردم مضر و حرام است. تا وقتی که خمر خمر است و مسکر، خدا او را بر احدی جایز نکرده؛ و در انبیاء سلف هم جایز نکرده و از محرّمات ابدیّه محسوب می‌شود.

مستند برخی از نصاری بر عدم حرمت خمر

البته باید دانست که بعضی از نصاری می‌گویند در انجیل آیه‌ای که دلالت بر حرمت خمر کند، وارد نشده و بنابراین بر عیسویان جایز است.

مسیح تکمیل‌کننده تورات است نه ناسخ آن

برای ابطال این سخن باید گفت که: عیسی علیه السّلام تورات را نسخ نکرده؛ زیرا خود حضرت مسیح علیه السّلام می‌فرماید (فصل ۵ انجیل متی، آیه ۱۷):

تصور نکنید من برای ابطال تورات و رسائل انبیاء آمده‌ام؛ بلکه این‌طور نیست و من برای تکمیل آنها آمده‌ام. (۱۸) و به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زائل نشود، یک نقطه یا یک همزه از تورات زائل نخواهد شد؛ بلکه تمام آن واقع خواهد شد. فصل ۲۳ انجیل متی، آیه ۱:

در آن وقت عیسی به شاگردان فرمود که: (۲) نویسندگان و فریسیان بر کرسی نشسته‌اند. (۳) هر چه شما را امر کنند فراگیرید و بکار برید، ولی مطابق عمل آنها عمل نکنید؛ زیرا آنها مطابق گفته‌های موسی عمل نمی‌کنند.

حجّت احکام تورات بر نصاری

با این مقدمه واضح شد که: احکام تورات بر نصاری حجّت است و تمام نصاری باید به قوانین تورات که در انجیل نسخ نشده عمل کنند؛ اگر از تورات استدلال کنیم بر حرمت خمر، راه فرار بر مسیحیون باقی نمی‌ماند.

تصریح آیاتی از تورات بر حرمت خمر

آیاتی که در تورات صراحت در حرمت خمر دارد به طریق ذیل است:

۱. اصحاح دوّم حبقوق، آیه ۵:

«وَحَقًّا إِنَّ الْخَمْرَ غَادِرَةٌ؛ يَعْنِي ثَابِتٌ وَپَابِرْ جَاسْت

که خمر هلاک کننده است.» (در ترجمه فارسی چاپ لندن

همین طور ترجمه شده)

۲. اصحاح ۲۳ از امثال سلیمان، آیه ۲۰:

«و لا تَكُنْ بَيْنَ شَرِيبِي الْخَمْرِ؛ یعنی با کسانی که

خمر می آشامند مجالست مکن.»

۳. اصحاح ۲۳، آیه ۲۹:

«لِمَنْ الْوَيْلُ؟ لِمَنْ الشَّقَا؟ لِمَنْ الْمُخَاصِمَاتُ؟

لِمَنْ الْكَرْبُ؟ لِمَنْ الْجَرْحُ بِلا سَبَبٍ؟ لِمَنْ ازمهرارُ

الْعَيْنَيْنِ؟ (آیه 30) لِلَّذِينَ يُدْمِنُونَ الْخَمْرَ!»^۱

۴. اصحاح ۲۳، آیه ۳۱:

«لا تَنْظُرْ إِلَى الْخَمْرِ إِذَا احْمَرَّتْ حِينَ تُطَهَّرُ حَبَابُهَا فِي

الْكَأْسِ وَ سَاغَتْ مَرْقُوقَةً.»^۲

۵. اصحاح 23، آیه 32:

«تَلَسَّعُ كَالْحَيَّةِ وَ تَلَدَّغُ كَالْأَفْعَوَانِ.»^۳

۶. اصحاح ۵ اشعیا، آیه ۱۱:

«وای بر آنان که سحر بر خیزند و در صدد

۱. ترجمه: «عذاب مضاعف و شقاوت از آن چه کسی است؟ آن کیست که دائم مخاصمه و مشاجره به پا می کند و بی جهت زخمی می شود و چشمانش قرمز و تار می گردد؟ * کسی که پیوسته شرب خمر می کند و به دنبال میگساری می رود.» (محقق)

۲. ترجمه: «پس فریفته شراب گلگونی که در جام به تو چشمک می زند و به ملائمت از گلویت پایین می رود، مشو و بدان نگاه مکن!» (محقق)

۳. ترجمه: «(زیرا) مانند مار کشنده تو را نیش خواهد زد و همچون افعی تو را خواهد گزید!» (محقق)

شرب مسکر باشند، که مسکر آنها را تا هنگام شب
مست کند.»

۷. اصحاح ۵ اشعیا، آیه ۱۲:

«و در مجالس خود بربط و شراب و دف و

نای موجود دارند.»

۸. اصحاح ۵ اشعیا، آیه ۱۳:

«وای بر آنانی که به نوشیدن شراب پهلوان و

در مزج شراب قوّت مندند.»

تصریح آیاتی از انجیل بر حرمت خمر

این آیات در تورات بوده و بر نصاری هم حجت است. علاوه، در انجیل آیاتی وجود دارد که دلالت بر حرمت شرب خمر می کند.

۱. اصحاح ۲۱، سفر تثئیه، آیه ۲۰:

«و به مشایخ شهرش بگویند این میر ما یاغی شده و به قول ما گوش نمی دهد؛ زیرا او می خواره است.»

۲. اصحاح ۲۱، سفر تثئیه، آیه ۲۱ می فرماید

که:

«به مردمان شهر بگویند که: جمع شوند و او را سنگ سار نمایند.»

انجیل علاوه بر حرمت خمر، مجازات سختی هم برای مرتکبین به آن قائل شده.

۳. باب اول، انجیل لوقا، آیه ۱۵:

«مدح می نمایند ملائکه، یوحنا را برای پدرش زکریا؛ زیرا او در نزد خدا بزرگ است و شرب خمر نخواهد نمود.»

پاسخ به توجیه مسیحیان در جواز شرب خمر

مسیحیان با تمام این آیات در تورات، نسبت شرب خمر به عیسی و نوح می دهند و درعین حال

عهدین را هم محرف نمی‌دانند. در مقام مکالمه می‌گویند: این آیات را قبول داریم ولی این آیات یا قبل از شراب خوردن عیسی بوده یا بعد؛ اگر قبل بوده فعل عیسی ناسخ آن است، اگر بعد بوده پس عیسی گناه نکرده.

در جواب می‌گوییم: هر دو شقّ باطل است: در اوّل آنکه: در احکام عقلی که مستقل باشد - مثل قبح ظلم - نسخ معنا ندارد؛ کما آنکه در اوّل سخن اشاره شد که شرب خمر حرمتش مختصّ به زمانی دون زمانی نیست.

و از دوّم جواب می‌دهیم که: پیغمبر قبل از بعثت هم نباید به کارهای زشت و نکوهیده و به خصوص کارهایی که مزیل عقل است دست زند. ختم سخن با روضه سر سیدالشهدا در مجلس یزید می‌خواره.^۱

مجلس روز هفتم: اهمّیت امر به معروف و

۱. رجوع شود به همین مجلد ص ۳۳ تعلیقه.

نهی از منکر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةُ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ﴾^۱.

واجب کفایی بودن امر به معروف و نهی از

منکر

از واجبات شریعت اسلام، امر به معروف و

نهی از منکر است و اهمیّت بسیاری دارد؛ به طوری که

خداوند با آنها معرفی بهترین امت را کرده است، و

به مقتضای کریمه ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ

وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ باید گفت که وجوب آن کفایی است.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:

«شما بهترین امتی بودید که برای مردم برگزیده شد، که به شایستگی و نیکی و امور شناخته شده و پسندیده امر می کردید، و از زشتی و پلیدی و امور ناشناخته و نکوهیده نهی می نمودید و ایمان به خدا می آوردید.»

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:

«و باید در میان شما امتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف

باری، اسلام بهترین ادیان است؛ زیرا دین اجتماع است. برای حفظ اجتماع باید علاوه بر اتحاد صوری، دل‌های مردم متحد باشد و زنجیری قلب‌های آنان را به هم پیوسته سازد.

جامعه‌ای زنده است که مردم آن در اثر «تعاون بقاء» زندگی کنند؛ حیات هر یک در اثر حیات دیگری باشد. فرضاً مانند بدن انسان؛ چون اعضا مختلف آن دارای روح واحد هستند، علاوه بر آنکه هر دستگاه که کار مستقلی انجام می‌دهد، مزاحم با کار دستگاه‌های دیگر نیست، آماده ترمیم و نواقص دیگری هم هست.

و جامعه هنگامی می‌میرد که افراد آن روی قانون «تنازع بقاء» به وجود آیند؛ چون بدن مرده که به واسطه عدم جهت جامع متلاشی گردیده، تبدیل به کرم‌هایی می‌شود که آن کرم‌ها یکدیگر را خورده و همه از بین می‌روند.

اسلام وقتی زنده است که تمام افراد برای

کند و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارانند.»

حفظ روح اسلام هم‌دست باشند و برای نگاه‌داری ایمان و توحید و حفظ نظام معاد و معاش یار و یاور باشند؛ این حاصل نیست مگر آنکه هریک دیگری را امر به معروف و نهی از منکر کند.

اثر ترک نهی از منکر، در کلام امیرالمؤمنین

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ

الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.»^۱

جامعه‌ای که افراد آن یکدیگر را دوست داشته

باشند و در رفع حوائج یکدیگر بکوشند، زندگانی سالم و خوشی خواهند داشت؛ به آمال خود خواهند رسید؛ درهای سعادت به روی آنان گشوده خواهد شد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند *** که در آفرینش

ز یک گوهرند

وابستگی حیات اسلام و اجتماع اسلامی، به امر

به معروف و نهی از منکر

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۱. ترجمه:

«از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: "کسی که امر منکر و زشت را با قلب و دست و زبانش انکار ننماید، مرده‌ای است بین زندگان!"» (محقق)

چو عضوی به در آورد روزگار *** دگر عضوها
را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی *** نشاید که
نامت نهند آدمی^۱

آثار ترکِ امر به معروف و نهی از منکر در کلام
رسول خدا

عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا يَزَالُ
النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ
تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ [وَالْتَّقْوَى]؛ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ
مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ، وَسُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ.»^۲

اگر کسی شرب خمر کند، بعد از به هوش
آمدن از مستی، هر کس به او برسد بگوید چرا مست
کردی و او را سرزنش کند، دیگر مرتکب نمی گردد؛

۱. گلستان سعدی، باب اول.
۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۱. ترجمه:
«از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده که فرمود: ”پیوسته امر
مردم بر خیر و صلاح خواهد بود تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر
نمایند و به یکدیگر در کار نیک و تقویاری رسانند؛ هرگاه این عمل را ترک
کنند، برکتها از آنها گرفته می شود، و بعضی از آنها بر بعضی مسلط
می گردند درحالی که هیچ یآوری برای آنها در آسمان و زمین نخواهد بود.“»
(محقق)

و اگر کسی ترک فریضه کند، به همین طریق او را وادار کند، آن عمل را انجام خواهد داد؛ لذا این دو قانون در اسلام صورت قانونیت دارد.

**پیشرفت اسلام و نجات مردم از جهالت و
بربریت، با دو شمشیر نیکوی امر به معروف و
نهی از منکر**

اسلام در دنیا پیشرفت نکرد و مردم را از جهالت و بربریت نجات نداد، مگر این دو شمشیر نیکوی آنها.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ۚ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ * وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَلَتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱.

لزوم مساوات فرد مسلمان با دیگران

مسلمان باید بین خود و دیگران تفاوت

نگذارد و در سرّاء و ضرّاء با مردم شریک باشد.

خطاب پروردگار به موسی است:

«یا موسی! إِنِّي أَعْلَمُكَ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ فِيهَا الْخَيْرُ

كُلُّهُ؛ الْأُولَى لِي، وَ الثَّانِيَةُ لَكَ، وَ الثَّلَاثَةُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، وَ

الرَّابِعَةُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ النَّاسِ. أَمَّا الَّتِي لِي، فَاعْبُدْنِي فَلَا تُشْرِكْ

بِي شَيْئًا. وَ أَمَّا الَّتِي لَكَ، أَنَّكَ مُجْزَى لِعَمَلِكَ [بِعَمَلِكَ]

فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ. أَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، عَلَيْكَ بِالذُّعَاءِ وَ

۱. سوره آل عمران (۳) آیات ۱۰۲ - ۱۰۵. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۰۹ و ۳۱۰:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید؛ و مبادا مرگ شما را فراگیرد، مگر آنکه شما در درجهٔ اعلای اسلام و تسلیم باشید! * همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما ارزانی داشت به خاطر بیاورید در آن زمانی که شما دشمن هم بودید و خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و بنابراین در سایهٔ نعمت خدا برادر شدید؛ و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت. این‌طور ای پیامبر، خداوند آیاتش را بر شما مردم، روشن و مبین می‌دارد به امید آنکه شما راه را پیدا کنید! * و باید در میان شما امتی باشند که به سوی خیر بخوانند، و امر به معروف کنند و نهی از منکر بنمایند، و آنها هستند آنان که البته رستگارند. * و نباید بوده باشید مانند آنان که تفرّق پیدا کردند، و اختلاف نمودند پس از آنکه بیّنات و ادلّهٔ واضح و آشکارا بدان‌ها رسید؛ و آن جماعت برای ایشان است عذاب عظیم.»

عَلَىٰ بِالْإِجَابَةِ. أَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ، فَتَرْضَىٰ
لِلنَّاسِ مُرَكَّةً أَمْ سَائِدًا مُرَكَّةً وَكَسْفِيْلًا ضَيْرَةً أَمْ
كَسْفِيْلًا.»^۱

سَيِّدالشَّهَدَا عَلَيْهِ السَّلَام، يِگَانِه پَرچمِدَار اَمْر بِه

مَعْرُوف وَ نَهِي اَز مَنكَر

يِگَانِه پَرچمِدَار اَمْر بِه مَعْرُوف حَضْرَت

سَيِّدالشَّهَدَا:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ

أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ.»^۲

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۵ با قدری اختلاف. ترجمه:

«ای موسی! من به تو چهار چیز می آموزم که تمام خیر در آن نهفته است؛
اولی از آن من، و دومی برای تو، و سومی مربوط به من و تو، و چهارمی در
مورد تو و مردم است.»

اما آنچه که از آن من است اینکه: مرا پرستش کن و چیزی را شریک من قرار
نده. و اما آنچه که برای تو است اینکه: همانا تو در مقابل عمل خود جزا
داده می شوی؛ پس هر کاری می خواهی انجام بده. اما آنچه که مربوط به من
و تو است اینکه: بر تو باد به دعا نمودن و بر من است که اجابت کنم. اما
آنچه که در مورد تو و مردم است اینکه: برای مردم بپسند آنچه را که برای
خود می پسندی، و برای آنها مکروه و ناگوار بدار آنچه را که برای نفس خود
مکروه می داری.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۴. ترجمه:

«شهادت و گواهی می دهم که تو نماز را بیاداشتی و زکات را پرداخت
نمودی و امر به معروف و نهی از منکر فرمودی.» (محقق)

ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس روز هشتم: امر به معروف و نهی از
منکر، آب حیات در گلستان اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

امر به معروف و نهی از منکر، مراد از قیام به

قسط در قرآن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوِّمِينَ بِالْقِسْطِ
شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾^۱.

الْقِيَامُ بِالْقِسْطِ هُوَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ

الْمُنْكَرِ.^۲

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵. ترجمه رساله بدیعه، ص ۱۹۰:

«ای مردم با ایمان، پیادارندگان عدل و داد، و شاهدان برای خدا باشید؛ گرچه به ضرر شما یا پدر و مادر و خویشان شما باشد.»

۲. ذیل آیه شریفه: ﴿وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ﴾ رجوع شود به احکام القرآن، ج ۴، ص ۴۰؛ تفسیر آیات الأحکام، ص ۳۶۴؛ زبدة

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ
بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا﴾^۱.

امر به معروف و نهی از منکر، یگانه ستون مانع

از انحطاط جامعه اسلامی

روز گذشته سخنانی راجع به امر معروف و نهی از منکر ذکر شد؛ امروز می‌خواهم بگویم که امر به معروف و نهی از منکر یگانه ستونی است که جامعه اسلام را از انحطاط باز داشته، بلکه دائماً سیر به سوی ترقی می‌دهد. مانند آب حیاتی است که در گلستان اسلام جاری است؛ چنانچه آب قطع گردد، درختان خشک و گل‌ها از بین می‌رود.

گناهان افراد جامعه را گناه خود ندیدن، منشأ

ترک نهی از منکر

التفاسیر، ج ۲، ص ۲۲۹؛ محاسن التأویل، ج ۴، ص ۷۸.

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۱۴. ترجمه:

«در بسیاری از نجواهایشان هیچ خیری وجود ندارد؛ مگر کسی که (از این طریق) به صدقه یا کار پسندیده یا اصلاح میان مردم، فرمان دهد. و هر کس برای به دست آوردن رضای خدا چنین کند، پس البته به زودی به وی اجر و پاداش عظیمی عنایت خواهیم نمود.» (محقق)

مسلمانان در این هنگام به بلای سختی دچار

می‌شوند؛ زیرا این دو صفت ناشی از حسّ یک‌دلی و مهربانی نسبت به یکدیگر، و خود را با جامعه پیوند دادن است، و ترک آن ناشی از آنکه خود را از جامعه جدا دانستن و گناهان آنها را گناه خود ندیدن؛ در این صورت محرّمات و فجایع زیاد گردد، و بلا دامن‌گیر همه شود، و تمام مردم از خاص و عام در شعله‌های آتش شهوات خواهند سوخت.

برخی آثار تهاون نسبت به امر به معروف و نهی

از منکر در احادیث

قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَتَهْلِكُ الْقَرْيَةَ

و فِيهَا الصَّالِحُونَ؟» قَالَ: «نَعَمْ!» قِيلَ: «بِمَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ؟» قَالَ: «بِتَهَاؤُنِهِمْ وَ سُكُوتِهِمْ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ.»^۱

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَتَأْمُرُنَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيْنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيَسْلُطَنَّ

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۱. ترجمه:

«به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: "آیا ممکن است قریه‌ای نابود شود در حالی که در آن افراد صالحی وجود دارند؟!« حضرت فرمودند: "بله!" گفته شد: "به واسطه چه چیزی، ای رسول خدا؟!« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "به سبب تهاون و سکوت آنها در برابر معاصی خداوند."» (محقق)

[لَيْسَتَعْمَلَنَّ] اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ وَ لَا

يُسْتَجَابُ لَهُمْ.»^۱

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ شُعَيْبٍ

النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَنِّي مُعَذَّبٌ

۱. الكافي، ج ۵، ص ۵۶. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید همه شما امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند بدان شما را بر خوبانتان مسلط می نماید و بر اساس این اهمال، هرچه خوبان دعا کنند دعایشان مستجاب نمی گردد.»
(محقق)

مِنْ قَوْمِكَ مِائَةً أَلْفٍ: أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ
سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا رَبُّ!
هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ، فَمَا بِالْأَخْيَارِ؟!" فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى
إِلَيْهِ: "دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِي."»^۱

جهاد بودن امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر یک نوع از جهاد است؛ منتهی جهاد با لسان. و در این حال بر انسان مشکل می آید و مردم همیشه میل دارند دیگران را از خود ناراضی ننموده بلکه مطابق میل آنها رفتار کنند؛ روی این همه مَهر سکوت در برابر فجایع مردم بر زبان خود زده و برای مماشات با آنها از گفتن خودداری می نمایند.

ترک امر به معروف و نهی از منکر، اولین کلید

فحشا

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۶. ترجمه:

«امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند متعال به شعیب نبی علیه السّلام وحی کرد که: "من از قومت صد هزار نفر را عذاب می کنم: چهل هزار نفر از اشرار و بدان و شصت هزار نفر هم از اخیار و خوبان." حضرت شعیب عرض کرد: "پروردگارا! آنان را که عذاب می کنی اشرارند، پس آخر چرا اخیار عذاب می شوند؟" خداوند عزوجلّ به او وحی کرد که: "آنها با اهل معصیت مداهنه و سستی نمودند و به خاطر غضب و خشم من خشمگین نشدند."» (محقق)

در این حال می‌توان گفت که مردم هم رادع و مانعی از عمل زشت پیدا نمی‌کنند، شهوات بالا می‌رود؛ بنابراین اولین کلید فحشاء ترک امر به معروف و نهی از منکر است.

کلام نبوی دربارهٔ اثر عافیت‌طلبی در امر به

معروف و نهی از منکر

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ طَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسَخِطُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ دَائِمًا؛ وَ مَنْ آتَرَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا يُغْضِبُ النَّاسَ، كَفَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَدَاوَةَ كُلِّ عَدُوٍّ وَ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ وَ بَغْيَ كُلِّ بَاغٍ، وَ كَانَ اللَّهُ لَهُ نَاصِرًا وَ ظَهِيرًا.»

عزت و سعادت در پرتو امر به معروف و نهی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۶۲. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که رضا و پسند مردم را به چیزی طلب کند که موجب سخط و غضب خدای عزوجل شود، مدح‌کنندگان و ستایشگران او از مردم، در مقام مذمت و نکوهش او برمی‌آیند؛ و کسی که طاعت خدای عزوجل را به چیزی ترجیح دهد که موجب غضب و ناراحتی مردم شود، خداوند او را از دشمنی هر دشمنی و حسادت هر حسودی و ستم هر ستمکاری کفایت می‌کند، و پیوسته خداوند یاور و پشتیبان وی خواهد بود.» (محقق)

عزت و سعادت در این امر است:

عن الصادق عليه السلام: «الأمر بالمعروف و

النهي عن المنكر خلقان من خلق الله؛ فمن نصرهما

أعزه الله و من خذلها خذله الله.»^۱

بی بهره‌گی تارکان امر به معروف و نهی از

منکر، از روح اسلام

مردمانی که امر به معروف و نهی از منکر را

ترک کنند، می‌توان گفت که از روح اسلام

بی بهره‌اند؛ مردگان هستند که در میان مردم حرکت

دارند. لذا در آخر الزمان که در روایات وارد است که:

«لا يبقى من الإسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه.»^۲

در چنین حالی که از اسلام جز پوستی بیشتر باقی

نمانده، پیغمبر می‌فرماید: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۹. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند؛ پس هر کس آن دو را نصرت و یاری کند خداوند او را عزیز گرداند، و هر کس آن دو را خوار و زبون سازد خداوند او را خوار نماید.» (محقق)

۲. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۶:

«از اسلام جز اسمی، و از قرآن جز رسمی و درسی باقی نماند.» (محقق)

نِسَاؤُكُمْ وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ تَنْهَوْا
 عَنِ الْمُنْكَرِ؟“ فَقِيلَ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”و
 يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!“ فَقَالَ: ”نَعَمْ، وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ؛
 كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟“
 فَقِيلَ لَهُ: ”يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟!“ قَالَ: ”نَعَمْ، وَ
 شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ؛ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ
 الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟“ وَ فِي رِوَايَةٍ: ”وَ عِنْدَ ذَلِكَ يُتَلَى النَّاسُ
 بِفِتْنَةٍ، يَصِيرُ الْحَلِيمُ فِيهَا حَيْرَانًا.“^۱

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۴۱. ترجمه:

«چگونه است حال شما هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانانتان فاسق گردند و امر به معروف نکنید و نهی از منکر ننمایید؟“ گفتند: ”ای رسول خدا، آیا این گونه خواهد شد؟!“ فرمود: ”آری، و بدتر از این؛ چگونه است حال شما آنگاه که امر به منکر کنید و نهی از معروف ننمایید؟“ گفتند: ”ای رسول خدا، آیا این گونه خواهد شد؟!“

فرمود: ”آری، و بدتر از این؛ چگونه است حال شما وقتی که معروف را منکر، و منکر را معروف ببینید؟!“ و در روایتی ادامه مطلب این گونه آمده است: ”و در آن موقع مردم دچار امتحانی می شوند که در آن شخص حکیم، حیران و سرگردان می گردد.“ (محقق)

مجلس روز نهم: شرائط و مراتب امر به
معروف و نهی از منکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لزوم رعایت موازین اخلاقی در مسئله امر به

معروف و نهی از منکر

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ وَجِدْلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱.

دعوت رسول اکرم و مواعظ حضرت و

مجادلات آن حضرت، از حدود و موازین اخلاقی

خارج نمی شد. در دو روز گذشته سخنانی راجع به

امر به معروف و نهی از منکر معروض داشته شد؛

اینک باید دانست که این قانون با خشونت و تندى،

عملی نمی شود.

عَلَّتْ تَبَدُّلُ جَايْغَاهِ مَعْرُوفٍ وَ مَنكَرٍ دَرِ جَامِعِهِ

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۸۷:

«ای پیغمبر، بخوان به سوی راه پروردگارت با حکمت و موعظه حسنه، و با آنان با طریقه‌ای که از همه راه‌ها و طریقه‌ها نیکوتر است، به مباحثه و مجادله در گفتار قیام کن!»

و هم‌چنین بیان شد که در جامعه چنانچه امر به معروف و نهی از منکر از میان برود و راه معاصی باز گردد، کم‌کم عمل جلّ آن اجتماع منکر شده؛ و اگر کسی کار معروفی انجام دهد، مردم بر او خرده می‌گیرند و او را از آن معروف نهی می‌کنند.^۱

معرفی مؤمنین در قرآن به امر به معروف و

ناهی از منکر، و معرفی منافقین به ضدّ آن

پروردگار معرفّی مؤمنین را به امر به معروف و نهی از منکر، و تعریف منافقین را به ضدّ آن فرموده است:

﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۲.

۱. رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۰۲.

۲. سوره توبه ((9 آیه ۶۷ و ۶۸. ترجمه:

«مردان و زنان منافق، بعضی از آنها از جنس بعضی دیگرند؛ مردم را به کار منکر و زشت امر می‌کنند و از کار معروف و پسندیده نهی می‌نمایند، و دست‌های خود را (از انفاق) فرو می‌بندند. ایشان خدا را فراموش کردند، و خداوند هم بر اثر این فراموشی خودشان را از یادشان برد؛ به‌درستی که

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱.

وابستگی کامل سایر قوانین اسلام به امر به

معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر دو قانون است

منافقان حقیقتاً از گروه فاسقان و متجاوزان می باشند. * خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش جهنم را وعده داده است که در آن به طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود؛ همان برای ایشان کافی است، و خدا آنها را مورد لعنت و دورباش از رحمت خود قرار داده و از برای آنان عذابی ابدی و پیوسته است.» (محقق)

۱. سوره توبه ((9 آیه ۷۱ و ۷۲. ترجمه:

«مردان مؤمن و زنان مؤمنه، بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند (صاحب امر و نهی و متولی تربیت دیگرانند)؛ مردم را امر به کار پسندیده می کنند و از ورود در افعال زشت و قبیح برحذر می دارند، و إقامة نماز می کنند، و زکات می دهند، و از خدا و رسولش اطاعت می نمایند. خداوند البته ایشان را به زودی مورد رحمت واسعه و زائده خود قرار خواهد داد؛ حقاً خداوند دارای مقام عزت و اقتدار و دارای حکمت و استواری بی پایان است. * خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه وعده داده است که آنان را در بهشت هایی که در زیر درختانش نهرهایی جریان دارد، وارد کند که در آن به طور مخلد و ابدی می مانند؛ و در منازل و مسکن های پاک و طیب سکنی دهد در بهشت های عدن. و رضای خداوند شامل حال آنان گردد که آن، از آن بهشت ها بزرگ تر است؛ و این است رستگاری و فوز بزرگ.» (محقق)

که بقیه قوانین اسلام به او بستگی کامل دارد:

عن جابر، عن أبي جعفر قال: «يكونُ في آخرِ

الزَّمانِ قومٌ يَنبَعُ [يُتَّبَعُ] فِيهِمْ قَوْمٌ يُرَاوُونَ [مُرَاوُونَ] - إِلَى

أَن قَالَ: - وَ لَوْ أَضْرَبْتَ الصَّلَاةَ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ

و أبدانِهِمْ، لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَ

أَشْرَفَهَا. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ

عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ؛ هُنَالِكَ يَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعُمَّهُمْ بِعِقَابِهِ، فَيَهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ

الْأَشْرَارِ، وَ الصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ؛

فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ، وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ، وَ

تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ، وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ، وَ

يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ...»

۱. الكافي، ج ۵، ص ۵۵. ترجمه:

«از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: ”در آخر الزمان مردمی خواهند بود که در بین آنان افرادی پیدا می شوند متظاهر و ریاکار (خ ل: که در بین آنان افرادی متظاهر و ریاکار مورد پیروی قرار می گیرند)“ - تا آنجا که می فرماید:

”و اگر نماز هم مایه ضرر به سایر کارهای آنان شود و به اموال و ابدان آنان آسیب رساند، هر آینه آن را نیز ترک می نمایند؛ همان گونه که والاترین و شریف ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را ترک نمودند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگی است که فرائض و

وابستگی کامل آبادی زمین و رفاهیت مردم، به

امر به معروف و نهی از منکر

و خلاصه، قطع نظر از درجات اخروی،

آبادی زمین و رفاهیت مردم بستگی کامل به این دو

صفت دارد؛ و لیکن باید دانست که با زبان خوش امر

به معروف نمود:

دو داستان در کیفیت امر به معروف و نهی از

منکر

داستان پیغمبر و یهودی که خاشاک به سر

حضرت می ریخت؛^۱

داستان حسنین علیهما السّلام و امر به

واجبات دیگر بدان اقامه می گردد.

در این هنگام غضب خداوند عزوجل بر آنان تمام گشته و عقوبت الهی همه

را در بر می گیرد، و در نتیجه ابرار در دارِ اشرار و صغار در دارِ کبار هلاک

می گردند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و منهاج و رویه

صالحان است؛ فریضة بزرگی است که به واسطه آن فرائض دیگر اقامه

می شود، و راهها امن می گردد، و کسبها حلال می شود، و مظالم مردم باز

می گردد، و زمین آباد می شود، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و امور

استوار می گردد. «(محقق)

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون صبر و تحمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم بر اذیت و آزارهای کفار قریش رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج

۴، ص ۳۳۸. (محقق)

معروف کردن پیرمردی را که اشتباه وضو می گرفت. ۱.

امر به معروف شرائطی دارد:

اوّل: آنکه امر و ناهی عالم به منکر و معروف

باشد؛

دوّم: علم داشته باشد به مسائل خلافیه؛

سوّم: اشتغال به معصیت نداشته باشد؛

چهارم: تجویز تأثیر داشته باشد؛

۱. المناقب، ج ۳، ص ۴۰۰:

«أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرَّا عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَلَا يُحْسِنُ؛ فَأَخَذَا فِي التَّنَازُعِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: "أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ!" فَقَالَا: "أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا سَوِيَّةً!" ثُمَّ قَالَا: "أَيْنَا يُحْسِنُ؟" قَالَ: "كِلَاكُمَا مُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ وَلَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ؛ وَقَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمَا، وَتَابَ عَلَى يَدَيْكُمَا بِبَرَكَتِكُمَا وَشَفَقَتِكُمَا عَلَى أُمَّةٍ جَدَّكُمَا."»

ترجمه: «حسنین علیهما السّلام مرورشان بر پیرمردی افتاد که در حال وضو گرفتن بود، ولی به خوبی وضو نمی گرفت؛ لذا برای اینکه او را متوجّه نمایند، مشغول وضو گرفتن و منازعه در این امر شدند و هر یک از آنها به دیگری می گفت: "تو خوب وضو نمی گیری!" آنگاه به آن پیرمرد گفتند: "ای پیرمرد، تو بین ما حکم باش و قضاوت کن که کدام یک از ما دو نفر درست و صحیح وضو می گیرد!" سپس وضو گرفتند و گفتند: "حال بگو کدام یک از ما خوب وضو می گیرد؟"

پیرمرد (که متوجّه اشتباه خود شده بود) گفت: "شما هر دو خوب و نیکو وضو ساختید، ولیکن این پیرمرد جاهل کسی است که نیکو وضو نمی گرفت؛ و به درستی که اکنون وضو گرفتن را از شما آموختم، و به دست شما - به واسطه برکت و شفقت و مهربانی شما نسبت به امت جدّتان - توبه نمودم." (محقق)

پنجم: مأمون از ضرر باشد نفساً و عرضاً و

مالاً.^۱

درجات و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

برخی از شرائط امر به معروف و نهی از منکر

و امر به معروف و نهی از منکر دارای درجات

و مراتبی است:

اوّل: انکار قلبی؛

مرتبه دوّم: اظهار کراهت؛

سوّم: قول لیّن؛

چهارم: قول غلیظ؛

پنجم: ضرر رساندن؛

ششم: جرح؛

هفتم: قتل.

ختم سخن با روضه مناسب.

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، مجلس پنجم: لزوم تحصیل خبرویّت و بصیرت در امر به معروف.

مجلس روز دهم: دو قوه مضاده در انسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

مَوْعِيَّتِ آدَمَ ابِوَالْبَشْرِ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ شَجَرِهِ

وَبَعْدَ أَنْ

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا * فَأَلْهَمْنَاهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱.

آدم ابوالبشر، قبل از خوردن از شجره، دارای

۱. سوره شمس (۹۱) آیات ۷ - ۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۴، و رساله لب اللباب، ص ۱۳، تعلیقه ۱:

«و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست، * و سپس راه فجور و فسق و تعدی، و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد. * به راستی که هر کس نفس خود را تزکیه کرد به رستگاری رسید، * و هر که آن را بیالود زیانبار گشت.»

درجهٔ ثابت و لایتنغیری بود مانند ملائکه، و دارای روحانیت صرف بود. چون از شجره خورد، به واسطهٔ مادیت در او و اختیاری که پروردگار به او داده بود، میان دو قوهٔ مختلف الجههٔ گرفتار شد.

اوج رفعت و حضيض دنائت در انسان

اگر بنی آدم قوای مادیت را تقویت دهد و روحانیت خود را منکوب کند، از اوج رفعت به حضيض دنائت رسیده، و اگر روحانیت خود را غلبه دهد، مقامش از مقام اولی خود والاتر خواهد بود؛ چون در اوّل وهله به واسطهٔ نداشتن قوهٔ مضاده

درجهٔ ثابتی داشت، و حال با وجود چنین قوه‌ای
در سیر کمال قدم گذارده است.

لذا می‌توان گفت: از شجره خوردن آدم،
موقعیت حساسی برای او به وجود آورد و به صلاح
او تمام شد.

سیر کمالی انسان در مثنوی معنوی

دعوت کردن قوهٔ عقل به آخرت، و قوای وهم

و غضب و شهوت به دنیا

روی این زمینه، خدا در انسان دو قوهٔ قرار
داده است: یکی انسان را به سمت دنیا و مادیّت
دعوت می‌کند که از عوالم دیگر، شیطان معین این
قوهٔ است؛ و دیگری انسان [را] به حبّ پروردگار و
تزکیهٔ روح می‌خواند که خود خدا به او افاضه
می‌کند.

قوه‌ای که شخص را به آخرت می‌خواند، عقل است؛ و قوه‌ای که به دنیا می‌خواند، وهم و غضب و شهوت است. اگر انسان عقل را غلبه داد و زمام سه قوه دیگر را به دست عقل داد، از ملائک که فقط دارای عقلند برتر می‌گردد؛ و اگر سه قوه را غلبه داده عقل را از بین برد، از بهائم که فقط دارای شهوتند پایین‌تر می‌آید.

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱.

ففي حديث النبوي: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ، وَ خَلَقَ الْبَهَائِمَ وَ رَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ، وَ خَلَقَ بَنِي آدَمَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَ الشَّهْوَةَ؛ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ عَلَى شَهْوَتِهِ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَلَى عَقْلِهِ فَهُوَ أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ.»^۲

^۱ مثنوی معنوی، دفتر سوم.

^۲ . این روایت شریف در مجامع روایی با قدری اختلاف به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است. علل الشرائع، ج ۱، ص ۴:

کلام خواجه نصیرالدین طوسی در افضلیت

انبیاء بر ملائکه

از اینجاست که خواجه نصیرالدین طوسی در

جواب بعضی از معتزله که قائل به عدم افضلیت انبیاء

«أبی - رَحِمَهُ اللهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ،

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَ بْنَ

مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ

أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا

بِلا شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلِ، وَرَكَّبَ

فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا؛ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ

مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنْ

الْبَهَائِمِ. «

ترجمه: «شیخ صدوق در علل الشرایع روایت کرده است از پدرش با اسناد خود از عبدالله بن سنان که او گفت: از حضرت أباعبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ آن حضرت فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "خداوند عزوجل برای ملائکه عقل را بدون شهوت، و برای حیوانات شهوت را بدون عقل، و برای بنی آدم هم عقل و هم شهوت را قرار داده است؛ پس هر کس که عقلش بر شهوتش غالب گردد، از ملائکه بهتر و افضل است، و هر کسی شهوتش بر عقلش زیادتی کند از حیوانات بدتر و پست تر است."» (محقق)

از ملائکه بودند، می‌گوید: «و الأنبياءُ أفضلُ لوجودِ
المُضادِّ.»^۱

افضليّت انسان عاقل بر ملائکه، در مثنوی

معنوی

بعضی قوای انسان را به خوک و سگ و شیطان

۱. کشف المراد، ص ۴۸۸:

«و هو أفضل من الملائكة و كذا غيره من الأنبياء عليهم السلام؛ لوجودِ
المُضادِّ للقوّة العقلية و قهره على الإنقيادِ عليها.»

ترجمه: «و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین سایر انبیاء
علیهم السلام از ملائکه افضل و برتر می‌باشند؛ به دلیل وجود تضاد بین قوّه
عاقله با سایر قوا و سلطنت عقل بر قوای دیگر برای تبعیت از آن.» (محقق)

و ملک تشبیه نموده‌اند:

سعادت و شقاوت انسان بستگی به مناسبت
هریک از این دو قوه دارد و نتیجه‌اش راجع به
اوست: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ
فَلَهَا﴾^۱.

اشعار عمر بن سعد راجع به قتل سیدالشهدا
علیه السلام

ختم سخن با اشعار عمر بن سعد راجع به قتل
سیدالشهدا و روضه مناسب^۲.

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۲. سوره‌ایسراء (۱۷) آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۰۱:

«اگر نیکی کنید، برای خودتان نیکی کرده‌اید! و اگر بدی کنید، برای خودتان
بدی کرده‌اید!»

مجلس روز یازدهم: عقل موهبتی الهی
برای تشخیص صلاح از فساد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا
يَشْقَى﴾^۱.

عبادت و پاکی روح، لازمه حرکت در قوس

صعود

دیروز بیان شد که علّت وجود قوای متضاد

در انسان، تضادّ مبادی خلقت اوست؛ روح انسان از

خدا: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲، و جسم او از عالم

خاک است. بنابراین، انسان از قوس نزول فعلاً در

نقطه حسیّض واقع شده و باید در اثر عبادت و پاکی

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۳. ترجمه:

«خداوند به آدم و حوا فرمود: هر دو با هم از آن مقام بهشتی فرود آید، درحالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود؛ پس اگر از جانب من به سوی شما هدایتی برسد، هر کس که از هدایت من پیروی کند، هیچ گاه گم و گمراه نمی گردد و بدبخت و تهی دست نخواهد شد.» (محقق)

۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۶۶:

«و من از روح خودم در او دمیدم.»

روح، قوس صعود را پیموده و به اوجی والاتر از اوج
اوّل برسد.

غزلی از حافظ در تبیین جایگاه انسان

عقل، وسیله‌ای برای تشخیص صلاح از فساد

خدا برای تشخیص و تمیز این دو راه، برای
انسان عقل قرار داده؛ عقل تشخیص صلاح و فساد
می‌دهد و برای عملی کردن هر یک از دو راه، اراده
داده که مسبوق به اختیار است.

قوای پنج گانه موجود در انسان

لذا انسان برای هر فعلی در خود پنج چیز

مشاهده می کند:

اوّل: قوّه‌ای که انسان را به شیطان دعوت

می کند؛

دوّم: قوّه‌ای که انسان را به راه خدا می خواند؛

سوّم: قوّه‌ای که تشخیص صلاح و فسادِ

هریک را می دهد؛

چهارم: قوّه‌ای که انسان را مخیر بین دو امر

می کند؛

پنجم: قوّه‌ای که موجب عملی کردن

یک طرف می گردد.

مریضی که در بستر افتاده باشد، چون کاسه

دوا به دستش دهند، آنّا پنج قوه را در خود می بیند؛

اگر کام خود را با دوا تلخ کرد، شیرینی‌های آتیه

به دستش می رسد و اگر شربت به لیمو را ترجیح داد،

برای همیشه خود را از شیرینی‌ها ممنوع خواهد کرد.

لذا انسان باید متوجه سیرش گردد:

«رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءًا عَلِمَ مِنْ اَيْنَ وَ فِي اَيْنَ وَ اِلَى

اشعاری از مولانا در تبیین جایگاه انسان

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾. ٢

اخلاق پسندیده و تقوا، زاد و توشه مناسب در

سیر إلى الله

سفر إلى الله سفر مادی نیست که احتیاج به ماده داشته باشد؛ چون هر سفری که شخص می کند، احتیاج به لوازماتی دارد که در خصوص آن سفر به کار می خورد.

چون سیر روحانیت، ملکه اخلاق پسندیده و

١. الوافی، ج ١، ص ١١٦:

«رَحِمَ اللهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ، وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ.»

ترجمه: «خدا رحمت کند کسی را که برای نفس خویشتن آنچه را که لازم است مهیا نموده و برای قبر خویش، خود را آماده ساخته؛ و بداند از کجا آمده و الآن در کجاست و به کجا خواهد رفت!» (محقق)

٢. مثنوی معنوی، پایان دفتر چهارم.

تقوا لازم دارد، اگر زاد و توشه تهیّه نمود، چون مرغ
از تنگنای قفس ماده پریده؛ و اگر با آلودگی های دنیا
خود را مبتلا ساخت، دگر مرغ روح بال هایش
ضعیف و قادر بر طیران نمی گردد.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَءَاثَرَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا * فَإِنَّ
الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۗ وَنَهَىٰ
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱.

کلام محقق طوسی در ارتباط مشاعر هفت گانه

انسان با ابواب سبعة جهنم

محقق طوسی گوید: مشاعری که انسان با آنها از
لذائد دنیا استفاده کرده و مادیت خود را کامل
می کند، هفت است: پنج حس ظاهر، و دو حس
باطن که

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶. امام شناسی، ج ۳، ص ۱۳۴:
«ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم.»

واهمه و متخیله باشد؛ چون حافظه و ذاکره و مفکره از مشاعر نیستند. لذا اگر انسان به واسطه این مشاعر دنبال دنیا و زخارف آن برود، هریک از این مشاعر مانند دری از درهای جهنم اند: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾^۱.

[و اما دیگر] راهی که انسان به واسطه آن راه خدا را طی می کند، علاوه بر این هفت حس، عقل هم هادی و راهنماست؛ لذا این هشت مشاعر به مثابه هشت در بهشتند.^۲

دنیا کاملاً مانند یک فضائی است که یک طرف آن ساز و آواز و خوشی و لذت و باغ و گل است، و در طرف دیگر سوزش آفتاب و مار و خارِ مگیلان است؛ انسان در هنگام تولد در جلوی این فضا واقع شده است. و در آخر این فضا در طرف باغ، درب جهنم است، و در آخر بیابان سوزان، درب بهشت است؛ خدا می گوید: این دو راه، خود دانی: ﴿إِنَّا

هَدَيْنَهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۳.

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۴. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۰۰:

«از برای دوزخ هفت در است، و از برای هر دری، از کافران و معاندان مقدار قسمت شده ای معین گردیده است.»

۲. آغاز و انجام، خواجه نصرالدین طوسی، فصل ۱۴، ص ۵۷.

۳. مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - در معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۰۳، روایتی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عثمان بن مظعون پیرامون هشت در داشتن بهشت، و هفت در داشتن جهنم آورده اند. (محقق)

ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس روز دوازدهم: عقل، ملکہ قدسیہ
تنظیم غرائز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱

اختلاف باطنی حیوانات، علاوه بر اختلاف

ظاهری

حیوانات علاوه بر اختلاف ظاهری دارای

اختلاف باطنی هستند؛ و در حقیقت اختلاف باطنی،

هریک را نوع جداگانه‌ای قرار داده است؛ زیرا مثلاً

انسان سیاه و زرد و سفید و سرخ با وجود اختلاف

۱. سوره بقره (۲) آیه ۶ و ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۹:

«حَقًّا وَتَحْقِيقًا أَنَا نَ كِه بَدِينِ كُفْتَارِ مَا (از ایمان به غیب و اقامه نماز و ایتاء زکات و ایمان به تمام آنچه را که بر تو و بر پیامبران پیش از تو فرود آمده است، و به آخرت و عالم علوی و فرشتگان) یقین ندارند، کسانی می‌باشند که کفر ورزیده‌اند؛ و برای آنها تفاوتی ندارد که تو آنها را بترسانی و یا نترسانی، آنها ایمان نخواهند آورد. * خداوند بر دل‌ها و بر گوش آنان مَهر زده است و بر روی دیدگانشان پرده و حائل فراگرفته، و از برای ایشان عذاب عظیمی است.»

آداب و ظاهر، در عین حال به واسطه اتحاد معنوی آنها
یک نوع اند.

عقل، ملکه قدسیه و نیروی تنظیم کننده غرائز

حیوانی موجود در انسان

خداوند در هر یک از حیوانات غریزه‌ای قرار

داده است: در شیر و گرگ،

درندگی؛ در شغال، ترس؛ در روباه، حيله و مکر؛
در سگ، غضب و وفا؛ در میمون و خوک، شهوت؛
در گربه، تملق؛ در خروس، غیرت؛ در اسب، حیا و
نجابت؛ در مورچه، جمع‌آوری مال. ولی در انسان
تمام این صفات به نحو جمع‌الجمعی وجود دارد؛
منتهی خدا یک ملکهٔ قدسیّه و نیروی ربّانی که عقل
است، برای تنظیم این غرائز قرار داده است. و در
واقع عقل، حکم رگلاتور را دارد؛ هرچند اِعمال قوّه
عاقله بیشتر باشد، تنظیم این دستگاه بهتر، و اگر
ضعیف گردد، دستگاه مُختل خواهد شد.

کمال حیوانات به غرائز مختصّه به آنها، و

کمال انسان به عقل

باید دانست که هریک از غرائز مختصّه حیوان
برای خود او کمال است، و عقل کمال انسان است.

اتّحاد انسان با حیوان، در صورت غلبهٔ غریزهٔ

حیوانی بر عقل

اگر هریک از غرائز بر عقل ترجیح پیدا کرد،
انسان در معنی با آن حیوان تفاوتی ندارد: شخص
شهوت‌ران چون خوک، و حریص چون مورچه، و

مگار چون روباه است؛ لذا چون پرده ماده از دست
برود، در عالم برزخ و قیامت، انسان به صورت
حیواناتی که غریزه مختصه آنها را بر عقل خود
ترجیح داده، متشکل می‌گردد.

داستان حضرت امام محمدباقر علیه السلام و
ابوبصیر در حج بیت الله.^۱

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۰، تعلیقه ۲:

«در مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج دوّم، ص ۲۷۶ آورده است:

قال أبو بصيرٍ للباقرِ عليه السلام: "ما أكثر الحجيجَ
و أعظم الضّجيجِ!" فقال: "بل ما أكثر الضّجيجَ و أقلّ
الحجيجِ! أتحبُّ أن تعلمَ صدقَ ما أقولُهُ و تراهُ عيانًا؟"
فمسحَ على عَينِهِ و دعا بدَعواتِ فعادَ بصيرًا، فقال:
"انظر يا أبابصيرٍ إلى الحجيجِ!"

قال: "فَنظَرْتُ فإذا أكثرُ الناسِ قِرَدَةً و خنازيرُ، و
المؤمنُ بينهم كالكوكبِ اللامعِ في الظّلماءِ!" فقال
أبو بصيرٍ: "صَدَقْتَ يا مولايَ، ما أقلّ الحجيجَ و أكثرَ
الضّجيجِ!" ثمّ دعا بدَعواتِ فعادَ ضَريرًا.

فقال أبو بصيرٍ في ذلك، فقال عليه السلام: "ما
بَخِلنا عَلَيْكَ يا أبابصيرٍ، و إن كانَ اللهُ تَعَالَى ما ظَلَمَكَ

قلب وارونه گنجایش فهم معارف الهی را

ندارد

این چنین مردمی مقام کمال انسانیت خود را

و إِنَّمَا خَارَ لَكَ، وَ خَشِينَا فِتْنَةَ النَّاسِ بِنَا وَ أَنْ يَجْهَلُوا
فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْنَا، وَ يَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نَحْنُ
لَهُ عَبِيدٌ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا نَسْأَمُ مِنْ طَاعَتِهِ وَ
نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

و این روایت را مجلسی در بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱ از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است.

أبوبصیر به حضرت امام محمدباقر علیه السّلام عرض کرد: "چقدر حاجی زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!" حضرت فرمود: "بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوست داری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟!" حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعائی خواندند، چشمان أبوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد؛ حضرت فرمودند: "ای أبوبصیر، نگاه کن به سوی حاجی ها!" أبوبصیر می گوید: "من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون ها و خوک ها هستند، و مؤمن در میان آنها همچون ستاره تابان در شب تاریک می درخشید." أبوبصیر گفت: "راست گفתי ای مولای من! چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!" و پس از آن حضرت دعائی خواندند و چشمان أبوبصیر به حالت اولیه درآمد و نابینا شد.

أبوبصیر از علّت نابینایی خود سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: "ما بر تو بخیل نیستیم، و خدا به تو ستم ننموده است و این طور درباره تو پسندیده است؛ و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمرند و خدا را فراموش کنند، و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی شویم و سر تسلیم فرود آورده ایم."

وارونه کرده‌اند؛ و قلب آنها چون وارونه است، هیچ

گنجایش معارف ندارد: ﴿لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنُهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۱.

چگونگی تأثیر ایمان و کفر در غرائز فطری

بالقوه در قلب انسان

قبل از آنکه دست تربیت محیط در انسان اثر

کند، قلب انسان به غرائز فطری خود متّصف است؛

ولی این غرائز به مقام کمال نیامده بلکه در مرحله

قوه است. چون ایمان در او اثر کند، مرکز تجلیات

پروردگار می‌گردد؛ و چون کفر و معصیت

^۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۰۰. ترجمه:

«اگر ما بخواهیم، آنان را به گناهانشان می‌گیریم و مأخوذ می‌داریم، و بر دل‌هایشان مهر می‌زنیم تا دیگر نشوند.» (محقق)

در او راه پیدا کند، آن قوه خود را از دست داده و به هیچ وجه قابلیت ندارد.

سه روایت در بیان اقسام قلوب

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَبْدُو

لَمَعَةً بَيضاء، فَإِذَا عَمَلَ الْعَبْدُ الصَّالِحَاتَ [نَهَا] زَادَ حَتَّى

يَبْيَضُ الْقَلْبُ كُلُّهُ؛ وَإِنَّ النِّفَاقَ لَيَبْدُو نُكْتَةً سَوْدَاءَ، فَإِذَا

انْتَهَكَ الْحُرْمَاتَ زَادَتْ حَتَّى يَسْوَدَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ، فَيُطْبَعُ

عَلَى قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْحَتْمُ.»^۱

عن الباقر عليه السلام: «إِنَّ الْقُلُوبَ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ

مَنْكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ، وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ؛ وَ

قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ، فَأُيْهِمَا

كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ؛ وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحٌ تَزْهَرُ

۱. محجة البيضاء، ج ۱، ص ۲۷۷. ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: "به درستی که ایمان در قلب به صورت یک نقطه سفید و نورانی ظاهر می شود، و چون بنده اعمال صالحه انجام دهد، این نقطه افزایش و گسترش می یابد تا اینکه سراسر قلب او را فرا می گیرد؛ و به درستی که نفاق به صورت یک نقطه سیاه در قلب پیدا می شود، و چون عبد هتک محرمات الهی کند، این سیاهی گسترش می یابد تا بر تمام قلب مستولی می گردد و بر قلب او مهر زده می شود؛ و این است معنای "ختم" که در قرآن می فرماید: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً﴾.» (محقق)

و لا يُطفأ نُورُهُ إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ.»^۱

در روایت دیگر وارد است: «الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ:

قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَ إِيمَانٌ، إِذَا أَدْرَكَ الْمَوْتَ صَاحِبَهُ عَلَى

نِفَاقِهِ هَلَكَ وَ إِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيمَانِهِ نَجَا؛ وَ قَلْبٌ مَنكُوسٌ وَ

هُوَ قَلْبُ الْمُشْرِكِ؛ وَ قَلْبٌ مَطْبُوعٌ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُنَافِقِ؛ وَ

قَلْبٌ أَزْهَرَ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِيهِ

۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۷ به نقل از معانی الأخبار؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۲۳. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ”قلب‌ها سه گونه‌اند: قلبی وارونه که هیچ خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است؛ و قلبی که در آن نقطه سیاهی است و همواره خیر و شر در آن در حال جنگ و کشمکشند، پس این قلب با هریک از آن دو همراه باشد، بر دیگری غلبه می‌یابد؛ و دیگر قلبی است باز و گشاده که در آن چراغ‌های پرفروغی است که تا روز قیامت خاموش نگردد، و آن قلب مؤمن است.“» (محقق)

كَهَيْتَةَ السَّرَاجِ، إِنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ شَكَرَ وَ إِنْ ابْتَلَاهُ

صَبْرًا.»^۱

تسلط صاحب قلبِ فروزنده بر کائنات

چنین شخصی به مقامی می‌رسد که بر کائنات

مسلط می‌گردد و به عوالم

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۷. ترجمه:

«قلب‌ها چهار گونه‌اند: قلبی که در آن نفاق و ایمان است، در صورتی که مرگ صاحب این قلب را در حال نفاق دریابد هلاک گشته و اگر در حال ایمان دریابد نجات یافته است؛ و قلبی که وارونه است و آن قلب شخص مشرک است؛ و قلبی که بر آن مهر خورده و آن قلب منافق است؛ و دیگر قلبی تابناک که در آن چیزی چون چراغ می‌درخشد، و آن قلب مؤمن است که اگر خداوند به او عطائی دهد شکر گزارد و اگر مبتلا و گرفتارش سازد صبر نماید.» (محقق)

دیگر راه پیدا می کند و دنیا را بی ارزش می داند.
حیات خود را به حیات خدا و بقای خود را به بقای
او می داند. در واقع به مرحله انسان کامل می رسد.

اشعار مولانا درباره اشخاصی که در راه خدا

برای خود وجودی قائل نیستند

چنین اشخاصی که در راه خدا از خود وجودی

قائل نیستند، در واقع کاری خدایی می‌کنند؛ همین‌طور کسانی هم که غرائز خود را زیاد اعمال کنند، به‌طوری‌که عقل را زمین‌گذارند، متوغل در شیطان بلکه شیطان می‌شوند.

اشعار مولانا درباره اشخاصی که اعمال غرائز حیوانی می‌کنند و عقل را کنار گذاشتند

تغییر صورت ظاهری انسانی، به‌واسطه اعمال غرائز حیوانی

چه بسا به‌واسطه اعمال غرائز، صورت ظاهر هم تغییر پذیرد؛ چنان‌که درباره شمر وارد است که:

«وَقَعَ عَلَى صَدْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا كَانَ لِأَبَدٍ مِنْ قَتْلِي، فَاسْقِنِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ!" فَقَالَ لَهُ: "هَيْهَاتَ، مَا تَذُوقُ الْمَاءَ أَوْ تَذُوقَ الْمَوْتِ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ وَجُرْعَةً بَعْدَ جُرْعَةٍ!"

فَقَالَ: "يَا بْنَ أَبِي تُرَابٍ، أَلَسْتَ تَزَعَمُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَى الْحَوْضِ

يَسْقَى مَنْ أَحَبَّ؟! اصْبِرْ حَتَّى يَسْقِيكَ أَبُوكَ!" فَقَالَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ لَهُ: "سَأَلْتُكَ

بِاللَّهِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ لِثَامَكَ لِأَنْظُرَ إِلَيْكَ! فَكَشَفَ عَنْ

لِثَامِهِ، فَإِذَا هُوَ أَبْرَصٌ لَهُ بُورٌ كَبُوزِ الْكِلَابِ، وَ شَعْرٌ

كَشَعْرِ الْخَنزِيرِ!»

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، ص ۶۱۷ با اختلاف؛ اسرار الشهادة، آخوند فاضل دربندی، منشورات اعلمی طهران، طبع خطی، ص ۴۲۶. ترجمه:

«شمر بر روی سینه حضرت سیدالشهدا علیه السلام نشست؛ حضرت فرمود: «اگر چاره‌ای جز کشتن من نیست، پس مرا به جرعه‌ای آب سیراب نما!» گفت: «هیئات! محال است جرعه آبی بچشی مگر اینکه مرگ را جرعه جرعه و به صورتی دردناک بچشی!» گفت: «ای پسر ابوتراب، آیا این گونه نیستی که گمان می‌کنی پدرت بر حوض کوثر ایستاده و آب می‌نوشاند به کسی که دوست دارد؟! صبر کن تا پدرت تو را آب بنوشاند!» حضرت فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که لثام و روبند خود را از چهره بگشا تا تو را ببینم!» پس شمر لثام از چهره کشید و صورت خود را نمایان کرد، که روی او دچار برص و پیسی بود و پوزه‌ای چون پوزه سگ، و مویی چون موی خوک داشت!» (محقق)

مجلس روز سیزدهم: جایگاه انسان در
عالم هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُۥۥ

سُجِدِينَ﴾^۱.

غریزه در هر حیوانی، تراوش و اثری از روح

آن حیوان

همان طوری که دیروز معروض داشته شد،

هریک از حیوانات دارای غریزه‌ای هستند که با

یکدیگر اختلاف دارند. این غرائز لازمه روح

آنهاست که هیچ‌گاه از آنها منفک نمی‌شود. البته

نمی‌توان گفت که روح مرکب از غرائز است، زیرا

روح بسیط است؛ ولی از تراوشات و آثار غیر منفک

هر روح، یک غریزه جداگانه است.

^۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹. افق وحی، ص ۱۵۷:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او سجده آرید.»

عقل، معدّل و منظمّ تمام غرائز حیوانی موجود

در انسان

روح انسان علاوه بر اینکه دارای تمام غرائز است، برای تعدیل و تنظیم آنها دارای عقل است که از همه مهم‌تر و والاتر است؛ لذا انسان از حیوانات اشرف است.

کمال لاحدی، مراد از فصل ناطق در انسان

انسان از ملائک و جن هم اشرف است؛ چون سعادت و شقاوت آنها محدود

است - بلکه در ملک ترقّی و کمال هم وجود ندارد - ولی انسان دارای نفس ناطقه یعنی مقام لاحدی است، لذا انسان اشرف مخلوقات است.

انسان دارای قابلیت است که هرچه بخواهد راه کمال بیاید، حدّ یقفی ندارد؛ و معنی ناطق که فصل انسان است، همان مقام لاحدی است.

خلقت تمام موجودات زمینی و آسمانی، به

جهت کمال و معرفت انسان به پروردگار

آنچه در زمین است برای انسان آفریده شده:

﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۱ علاوه بر

موجودات ارضی، تمام آسمانها نیز برای مقام کمال انسان که معرفت پروردگار و فنای در ذات اوست،

پدید آمده: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ

الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْنَ﴾^۲.

البته مقصود از انسان که می‌گوییم، این جسم

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۲۹. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۴۹۹:

«خدا آنچه در روی زمین است برای شما خلق کرده.»

^۲ . سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:
«خداست آن که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن آسمانها بیافرید؛ امر خود را پیوسته در میان آسمانها و زمینها نازل می‌کند، تا شما بدانید.»

محدود و ضعیف نیست؛ بلکه روح انسان است که هیچ‌گاه به مقام سیری نمی‌رسد، و خود را از کمال و ترقی بی‌نیاز نمی‌بیند.

اشعاری از مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در

مقام انسان

اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السّلام در

حقیقت انسان

انسان، روح و جان تمام عوالم

در انسان نمونه‌ای از تمام عوالم ماده (یعنی ناسوت) و مجرد (از ملکوت و جبروت و لاهوت) وجود دارد؛ و در حقیقت انسان روح و جان تمام عوالم است. حتی پروردگار نمونه‌ای از خود در

انسان ایجاد فرموده که مقام خلاقیت باشد؛ منتهی در خدا بی واسطه و در انسان به واسطه است.

دل انسان، مظهر تجلیات الهی

دل انسان مظهر تجلیات خدا و انوار اوست. تمام عوالم چهره خود را در آستان پر تجلی دل به خاک می‌سایند، و نسبت به او امر او سر تعظیم فرود می‌آورند.

فلک دوران زند بر محور دل ** وجود هر دو عالم مظهر دل

بر آن نقشی که از لوح و قلم رفت ** نوشته دست حق بر دفتر دل^۱

تمام عوالم در حکم ریشه و شاخ و برگ

درخت، و انسان در حکم میوه آن درخت

تمام عوالم حکم ریشه و شاخ و برگ درخت،

۱. دیوان الامام علی علیه السلام، ص ۱۷۸. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۷۲:
«(۱) دواى تو اى انسان در خود توست، و لیکن نمی‌فهمی؛ و درد تو از خود توست، و لیکن نمی‌بینی.
(۲) تو چنین می‌پنداری که جرم کوچک و تنها بدنی هستی؛ درحالی‌که عالم اکبر پروردگار در تو گنجانیده شده است.
(۳) تو آن‌چنان کتاب آشکارای خدای خود هستی که به یک‌یک از حروفش، حقائق و اسراری را نشان می‌دهد.
(۴) بنابراین تو به خارج از وجود خودت نیازی نداری تا بدان‌چه در تو قلم پروردگار نوشته است، تو را آگاه کند.»

و انسان در حکم میوه اوست. غرض و مقصود از
غرس شجر، ثمر است.

قدرت ایجادى انسان در عالم برزخ و قیامت

این انسان که منغمر در عالم طبیعت است،
خلقتش محدود و موجوداتش ضعیف است؛ ولی
وقتی که از این عالم رفت و روح مجرد شد،
همانطور که با ذهن خود در این دنیا هرچه
میخواست ایجاد می کرد، در آن دنیا ایجاد می کند.

در

عالم برزخ و قیامت هرچه بخواهد موجود

می‌کند: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۱.

قدرت ایجاد انسان در عالم طبیعت، در اثر

صیقل روح و کسب نورانیت

اگر کسی در اثر پیروی از احکام، بتواند خود

را به مقام شامخ انسانیت برساند، زنگار دل خود را

بزداید، قلبش نورانی گردد، در این عالم همچون ائمه

اطهار، می‌تواند هرچه بخواهد ایجاد کند.

شمشیر اگر زنگ زند، قدرتش چون چوبی

برای سرکوبی است؛ چون صیقل یابد، بسیار کارهای

دیگر می‌کند. آنچه را که روح انسان ایجاد می‌کند،

در اثر قوت و نورانیت اوست.

چون در سرای ماده گرفتار آمد و صافی دل

خود را به کدورات این عالم تیره ساخت، در این

عالم نمی‌تواند موجودی خارجی به وجود آورد؛

ولی در عالم غیر طبیعت که عالم ذهن باشد، می‌تواند

ایجاد کند. اگر زنگار دل از کدورت جدا کرد، در این

^۱ .سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۳:

«در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند، و دیدگان‌شان از آن لذت برد، موجود است.»

عالم هر چه بخواهد بکند، می تواند.

اشعار حاجی سبزواری در حقیقت انسان

صفای دل انبیاء و اولیاء، به واسطه عبادت و

تضرّع

خلوص و عبادت، صفای دل است. عبادت

انبیاء و تضرّع اولیاء برای این جهت بوده است.

ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس روز چهاردهم: فضیلت علم و
عالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱.

وجود انسان عالم، علت غائی آفرینش

در روزهای گذشته سخن به اینجا رسید که کمال حقیقی برای انسان حاصل نمی‌شود، مگر با پاکی روح و جلوه روان، که قابلیت پیدا کند [و] از انوار الهی در او [جای] بگیرد و متجلی گردد. و واضح است که مهم‌ترین صفات خدا علم است؛ زیرا سمع و بصر و اراده و ادراک، جز علم چیز دیگری نیست. بنابراین، بهترین مظهر خدا عالم است؛ بلکه می‌توان [گفت] وجود عالم علت غائی آفرینش است:

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۷:
«خداوند مقام و منزلت افرادی را که از شما ایمان آورده‌اند، به یک درجه، و افرادی را که به ایشان علم داده شده است، به چندین درجه بالا می‌برد!»

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ
مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُ﴾^۱.

روی این زمینه، عالم علت آفرینش
موجودات است.

در شرافت عالم، علاوه بر آیه قرآن دلیل عقلی
و اخبار هم وجود دارد.

دلیل عقلی بر شرافت عالم

دلیل عقلی پس آنکه: موجود اشرف است از
معدوم، و موجود منقسم می شود به دو قسم: نامی و
جماد؛ پس نامی اشرف است. و نامی نیز به دو قسم
منقسم می گردد: حسّاس و غیر حسّاس؛ و واضح
است که حسّاس اشرف است. و حسّاس نیز به دو
قسم منقسم می گردد: عاقل و غیر عاقل؛ و البته عاقل
اشرف است. و عاقل نیز منقسم به دو قسم می گردد:
عالم و غیر عالم؛ و عالم افضل است. پس عالم
اشرف مخلوقات است.

۱. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«خداست آن که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن آسمانها
بیافرید؛ امر خود را پیوسته در میان آسمانها و زمینها نازل می کند، تا شما
بدانید.»

عالم، اختر شب در تاری بربریت

جهل، تاریکی و علم، روشنی است. وجود
عالم، مانند اختران شب در فضای تاری بربریت
نورافشانی می‌کند، و با پرتو خود پرده‌های
تاریکی‌ها را دریده و با فروغ خود مردم را روشن
می‌نمایند. لذا انسان بدون علم، چون مُرده است؛
چون تاریک است. و شخص عالمِ مُرده، چون
شخصیتی زنده است؛ چون روشن است. عالم را
روی این زمینه نباید با جاهل قیاس کرد؛ زیرا قیاس
بین وجود و عدم یا نور و ظلمت است.

اشعار منسوب به امیرالمؤمنین در فضیلت علما

عن امیرالمؤمنین علیه السّلام:

زانش به اندر جهان هیچ نیست *** تن مُرده و

جان نادان یکی است^۱

و لذا قیل: «الْعِلْمُ فِي الْبَدَنِ كَالْمَاءِ فِي الْأَرْضِ.»^۲ چون

حیات زمین به آب است، حیات هر ذی روحی به علم است.

ادله نقلی بر شرافت عالم

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۳.

و أيضا: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا

يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۴.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ ...، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

السَّلَام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ: "مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ

طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطالِبِ

الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي

۱. گرشاسب نامه.

۲. «علم در بدن، همانند آب در زمین است.» (محقق)

۳. سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۵۳:

«فقط از میان بندگان خداوند، علما و دانشمندان هستند که از وی خوف و خشیت دارند.»

۴. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۳. الله شناسی، ج ۳، ص ۴۲، تعلیقه ۵:

«این مثالها را ما برای آدمیان می‌زنیم و لیکن آنها را تعقل نمی‌کنند مگر عالمان.»

السموات و مَنْ فِي الْأَرْضِ، حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ. وَ
 فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ
 لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا
 دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنَّ وَرَثُوا الْعِلْمَ. [فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ
 بِحِطِّ وَافِرٍ.]^۱»

فضیلت عالم بر عابد در اشعار سعدی

لذا عالم از عابد بسیار افضل است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴. افق وحی، ص ۵۱:

«امام صادق از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نقل می‌کنند که فرمودند: «کسی که راهی را انتخاب کند که به معرفت و علم منتهی شود، خداوند راه بهشت را برای او هموار خواهد ساخت. و به‌درستی که ملائکه بال‌های خود را برای جویندگان معرفت و بینش می‌گسترانند؛ زیرا به این مسئله رضایت دارند و این راه را می‌پسندند. و به‌درستی که هر آنچه در آسمان و زمین است، برای جوینده علم طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند؛ حتی ماهیان در قعر دریا. و برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه تمام است بر ستارگان در شب چهاردهم. و به‌درستی که علماء وارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار از خود به جای نگذاردند، و لکن علم و معرفت از خود به یادگار نهادند؛ پس هر که از علم و دانش نصیبی برده باشد، حظ و بهره‌اش بسیار عالی و افزون خواهد بود.»

«شَرَفُ الْمَرْءِ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ، لَا بِالْأَصْلِ وَ

النَّسَبِ.»^۱

روایتی غریب در شرافت طالب علوم الهی

ومعارف حقه ربّانی

عن أصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ: «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَ مُدَارَسَتَهُ

تَسْبِيحٌ، وَ الْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمَهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ

صَدَقَةٌ. وَ هُوَ

۱. گلستان سعدی، ص ۱۰۱، حکایت ۴۰.

عِنْدَ اللَّهِ لِأَهْلِهِ قُرْبَةً؛ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ
سَالِكٌ بِطَالِبِهِ سَبِيلَ النَّجَاةِ [الْجَنَّةِ]. وَهُوَ أُنَيْسٌ فِي
الْوَحْشَةِ، وَصَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ، وَسِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ،
وَزَيْنٌ الْأَخْلَاءِ. يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أُمَّةً
يُقْتَدَى بِهِمْ، تُرْمَقُ أَعْمَاهُمْ وَتُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ، تَرْغَبُ
الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ، يَمَسْحُونَ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ؛
لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ، وَنُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ
الْعَمَى، وَقُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ، وَيُنزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ
مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ، وَيَمْنَحُهُ مُجَالَسَةَ الْأَخْيَارِ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ. بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَيُعْبَدُ، وَبِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ
يُوحَّدُ، وَبِالْعِلْمِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ، وَبِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ
الْحَرَامُ. وَالْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ تَابِعُهُ؛ يُلْهِمُهُ اللَّهُ
السُّعْدَاءَ وَيُجْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ.»

۱. الأملی للصدوق، ص ۶۱۵. ترجمه:

«اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمودند: "علم و دانش را بیاموزید که آموختن آن حسنه و نیکی، و مذاکره و گفتگو درباره آن تسبیح خدا، و بحث و بررسی آن جهاد در راه خدا، و تعلیم آن به کسی که آن را نمی داند صدقه است. و علم برای دارندگانش موجب تقرب و نزدیکی به خداوند است؛ چراکه علم معیار شناسایی حلال و حرام است و طالبش را به راه نجات رهنمون می باشد. و علم انیس و همدمی است در وحشت و هراس، و مصاحب و همنشینی است در تنهایی، و سیلاحی است

علم چون چراغی است که راه عقل را روشن

می کند. علم دارای این درجه از کمال است؛ و لذا

اول آیه که به رسول اکرم نازل شد - بعد از حمد بر

ایجاد و خلقت - توصیف نمود پروردگار را به صفت

تعلیم انسان:

﴿أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ

مِنْ عَلَقٍ * أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ *

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۱.

لذا در وجه تناسب آیات، گفته شده است که:

برای مقابله با دشمنان، و زیور اخلاء و دوستان است. خداوند به جهت علم، مردمی را رفعت بخشیده تا جایی که آنان را در امور خیر پیشوایانی قرار می دهد که از ایشان پیروی شود؛ به کارهایشان نگریسته می شود و مورد توجه مردم قرار می گیرند؛ آثارشان اقتباس و بهره برده می شود؛ ملائکه راغب و خواهان دوستی با ایشان هستند؛ ملائکه هنگام نماز خواندن آنان، بالهایشان را به ایشان می مالند؛ زیرا علم مایه حیات قلوب از جهل، و روشنی دیده ها از کوری، و توانایی ابدان از ضعف و ناتوانی است، و خداوند حامل آن را در منازل ابرار فرود می آورد و مجالست اختیار و برگزیدگان را نصیب او می گرداند. به وسیله علم، خداوند اطاعت و عبادت می شود، و به سبب علم خدا شناخته و یگانه بودنش ثابت می گردد، و به وسیله علم صله رحم انجام می گیرد، و بدان حلال و حرام شناخته می شود. و علم، امام و پیشوای عقل است و عقل پیرو آن؛ خداوند آن را به سعداء الهام نموده و از اشقیاء محروم می نماید.» (محقق)

۱. سوره علق (۹۶) آیات ۱-۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۵۱:

«بخوان به اسم پروردگارت، آن کسی که خلق کرده است. * انسان را از خون منجمد و بسته شده خلق نموده است. * بخوان و پروردگار تو بخشنده تر و عطایش از همه افزون تر است. * آن کسی که با قلم تعلیم نمود. * و به انسان تعلیم نمود آنچه را که نمی دانست.»

«اوّل خدا خلقت انسان را از علقه که أخصّ
موجودات است، گفته؛ سپس قدرت خود را به این
قسم نشان داده که این انسان را ما عالم گردانیدیم و
از آن خِست به مقام رفعت رسانیدیم.»

علم، چراغ روشنگر راه عقل

ختم سخن با روضه مناسب.

مجلس روز پانزدهم: جایگاه علم و عالم
در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو

الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۱.

شرافت و افضلیت عالم

دیروز آیات و اخباری راجع به شرافت علم

بیان شد؛ و ثابت شد که هیچ موجودی جز عالم

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۱:

«گواهی می دهد خداوند سبحانه درحالی که قیام به قسط و عدل دارد، بر آنکه هیچ معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان علم نیز شهادت به وحدانیت او می دهند.»

دارای رتبهٔ افضلیت نیست:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱.

ترغیب شدید اسلام به فراگیری علم

در اسلام ترغیب شدیدی شده است به

فراگرفتن علم:

عن أبي عبد الله، عن رسول الله، قال: «قال: طَلَبُ

الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۹. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۳۷:

«بگو (ای پیامبر) آیا مساوی هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟! این است و غیر از این نیست که صاحبان خرد و عقل متذکر می‌شوند و از آیات خدا مطلب را ادراک می‌کنند و فرا می‌گیرند.»

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۴۰، تعلیقه: «بدان که روایت "طلب العلم فريضة على كل مسلم" از روایات مشهوره و مستفیضه است؛ ولیکن با لفظ «مُسلِمَة» عطف بر لفظ «مسلم»، فقط در چند مورد معدودی مرفوعاً روایت شده است.

اول: در مصباح الشریعة در دو مورد:

یکی در باب سوّم که فرموده است: "قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة؛ و هو علم النفس." و دیگری در باب شصت و دوّم که فرموده است: "قال النّبىّ صلّى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة؛ أى علم التقوى و اليقين."

دوّم: در مقدمه کتاب معالم الأصول که از کلینی روایت می نماید، ولی معلوم نیست که این لفظ را نسخ اضافه کرده اند یا به خطّ خود صاحب المعالم بوده است؛ زیرا در نسخه های کافی بدون لفظ «مسلمة» روایت شده است. سوّم: در ج ۱، ص ۴، از محجة البيضاء از غزالی نقل کرده است؛ گرچه در خود إحياء العلوم، ج ۱، ص ۳، از این لفظ خالی است.

چهارم: روایتی است که در ج ۱، بحار الأنوار،

ص ۵۷، از غوالی اللئالی نقل کرده است که: "قال

النّبىّ صلّى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة

على كل مسلم و مسلمة."

پنجم: در صفحه اوّل از مقدمه تفسیر مجمع البیان گوید: "وقد صحّ عن النّبىّ صلّى الله عليه وآله وسلم فى ما رواه لنا الثّقات بالأسانيد الصحيحة مرفوعاً إلى إمام الهدى و كهف الورى أبى الحسن علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام، عن آبائه سيّد عن سيّد و إمام عن إمام إلى أن اتّصل به عليه وآله السّلام إنّه قال: طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة فاطلبوا العلم من مظانّه - الحديث."

و اما طرق دیگر از این روایت، از لفظ «مسلمة» خالی است؛ چنان که در

همین جلد از کتاب بحار الأنوار، در ص ۵۵ از امالی شیخ با اسناد خود از حضرت رضا از پدراناش از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که: "قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مِثْلِهِ... الحديث." و ظاهراً متن این روایت متن همان روایتی است که از تفسیر مجمع البیان آوردیم، ولیکن در آنجا با عطف کلمه و مُسْلِمَةً آمده است و در اینجا بدون عطف.

و در ص 56 از امالی شیخ با سند مجاشعی از حضرت صادق، از پدراناش، از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده‌اند: "قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ ... إلى أن قال: وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ."

و در همین صفحه از بصائر الدرجات روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام، قال: "قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ."

و در همین صفحه از بصائر الدرجات ایضاً نقل می‌کند از حضرت صادق علیه السّلام: "قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ."

و ایضاً در ص ۱۴ از روضة الواعظین، از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند، قال: "الشَّاحِصُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ..."

چنین گفت پیغمبر نیک‌خوی ** * ز گهواره تا

گور دانش بجوی^۱

چند روایت در فضیلت عالم

فی نهج البلاغة: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ

بِمَا جَاءُوا بِهِ.»^۲

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ

و ایضاً در ص ۵۱ از روضة الواعظین، از

رسول الله روایت می‌کند که فرمود: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ

لَوْ بِالصِّينِ؛ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.»

باری، با آنکه در این روایات لفظ «مسلمة» نیامده است، ولیکن به‌طور مسلم، مراد زن‌های مسلمان نیز هستند؛ چون لفظ «مسلم» برای جنس آمده است در مقابل کافر، نه آنکه مراد مرد مسلمان باشد در قبال زن مسلمان. و البته در این قسم تعبیر که جنس مراد است، نظر به تذکیر ندارد؛ چنان‌که در اشباه و نظایر آن - که احکام شریعت را بر موضوع جنس آورده است - همین معنی مراد است. مثل آنکه می‌فرماید: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» یا آنکه می‌فرماید: «الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ»، که نظر به تمام افراد جنس مسلمان و مهاجر است بدون مدخلیت ذکوریت و إناثیت.

۱. شاهنامه فردوسی.

۲. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۵۷. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۵۶:

«نزدیک‌ترین مردم به انبیاء (کسی که به انبیاء ولایتش بیشتر است و مقرب‌تر است) آن کسی است که داناترین مردم است به آنچه که پیغمبران آورده‌اند.»

النَّاسُ مَا فِي طَلْبِ الْعِلْمِ، لَطَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفِكِ الْمُهْجِ وَ
 خَوْضِ اللَّجَجِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ:
 أَنْ أَمَقَّتْ عَيْدِي إِلَيَّ، الْجَاهِلُ الْمُسْتَخِفُّ بِحَقِّ أَهْلِ
 الْعِلْمِ، التَّارِكُ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ؛ وَ أَنْ أَحَبَّ عَيْدِي إِلَيَّ التَّقِيُّ
 الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ، اللَّازِمُ لِلْعُلَمَاءِ، التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ،
 الْقَابِلُ عَنِ الْحُكَمَاءِ.»^۱

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «عَالِمٌ يُتَفَعُّ

بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.»^۲

کدام علم شرافت دارد

باید دانست که کدام علم شرافت دارد:

داستان ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله در

مسجد و سؤال از مرد سخنگو و فرمایش حضرت:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۵. ترجمه:

«اگر مردم می دانستند که چه فضیلتی را در طلب علم حائز می گردند، هر آینه آن را طلب می کردند؛ گرچه مستلزم ریختن خون‌ها با شمشیر و امثال آن، و فرورفتن در گرداب‌های ژرف دریاها باشد. خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرمود که: "مبغوض‌ترین بندگانم نزد من، جاهل و نادانی است که حقّ اهل علم را سبک شمرد و از ایشان پیروی نکند؛ و محبوب‌ترین بندگانم نزد من، فرد با تقوایی است که طالب ثواب جزیل و ملازم علماء و پیرو حلما و پذیرنده حکماء باشد."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳. ترجمه:

«عالمی که از علمش نفع برند، از هفتاد هزار عابد افضل است.» (محقق)

«العلم ثلاثة: آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة.»^۱

بنابراین، برای کیلر و کپرنیک و گالیله و

پاستور و ادیسون به واسطه اختراعات خود هیچ

شرافتی نیست؛ زیرا متاع آنها خریدارش خدا نبود.

بلی، اگر این زحمات آنها به قصد قربت باشد، نتیجه

دارد؛ و الا فلا.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲:

«محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن عبيد الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطي، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن ابي الحسن موسى عليه السلام، قال: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المسجد، فإذا جماعة قد اطفأوا برجل فقال: «ما هذا؟» فقيل: «علامة! فقال: «و ما العلامة؟» فقالوا له: «أعلم الناس بأنسب العرب وقائعها و أيام الجاهلية و الأشعار العربية.» قال: «فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ذاك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه.» ثم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إنما العلم ثلاثة: آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل.»»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۳۸:

«رسول خدا داخل مسجد شدند و دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته، به دور او اجتماع کرده اند. حضرت فرمودند: «این چیست؟!» گفتند: «علامه است! حضرت فرمودند: «علامه چیست؟» گفتند: داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها و جریاناتی که در عصر جاهلیت واقع شده است، و به اشعار عرب. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «در این حال رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: این علمی است که با ندانستن آن کسی را ضرری نمی رسد، و با دانستن آن کسی را منفعتی عائد نخواهد شد. سپس رسول خدا فرمودند: علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم، و یا فريضة عادله، و یا سنت قائمه؛ و غیر از این سه چیز، هر چه باشد زیادی است.»»

نفوذ کلمه علماء اسلام

مقام منیع و نفوذ کلمه علماء بود که هزار سال کشور را از حضائض نجات داد. وجود خواجه نصیرالدین طوسی بود که ایران را از چنگال خلفای جور نجات داد.^۱

۲...

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷:

«در اینجا لازم است مدح و تمجیدی را که آیه الهی در ادبیت و عربیت و فقه و اصول و حکمت، نادره زمان، آیه الله حاج میرزا ابوالفضل طهرانی، فرزند آیه الله میرزا ابوالقاسم کلانتر (صاحب تقریرات مباحث الفاظ شیخ انصاری) و پدر آیه الله حاج میرزا محمد تقی (صاحب تفسیر فارسی روان جاوید) - أعلى الله مقامهم - در کتاب نفیس و پر مایه خود: شفاء الصدور فی شرح زیارة عاشور در ذیل فقره: "و العن یزید بن معاویة در ص ۳۰۴ و ۳۰۵ بالمناسبه درباره خواجه نصیرالدین طوسی ذکر کرده است، بیاوریم؛ تا حال خواجه که یکی از فلاسفه اسلام است؛ روشن گردد. او می گوید: استاد البشر خواجه نصیر - رضی الله عنه - مؤلف و مخالف طوعاً و کرهاً او را به استادی [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مسلم دارند. گاهی

افضل المحققین لقبش می دهند، و وقتی عقل حادی عشرش می خوانند، و جایی سلطان الفقهاء و الحکماء و الوزراءش می نامند؛ چنانچه در اجازه شهید ثانی برای حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی است. و موضعی در حق او می گویند: "أفضل"

أهل عصره في العلوم العقلية و النقلية؛ چنانچه
علامه و محقق ثانی در حق وی شهادت داده‌اند. و
گاهی درباره او می‌گویند: "أفضل من شاهدناه في
الأخلاق؛ چنانچه علامه در اجازه بنی زهره فرموده.

و مصنف زیج خاقانی - که به نام میرزا الغ بیک تصنیف کرده - ثنایی
بلیغ بر او کرده که علم و علماء را از خود مسرور و خرسند نموده. و
چه خوب می‌گوید استاد اعظم آقای بهبهانی (قدّه) در تعلیقہ رجال
میرزا: "لا یحتاج إلى التعریف، لِغایة شُهْرته؛ مَعَ أَنَّ كُلَّ مَا یُقَالُ فِیهِ فَهَوَ
دُونَ رُتْبَتِهِ."

و الحق هزار غزالی و بهتر از غزالی، خوشه چین
خرمن تحقیقات آن محقق نامدار و علامه بزرگوار
باید باشند. بلکه اگر به انصاف نظر کنی و عصبیت
را به جانبی بگذاری توانی گفت که: حضرت خواجه
- رضی الله عنه - افضل علمای بنی آدم است از بدو
دنیا إلى یومنا هذا.

و بس است در فضل او که علمای فرنگ در ردّ
اسلام و انکار اعجاز قرآن به جهت عجز از اتیان
به مثل او، نقض کرده‌اند که مثل خواجه در مجسّطی
نیامده.

و در کشف الظنون و غیر او، وی را اول مرتبه

طبقه اولی از مصنفین قرار داده؛ و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملّتی، حقی است ظاهر که رعایت او واجب است.

و درجه فضل و تحقیق او به جایی رسیده که به يك اشکال بر عبارت تجرید او در مبحث ماهیت که توهم کرده‌اند، ضی‌ارنی از انفتدعسلام دوشد رخاصه و ازا قیقته فلالخ فملاکه که ملشد، دیوگی م: و: نیا” بباتک نأشده کنیا اب؛ بققمح نآیرغه بت سا بباتک نیات بسنذ قلدصم دوشد و ایرغه بوسنمه کت سان آزالل جا دیرتج. فی از انفتد ملاقنیا “ ه که جلوخت ضر حباب و ات سفانم و ت و ادعرو هظا بت سا هنوز أتباع او از صدمه بنان و بیان و ضرب سیف و سنان او در ناله و خروشدند؛ و الحمد لله علی وُضوحِ الحُجَّة.

و صفدی در شرح لامیه العجم خواجه را از کسانی شمرد که هیچ کس به رتبه ایشان نرسیده در فن مجسطی؛ و تخصیص به جهت عناد است.

خجسته رهنمونی ذو فنونی *** که در هر فن بود چون مرد یک فن

لمؤلفه

فی کل فنّ بارع کانه *** لم يتخذ سواً إلاّ فنه
بالجمله فضائل این بحر مواج که در ظلمات جهالت سراج و هاج است، بیش از آن است که در این صفحه بگنجد:

و یا عجباً منی احوال و صفه *** و قد فنیّت

شرح تلمذ علامه نزد یک نفر از علماء عامه
و به دست آوردن کتاب در ردّ شیعه و جواب نوشتن
الفین را.^۱

فیه القراطیس و الصُّحُفُ

و نِعَمَ مَا قِيلَ:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست * * که ترکی سرانگشت و صفحه
بشماری»

۱. مجالس المؤمنین (طبع اسلامیة) ج ۱، ص ۵۷۳؛ قصص العلماء، ص
۳۵۸:

«در کتاب مجالس (المؤمنین) قاضی نورالله مذکور است و در السنه و افواه
مشهور است که:

یکی از علماء اهل سنت که در بعضی از فنون

علمی استاد علامه بود، کتابی در ردّ مذهب شیعه

امامیه نوشته بود و در مجلس، آن را برای مردمان

می خواند و ایشان را اضلال و گمراه می کرد؛ و از بیم

اینکه مبادا کسی از علماء شیعه ردّ آن نماید به کسی

نمی داد که استنساخ نماید، و علامه همیشه حيله

می انگیخت که آن را به دست آورد تا ردّ آن نماید.

لاجرم علامه استاد شاگردی را وسیله التماس

خود کرده، عاریه کتاب مذکور نمود. چون آن

ترجمه احوال شهید اوّل رضوان الله علیه (ت)

شخص نخواست که یک‌باره دست رد بر سینه التماس او نهد، گفت که: سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی نگذارم.

علامه همان‌قدر را نیز غنیمت دانسته، کتاب را بگرفت و به خانه برد که در آن شب به قدر امکان از آنجا نقل نماید. و چون به کتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت، خواب بر جناب علامه غلبه نمود؛ پس ناگاه حضرت صاحب‌الأمر علیه السّلام پیدا شد و به علامه فرمود: «کتاب را به من واگذار و تو خواب کن!» پس علامه به خواب شد؛ چون بیدار شد، آن نسخه به کرامت حضرت صاحب‌الأمر علیه السّلام تمام شده بود!

و مؤلف، این حکایت را از والد ماجدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که: مؤلف آن کتاب، یکی از معاصرین علامه بود و از عامه. و علامه به یکی از تلامذه خود فرمود که در نزد آن عالم سنی تلمذ کرده تا اطمینان از او حاصل کرده و یک شب کتاب را به او عاریه داد. و علامه در استنساخ و یا رد آن شروع نمود تا وقت سحر شد که بی‌اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست او افتاد. چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد، و چون به کتاب نگاه کرد دید که مجموع کتاب نوشته شده و در آخر آن نوشته است: «کتابه م ح م د ابن الحسن العسکری علیه السّلام صاحب‌الزمان.»

شرح حالات شهید اول؛^۱

۱. أبو عبدالله، شمس الدین، محمد بن مکی بن محمد شامی عاملی جزینی، معروف به شهید اول در سال ۷۳۴ هجری در جزین، از قرای جبل عامل متولد شد؛ شهید اول و ثانی، هر دو از آن منطقه هستند. هنگامی که در اصطلاح فقها کلمه «شهید» بی قرینه ذکر گردد، مقصود همان شهید اول است.

شهید اول شاگرد فخرالمحققین (فرزند علامه حلی) بوده است. ایشان، از بزرگان فقهای امامیه و از اعظام مجتهدان تاریخ اسلام می باشد. عالم عامل، محدث، رجالی، اصولی، ادیب و شاعر و در اصطلاح رجال «امام الفقه» نامیده شده است. شاید از نظر نداشتن همتا و نظیر در رتبه و منزلت فقهی و علمی، او را شهید اول گفته اند؛ و الا در سلسله علماء، شهدای بسیاری وجود دارند که از حیث تاریخی وی از آنها بسیار عقب تر است.

ایشان پس از محقق اول به عنوان سرآمد فقها است و اهل فن در استادی و فقاہتش کوچک ترین تردیدی به خود راه نداده اند. همه کتاب های شهید - بالأخص اللعة الدمشقیة - از آثار ارزشمند فقهی محسوب می شوند.

خاندان ایشان خاندان علم و فضل است. شهید سه پسر داشت که هر سه از علماء و فقهاء بوده اند و همسرش ام علی و دخترش ام الحسن نیز فقیهه بوده اند. وی زنان را در پاره ای از مسائل، به این دو بانوی فاضله ارجاع می داده است. در ریحانة الأدب آمده است:

برخی از بزرگان، فاطمه دختر شهید را «سته

المشایخ» و برخی «ست المشایخ» یعنی «سیده

المشایخ» لقب داده اند.*

ایشان علاوه بر مشایخ خود در بین علمای شیعه، از حدود ۴۰ نفر از علمای اهل سنت نیز اجازه روایت دریافت کرده است؛ مانند شیخ محمد بن یوسف قرشی شافعی که از قاضی عضدالدین ایجی روایت نقل می کند.

سرانجام ایشان در روز پنجشنبه، نهم جمادی الأولى سال ۷۸۶ هجری قمری در عهد سلطنت برقوق، با فتوای قاضی برهان الدین مالکی و عباد بن جماعه شافعی، پس از تحمل یک سال حبس و زندان در قلعه شام به شهادت رسید. در همان ایام حبس بود که کتاب ارزشمند اللعة الدمشقیة را در مدت ۷ روز تألیف کرد؛ در حالی که از منابع فقه تنها المختصر النافع را در اختیار داشت. به دلیل کینه ها و عداوت های دیرینه ای که از تشیع و علمای شیعه و آن

ترجمه احوال شهید ثانی رضوان الله علیه (ت)

و شهید ثانی؛^۱

بزرگوار داشتند، بدن شریفش را به دار کشیده و سنگسار کردند و مورد اهانت‌ها قرار دادند. (محقق)

* ریحانة الادب، ج ۸، ص ۲۹۷.

۱. شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، در سیزدهم شوال ۹۱۱ هجری قمری در خانواده علم و فقاہت زاده شد. ایشان از اعیان و مفاخر فقهای نامدار شیعه و اکابر متبحر در علوم اسلامی و استوانه‌های فقهی و اجتهادی در طول ادوار فقه اسلامی می‌باشد که از نظر آثار و برکات وجودی کم‌نظیر است.

شهید ثانی با مسافرت‌های متعدد، در صدد یافتن اساتیدی بود که بتواند بیشترین بهره‌های علمی را از محضر آنان به دست آورد؛ و بر این اساس از محضر درس اکثر اساتید برجسته در مذاهب پنج‌گانه اسلامی استفاده کرده است. ایشان پس از سفرهای متعدد تحصیلی در سال ۹۵۳ هجری قمری به جبع بازگشت و اقامت دائمی در موطن اصلی خویش را برگزید و در آنجا به تدریس و تألیف آثار علمی مشغول گردید.

فضلای آن دیار از دوردست‌ترین بلاد برای استفاضه علمی به محضر او روی آورده و از برکات علمی و اخلاقی او بهره می‌گرفتند. وی در بعلبک، تدریس جامعی را آغاز کرد؛ به این معنی که چون نسبت به مذاهب پنج‌گانه (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) از لحاظ علمی کاملاً محیط و مسلط بود، بر اساس تمام این مذاهب پنج‌گانه تدریس می‌نمود، و در حقیقت فقه مقارن و عقائد تطبیقی را تدریس می‌کرد.

صاحب روضات الجنات درباره شهید ثانی چنین می‌گوید:

تا کنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته

شیعه، کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه

شخصیت، سعه صدر، خوش فهمی، حسن سلیقه،

داشتن نظم و برنامه تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت

طبع، معنویت سخن و پختگی و بی نقص بودن آثار علمی به پای او برسد؛ بلکه در تخلّق به اخلاق الهی و قرب منزلت، چنان می نمایاند که تالی تلو معصوم است.*

شهید ثانی با داشتن چنین مقام و شخصیتی در تأمین پاره‌ای از ضروریات معاش شخصاً تلاش می کرد؛ از جمله نوشته‌اند:

وقتی هوا تاریک می شد و شب فرا می رسید، با الاغی که مرکب سواری او بود، به خارج شهر می رفت و هیزم مورد نیاز خانواده اش را فراهم می کرد.**

در أمل الآمل آمده است که:

شهید ثانی پس از شهادت، دو هزار جلد کتاب از خود به جای گذاشت که دویست عدد آن به خط خود ایشان بوده و تعدادی از آنها از آثار علمی او و مقداری نیز از مؤلفات دیگران بوده است.

تألیفات شهید ثانی از لحاظ تاریخ تألیف از روض الجنان آغاز و به الروضة البهیة پایان می گیرد. [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] باید گفت که این کتب همچون روضه و بوستانی است که طالب علوم دینی را با مناظر دل‌انگیز خود بر سر نشاط آورده تا گم شده خود را در میان آنها بیابد و قلب خود را با آبشخورهای آن سیراب گرداند و نسیم ایمان و عقیده را در سطور این تألیفات استنشاق نماید.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی، پدر شیخ بهایی می گوید:

روزی بر شهید ثانی وارد شدم و او را متفکر و در

خویشتن فرو رفته یافتم. علت این حالت را از او

جو یا شدم؛ به من گفت: «برادرم! چنین می پندارم که

من دومین شهید باشم؛ زیرا در عالم رؤیا سید

مرتضی علم الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی

تشکیل داده و علماء و دانشمندان امامیه و شیعه در

آن شرکت داشتند. وقتی من وارد مجلس شدم، سید

مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و

دستور داد که در کنار شهید اوّل بنشینم.»

شهید ثانی نیز قربانی مطامع دنیوی فردی فرومایه گشت. جریان چنین بود

که: دو نفر از مردم جبع برای مرافعه و محاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند.

او نیز طبق موازین دینی و ضوابط شرعی، دعوا را فیصله داد. شخص

محکوم از این داوری به خشم آمد و نزد قاضی صیدا رفت و شهید ثانی را

به رافضی و شیعه بودن متّهم نمود.

قاضی جریان را به سلطان سلیم، حاکم روم (عثمانی) اطلاع داد و از طرف

او شخصی برای دستگیر کردن شهید مأمور گردید؛ اما موفق به یافتن ایشان

نشد. سلطان سلیم وزیرش رستم پاشا را برای دستگیری شهید مأمور ساخت

و گفت: «باید او را زنده دستگیر کنی و به اینجا بیاوری تا مذهب او برای ما

روشن گردد.»

رستم پاشا که مطلع شد شهید ثانی به سفر حج رفته به طرف مکه رفت و در

اثناء راه مکه به شهید ثانی رسید و او را دستگیر کرد. شهید ثانی از او برای

انجام سفر حج مهلت خواست و او هم موافقت نمود.

در راه وقتی وارد کشور روم شدند، رستم پاشا به واسطه تحریک شخصی در

کنار دریا ایشان را شهید کرد و سر بریده او را به حضور سلطان آورد. سلطان

بر او برآشفست و سخت او را مورد توبیخ قرار داد. اما خون شیخ شهید هدر

نشد و با تلاش سید عبدالرحیم عبّاسی، رستم پاشا به جرم این قتل بزرگ

محکوم به مرگ گردید.

ترجمه احوال آیه الله معظم شیخ محمدجواد

بلاغی رضوان الله علیه (ت)

و قلم توانای شیخ جواد بلاغی.^۱

جریان شهادت آن بزرگوار در سال ۹۶۶ هجری قمری رخ داد که البته بزرگانی همچون سید محسن امین در اعیان الشیعه تاریخ شهادت ایشان را ۹۶۵ هجری دانسته‌اند. مدت سه روز جسد ایشان بر روی زمین ماند و سرانجام پیکر شریفش را به دریا افکندند. (محقق)
* روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۲.

* همان.

۱. متکلم، مفسر، فقیه، اصولی، شاعر و ادیب، آیه الله محمدجواد بلاغی در سال ۱۲۸۲ هجری قمری در نجف اشرف چشم به جهان گشود. مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - در تعلیقه کتاب شریف نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹۶ می‌فرمایند:

علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی در اعلام

الشیعة در قسمت نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۲۳ تا ۳۲۶

در تحت شماره ۶۶۳ ترجمه احوال او را مفصلاً

آورده است، و ما در اینجا مختصر از آن را می‌آوریم:

”حیاتش بین سنه ۱۲۸۲ تا ۱۳۵۲ هجری قمری

بوده است؛ از اعلام علماء اسلام در عصر خود و

مجاهدی کبیر و مؤلفی کثیر التالیف بوده است. از

افراد نادر دهر بوده است که حیات خود را وقف

خدمت به دین و حقیقت نموده‌اند.

چنان در برابر مسیحیان و موج غرب ایستاد و علؤ اسلام را بر جمیع ملل عالم به ثبوت رسانید که در میان علماء نصاری و فضلای آنها دارای شأنی عظیم و مکانی رفیع گردید.

بزرگان از اروپا در مشکلات علمی و دینی خود به او مراجعه می‌نمودند؛ و بزرگان لورندره و غیر آنجا، ملجأ و پناهِشان در مسائل مشکله شیخ محمدجواد بلاغی بود.

مستر خالد شردراک در مشکلات خود به او رجوع می‌کرد. بسیاری از مؤلفات او را در زمان حیات او به انگلیسی ترجمه و طبع کردند؛ چون مورد نیاز مسیحیان غرب بود.

از مؤلفاتش: الهدی إلى دین المصطفی، و انوار الهدی، و الرّحله المدرسیّة، و نصائح الهدی، و أعاجیب الأكاذیب، و التوحید و التثلیث، و إبطال فتوی الوهابیین بهدم قبور البقیع، و رساله دیگری نیز در ابطال فتوای وهابی‌ها، و البلاغ المبین در الهیات، و تفسیر آلاء الرّحمان و بسیاری از کتب دیگر است

که مطبوع است.“

و اما آنچه که طبع نشده است نیز بسیار است که نام آنها را مرحوم علامه [حاج شیخ آقا بزرگ] طهرانی ذکر کرده است.

بالجمله وفاتش در ۲۲ شعبان واقع شد، و عالم تشیع و اسلام و حوزه نجف را به فقدان خود در سوگ نشانید. رحمه الله علیه رحمه واسعة! پدر ایشان شیخ حسن بلاغی، چنانکه ایشان در نامه‌ای به صاحب اعیان الشیعه می‌نویسد، از اهل علم و دانش بوده است. خانواده بلاغی از خانواده‌های مشهور به فضل و علم، و اجداد او همه از مردان علم و ادب شناخته شده است که از جمله آنها مؤلف کتاب مشهور تنقیح المقال است.

علامه بلاغی در زادگاهش، به خوشه‌چینی معارف از محضر بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] پرداخت. دروس مقدماتی را در آنجا فرا گرفت و در سن بیست و چهار سالگی (۱۳۰۶ هجری قمری) به کاظمین رفت و شش سال در آنجا ماند. در این مدت به خاطر ارتباط با پیروان ادیان و مکاتب مختلف، با افکار آنها آشنا شد.

در سال ۱۳۱۲ هجری قمری به حوزه نجف برگشت. دوره اقامت دوباره ایشان در نجف چهارده سال به درازا کشید؛ سپس راهی شهر سامرا شد تا در حوزه درس میرزای شیرازی، توشه علم و عمل را به نهایت برساند. او ده سال در سامرا ماند و در این مدت به تحقیق و تألیف پرداخت و بخشی از آثار گرانسنگ خود را در این شهر نگاشت.

این شهر به دست نیروهای انگلیسی اشغال شد؛ از این رو ایشان دوباره به کاظمین رفت و در آنجا مبارزه عملی خود را در جهت مقابله با اشغال‌گران آغاز نمود. پس از دو سال جهاد علمی بر ضد استعمار انگلیس به شهر نجف برگشت و تا پایان عمر به دفاع از ارکان دین اسلام در برابر مخالفان مسیحی، یهودی، مادی‌گراها و فرقه‌های انحرافی قادیانیّه، بهائیّه، بابیّه و وهابیّه پرداخت و علوم اسلامی را تبیین و ترویج نمود.

از علامه بلاغی در علوم مختلف اسلامی: فقه، اصول، تفسیر، کلام و عقاید، و ادیان و مذاهب، آثار ذی قیمتی باقی مانده است که به بیش از شصت کتاب و رساله می‌رسد. در این مختصر به ذکر کتاب‌هایی می‌پردازیم که در موضوعات ادیان، فرق و مکتب‌های مادیگری نگارش یافته است:

(۱) الهدی الی دین المصطفی: این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در گفتگوی ادیان نگاشته شده است. ایشان در نقد و بررسی چند کتاب مسیحیان بر ضد اسلام - که در آنها بدون حفظ ادب و تحقیق نسبت‌های ناروا به اسلام داده و اعتراضاتی به قرآن کریم کرده بودند - این کتاب را نگاشته است.

روش برهانی در این کتاب به بدیهیات عقلی و مسلمات نزد خود آنها منتهی می‌گردد و حتی از سخنانی که افراد خاصی از پیروان ادیان به آن معتقدند، استفاده نشده است. این کتاب گواهی روشن بر تبخّر مرحوم بلاغی در مباحث ادیان، رموز و اصطلاحات آن است.

(۲) الرحلة المدرسية أو المدرسة السيارة: این کتاب به صورت مناظره‌ای تحریر شده است که در آن با رد ادیان دیگر به صورت استدلالی، حقانیت دین اسلام با بیانی روشن اثبات گردیده است. این شیوه یکی از ابتکارات ایشان در این فن محسوب می‌شود. این کتاب به قلم خود مرحوم بلاغی به فارسی به نام مدرسه سیار ترجمه شده است.

(۳) أعاجيب الأكاذيب: این کتاب نیز در ابطال دین مسیحیت و بیان دروغ‌های آنها نگاشته شده [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است، و به فارسی با نام شگفت‌آور دروغ به‌وسیله عبدالله ایرانی ترجمه شده است که ظاهراً نام مستعار خود ایشان است.

(۴) التوحيد و التثليث: رساله‌ای است که در پاسخ به رساله یکی از مسیحیان سوریه نوشته شده است.

(۵) داعی الإسلام و داعی النصاری: این کتاب نیز در ابطال ادعاهای مسیحیت و اثبات حقانیت دین مقدس اسلام نگاشته شده است.

(۶) رسالة فی الرد علی ینابیع الاسلام: نقد کتابی است که مسیحیان با همین نام نوشته‌اند.

(۷) المسيح و الأناجيل: در رد مسیحیت کنونی نوشته شده است.

(۸) رسالة فی الرد جرجیس سایل و هاشم العربی: در رد مسیحیت است.

(۹) نصایح الهدی: این کتاب در نقد و رد فرقه ضالّه بابیه نگاشته شده است که به فارسی نیز با نام نصیحت به فریب‌خوردگان باب و بها ترجمه شده

است.

(۱۰) الشهاب: این کتاب در نقد کتاب حیاة المسیح قادیانی‌ها است.

(۱۱) المصابیح: در ردّ فرقه قادیانیّه، بایّه و بهائیّه است.

(۱۲) الرد علی الوهابیّة: در ابطال مذهب وهابیت.

(۱۳) دعوی الهدی إلى الورع فی الأفعال و الفتوی: در نقد فتوای علمای وهابی به انهدام قبرهای امامان علیهم السّلام در بقیع است.

(۱۴) أنوار الهدی: این کتاب در اثبات وجود خدا و رد مادی‌گراها است.

(۱۵) البلاغ المبین: در بیان اعتقادات و مباحث اعتقادی است.

آنچه گذشت مختصری بود در ذکر کتب ایشان در موضوعات ادیان و فرق؛ امّا در موضوع تفسیر، مرحوم علامه طهرانی - قدّس سرّه العزیز - در کتاب شریف امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۷۶ می‌فرماید:

فقیه علیم و عالم عیلم علامّ در عصر اخیر ما،

افتخار شیعه و جامعه انسانیّت، آیه الله معظّم، شیخ

جواد بلاغی نجفی، بحثی بسیار نفیس و جامع و

گسترده در اطراف و جوانب تحریف قرآن فرموده

است؛ و چون بحث ما پیرامون این موضوع می‌باشد،

دریغ است که صفحات این نوشته را به تحریر و ایراد

آن مطالب زرافشان که پس از سال‌ها هنوز چون اشعه

خورشید تابان بر صفحات افق و آسمان نیلگون علم

و معرفت می‌تابد، آراسته ننمائیم، و از باب و ختامه

مسک به مشام جان از رائحه طیبه این شراب بهشتی

با این طعم خاص و ذوق مخصوص چیزی واصل و

عائد نگردد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکی از ویژگی‌های ایشان اخلاص در نیت و عمل بود. این ویژگی به گونه‌ای ظهور و نمود داشت که ایشان راضی نمی‌شد نامش بر کتاب‌هایش نوشته شود، و همواره می‌گفت:

هدفی جز دفاع از حق ندارم! برایم تفاوت

نمی‌کند که به نام من باشد یا به نام کسی دیگر.*

ویژگی دیگر تواضع و فروتنی ایشان است. با اینکه یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان اسلام بود، برای خرید ضروریات زندگی به بازار می‌رفت و به کسی اجازه نمی‌داد به ایشان کمک کند.

ویژگی دیگر، تلاش علمی کم نظیر ایشان است؛ به گونه‌ای که در روزهای پایانی عمر که از بیماری سختی رنج می‌برد، از تحقیق و تألیف دست نکشید. در نامه‌ای به سید محسن امین درباره تفسیر قرآن کریم، می‌گوید:

آنچه مرا وادار می‌کند به سرعت دادن در تفسیر

قرآن، ضعف جسمانی، بسیاری بیماری‌ها و تنها

بودن در جستجو، تصحیح روایات، نوشتن نامه‌ها و

انجام دادن امور معاش است. این را بیان کردم به امید

دعای شما برای توفیقم!

مرحوم علامه طهرانی - قدس سره الشریف - در کتاب شریف مهر تابان، ص ۹۹ می‌فرمایند:

مرحوم آیه الله شیخ جواد بلاغی نجفی که فخر

اسلام بود و علوم و مؤلفات او جهان دانش را روشن

کرد، در نجف اشرف در خانه محقری روی حصیر

زندگی می‌کرد و برای طبع کتاب‌های خود علیه

مادیین و طبیعیین و یهودیان و مسیحیان - که حقاً

کلام امیرالمؤمنین در حقوق عالمان دینی

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كَانَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ

سند مباحات و افتخار عالم اسلام بود - مجبور می‌گردد خانه مسکونی خود را بفروشد.

این فاضل معاصر در عصری می‌زیست که جامعه اسلامی با مشکلات گوناگون درونی و بیرونی درگیر بود: از یک سو بیشتر کشورهای اسلامی در اشغال و استعمار غربی‌ها بود، و از سوی دیگر مردم مسلمان در غفلت، اختلاف و نادانی بسر می‌بردند و به لحاظ علمی نسبت به جوامع غربی در وضعیت اسفناکی قرار داشتند. مهاجمان غربی با استفاده از این اوضاع آشفته، تلاش گسترده‌ای را برای از بین بردن هویت دینی و فرهنگی مسلمانان آغاز کردند؛ و به این منظور مبلغان مسیحی به سراسر سرزمین‌های پهناور اسلامی پراکنده شدند و با بهره‌گیری از قدرت سیاسی و تبلیغاتی به خدشه‌دار کردن و از بین بردن مبانی فکری و باورهای دینی مسلمانان پرداختند. در این جهت دروغ‌ها و شبهه‌های بسیاری را دربارهٔ اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشر کردند تا اعتقاد جامعه اسلامی را نسبت به دین و باورهای دینیشان متزلزل و زمینه تسلط فرهنگی را برای همیشه فراهم کنند.

مرحوم بلاغی خطر اصلی برای جامعه اسلامی را از بین رفتن هویت فرهنگی و دینی مردم مسلمان احساس کرد؛ فلذا با تمام وجود در برابر این خطر و توطئه ایستاد و تا پایان عمر برای اسلام خدمت کرد.

سرانجام، این فخر اسلام و تشیع، پس از عمری جهاد و تلاش شب‌دوشنبه بیست و دوم شعبان ۱۳۵۲ هجری قمری ندای حضرت دوست را لبیک گفت، و مرغ جاننش به سرای ابدی پرکشید و پس از تشییع باشکوهی در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة! (محقق)

* نباء البشر، ج ۱، ص ۳۲۴.

لَا تُكْثِرْ عَلَيْهِ السُّؤَالَ، وَ لَا تَأْخُذَ [تَجَرُّ] بِثَوْبِهِ، وَ إِذَا
 دَخَلْتَ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا وَ خُصَّهُ
 بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ، وَ اجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ، وَ لَا
 تَعْمِرْ بَعَيْنِكَ وَ لَا تُشْرِ بِيَدِكَ، وَ لَا تُكْثِرْ مِنَ الْقَوْلِ: قَالَ
 فُلَانٌ وَ قَالَ فُلَانٌ خِلَافًا لِقَوْلِهِ، وَ لَا تَضَجِرْ بِطُولِ
 صُحْبَتِهِ؛ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ، تَنْتَظِرُهَا حَتَّى يَسْقُطَ
 عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ. مِمَّا قَلَّمَا مِمَّا نَصَلْنَا نَمَّ أَرْجَاءُ مِمَّا ظَعَمْنَا لِمَاعِلَا وَ
 لِلَّهِ اَلْبَيْبَسَ فِي يَزَاغِلَا. مِمَّا سَلَا فِي مَهْدًا لِمَاعِلَا تَامَا إِذَا وَ
 عَيْشَاهُ لَسِي لَا قَمَلًا. «

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که: امیرالمؤمنین
 علیه السلام می فرمود: "به درستی که از جمله حقوق عالم آن است که از او
 زیاد سؤال نکنی، و جامه او را نگیری (و در طلب خود الحاح نورزی)، و
 چون بر او وارد شدی و عده ای نزدش بودند بر همه آنان سلام کنی و علاوه
 بر این او را بر ایشان به تحیتی مخصوص گردانی، و پیش روی او بنشینی نه
 پشت سرش، و در نزد او با گوشه چشم و با دست اشاره مکنی، و پُرگویی
 مکنی که فلانی و فلانی بر خلاف نظر او چنین گفته اند، و از طول صحبت
 و مجالست با او منضجر و ملول نشوی؛ زیرا تحقیقاً مثل عالم مثل درخت
 خرماست که باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد. و پاداش
 عالم از روزه دار شب زنده داری که در راه خدا جهاد کند بیشتر است. و هرگاه
 عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان
 که در وصفشان امام ابی جعفر الصادق علیه السلام فرمود: "أنتم والله نورُ فی
 ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ؛ شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکی های
 عالم ماده و ظلمات کثرات دنیا.") بمیرد، شکافی در اسلام پدید آید که
 هیچ گاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.» (محقق)

حکومت علماء و پیش بردن امور به دست آنها

داستان حکومت علماء و ترویج دین اسلام و

پیش بردن امور به دست آنها.

داستان میرزای بزرگ شیرازی و تنباکو.^۱

عدم تفکیک دین از سیاست

قضیه تفکیک روحانیت از سیاست؛

خانه نشین کردن علماء؛ تسلط کفر.^۲

تسلط معاویه بر حضرت امام حسن علیه

السّلام

تسلط معاویه بر حضرت امام حسن علیه

السّلام.^۳

۱. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۲۸۱ - ۳۹۱. (محقق)

۲. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱؛ مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۲۶۵.

۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۳:

«زبیر بن بکار می گوید: شنیدم که مدائنی می گفت: مُطرف بن مُغیره بن شعبه گفت:

من با پدرم مغیره بن شعبه به عنوان ورود و میهمان بر معاویه وارد شدیم. پدرم نزد معاویه می رفت و با هم گفتگو داشتند، و پس از آن به نزد من می آمد و مطالب گفته شده نزد معاویه را برای من می گفت؛ و از عقلش سخن می گفت و از سخنانی که از او شنیده بود در شگفت می ماند. تا شبی پدرم از نزد معاویه باز آمد و از خوردن شام امتناع کرد. من او را غمگین یافتم و ساعتی به انتظار ماندم و چنین می پنداشتم که غصّه او درباره ما و یا عملی است که از ما سر زده است. من به او گفتم: ای پدر، چرا تو را از شب تا به حال غمناک می نگرم؟!»

گفت: ای فرزند من، من از نزد خبیث ترین و فاسدترین مردم آمده ام!

گفتم: چگونه!

گفت: من درحالی که با او خلوت کرده بودم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان، مرتبه و مقام تو از میان ما به درجه و منزلت عالی رسیده است که از هر جهت در ما تأثیر شدید داری! چه خوب بود که اینک عدل و داد خود را نمایان می نمودی و خیر خود را گسترده می کردی؛ زیرا که در این وقت تو پیر شده ای! و چه خوب بود که به برادران خودت از بنی هاشم نظر محبت

می کردی و صلۀ رحم می نمودی! سوگند به خدا که امروز چیزی در دست ایشان نیست که تو از آن ترس داشته باشی! معاویه در پاسخ من گفت: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! مَلِكُ اٰخُو تَيْمٍ، فَعَدَلَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ؛ فَوَ اللّٰهُ مَا عَدَا اَنْ هَلَكَ، فَهَلَكَ ذِكْرُهُ اِلَّا اَنْ يَقُوْلَ قَائِلٌ: اَبُو بَكْرٍ. ثُمَّ مَلِكُ اٰخُو عَدِيٍّ، فَاجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِيْنَ؛ فَوَ اللّٰهُ مَا عَدَا اَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ اِلَّا اَنْ يَقُوْلَ قَائِلٌ: عُمَرُ. ثُمَّ مَلِكُ اٰخُوْنَا عُثْمَانُ، فَمَلِكٌ رَجُلٌ لَّمْ يَكُنْ اَحَدٌ فِيْ مِثْلِ نَسَبِهِ، فَعَمِلَ مَا عَمِلَ (وَ عَمِلَ بِهِ)؛ فَوَ اللّٰهُ مَا عَدَا اَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرُ مَا فَعِلَ بِهِ. وَ اِنَّ اٰخَا هَاشِمٍ يَصْرُخُ بِهِ فِيْ كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ: اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ. فَاَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى مَعَ هَذَا؟ لَا اُمَّ لَكَ! وَاللّٰهِ اِلَّا دَفْنَا دَفْنَا! * [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «دور است، دور

است (باقی ماندن نام من در این حال، و یا صلۀ رحم کردن با بنی هاشم). برادر تیمی ما (أبو بکر) حکومت کرد و در بین مردم به عدالت رفتار کرد و بجا آورد آنچه را بجا آورد؛ و سوگند به خدا همین که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد مگر اینکه گوینده‌ای در وقتی نام او را ببرد و أبو بکر بگوید. و پس از آن برادر بنی عدی ما (عُمر) حکومت کرد، کوشش کرد و ده سال کمر بست؛ و سوگند به خدا همین که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد مگر اینکه گوینده‌ای در وقتی نام او را ببرد و لفظ عُمَری بر زبان آرد. و سپس برادر ما عثمان

حکومت کرد، و هیچ کس در نَسَب هم طراز و همانند او نبود و کرد آنچه را که کرد، (و نیز گذشت آنچه که دیگران با او کردند)؛ و سوگند به خدا همین که مُرد، یاد او و نام او هم مُرد و یاد آنچه بر او بجای آوردند نیز مُرد. ولی این برادر هاشمی ما (مراد رسول الله است) در هر روز پنج مرتبه با صدای بلند نامش را به «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می‌برند. کدام عملی من انجام دهم که با وجود این اعلان و این بانگ محمد رسول الله، برای من باقی بماند! ای بی‌مادر! سوگند به خدای که من از پای نمی‌نشینم تا این نام را در اعماق زمین دفن کنم!»

یعنی با وجود این صدا و این بانگ، هر عمل خیری من انجام دهم، نامم نمی‌ماند و با مُردن من می‌میرد. من تمام کوشش و همّت خود را مصروف داشته‌ام که نام محمد را از روی زمین بردارم، و با وجود بقاء نام او برای کسی در دنیا ارج و ارزشی نیست و در برابر این ندا هیچ کردار خیری ظهور ندارد. و برداشتن این نام از فراز مأذنه‌های مساجد، متوقّف است بر سخت‌گیری بر بنی‌هاشم و آنها را از قید حیات ساقط کردن و از حس و نفس انداختن.

ابن‌ابی‌الحدید پس از بیان صلح امام حسن علیه السّلام با معاویه گوید:

اعمش از عمرو بن مُرّه، از سعید بن سُوید، روایت کرده است که: معاویه در نُخَيْلَه نماز جمعه خواند و در خطبه چنین گفت:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا و لا لِيُصُومُوا و لا
لِيَحُجُّوا و لا لِيُزَكَّوا؛ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ! إِنَّمَا قَاتَلْتُكُمْ
لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ و قد أعطاني اللهُ ذَلِكَ و أنتم كارهُونَ.

”سوگند به خدا، من با شما جنگ نکردم برای

اینکه نماز بخوانید و نه برای اینکه روزه بگیرید و نه

برای اینکه حج کنید و نه برای اینکه زکات دهید؛

شما اینها را انجام می‌دهید! فقط و فقط من با شما

جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را

داشته باشم، امیر شما باشم، و خداوند با وجودی که

شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.“

عبدالرحمن بن شریک، هر وقت این قضیه را بیان

می‌کرد، می‌گفت: ”وَاللَّهِ هَذَا هُوَ التَّهْتُّكُ؛ سوگند به

خدا، این کلمات پرده‌داری حجاب خداست.“

معاویه در روزی که مردی به او جملات تندی گفت

و او در مقام تلافی برنیامد، چون به او ایراد کردند،

گفت: ”ما با مردم کاری نداریم، تا زمانی که آنها با

ریاست و امارت ما کاری ندارند.“**

از آنچه گفته شد به دست آمد که معاویه بر اساس سنت عمر، نبوت
رسول الله را به حکومت و امارت تبدیل کرد و تمام مقدسات را به دیده

شرح حالات حضرت امام حسن علیه السلام

(ت)

مقداری شرح حالات حضرت امام حسن

علیه السلام.^۱

تمسخر نگریست، و بعد از آن طبق روئے پادشاهان، یزید را به امارت نشانده و برای او از مردم بیعت گرفت. و اسلامی را که با جهاد رسول الله و افرادی همانند حمزه و جعفر و علی بن ابی طالب علیه السلام بر پا ایستاده بود، منهدم و مضمحل کرد و به کلی آئین محمدی و سنت احمدی را برانداخت. و طبق گفتار خودش روزه و نماز و حج و زکات را برای مردم دانست، و سیاست امپراطوری و کسرائی را بر عرب و عموم مسلمین جاری ساخت. و حتی کار به جایی رسید که نه تنها مردم شرف و فضل علی را نمی شناختند و سوابق او را در اسلام نمی دانستند، بلکه او را یک مرد متجاوز و متعدی تلقی کرده و به دیده مُنکر بر او می نگریستند. حقیقت نبوت که در ولایت متجلی بود، دستخوش نسیان شد و از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی و درسی باقی نماند. یعنی در واقع امر، زمینه این طور پیش می رفت که اسلام به صورت یک پدیده و حادثه تاریخی آمده و به مرور زمان محو شده و اثر خود را از دست داده است.»

* مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۰ و ص ۴۱.

** بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۴۵.

۱. جهت اطلاع بر برخی حالات امام حسن علیه السلام رجوع شود به مطلع انوار، ج ۹، ص ۲۳۳؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۰:

«محمد بن یعقوب کلینی گوید باسناد خود نقلاً

از محمد بن مسلم، قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَقُولُ: لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ،

قال لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يا أخِي، إِنِّي أوصِيكَ

بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا! إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئِي لِي ثُمَّ وَجِّهِي إِلَى
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأُحَدِّثَ بِهِ
 عَهْدًا؛ ثُمَّ اصْرِفِي إِلَى أُمِّي؛ ثُمَّ رُدِّي فادْفِنِي بِالْبَقِيعِ.
 وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيَصِيبُنِي مِنَ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَالنَّاسُ
 [صَنِيعُهَا] مِنْ بُغْضِهَا وَعَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ
 عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. - الْحَدِيثُ *.

و روایت کرده صدوق در کتاب املی باسناده عن علی بن الحسین علیه
 السَّلام:

أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ دَخَلَ عَلَى
 الْحَسَنِ؛ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى، فَقَالَ: "مَا يُبْكِيكَ يَا
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟" فَقَالَ: أَبْكِي لِمَا صُنِعَ بِكَ. فَقَالَ لَهُ
 الْحَسَنُ: "إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي لِي فَسَمٌ يُدَسُّ لِي فَأُقْتَلُ بِهِ؛
 وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كِيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! يَزِدُكَ إِلَيْكَ
 ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ
 [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ] [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و آله و سلم] و يَتَّحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ
 عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذُرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ

ثِقْلِكَ. - الحدیث. **

و قال فی المناقب ابن شهر آشوب:

و قال الحسین لَمَّا وضع الحسن فی لحدّه:

(۱) أَدَهْنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَحَاسِنِي ** * و
رَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ

(۲) فَلَا زِلَّةَ لِي أَبْكِي مَا تَغَنَّتْ حَمَامَةٌ ** * عَلَيْكَ
و مَا هَبَّتْ صَبًا وَ جَنُوبٌ

(۳) بُكَائِي طَوِيلٌ وَ الدُّمُوعُ غَزِيرَةٌ ** * و أَنْتَ
بَعِيدٌ وَ المَزَارُ قَرِيبٌ

(۴) فَلَيْسَ حَرِيبًا مَنْ أُصِيبَ بِمَالِهِ ** * وَ لَكِنَّ مَنْ وَارَى أَخَاهُ حَرِيبٌ *** **
انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۰، تعلیقه ۱:

«شنیدم از امام باقر علیه السّلام که می فرمود: هنگام رحلت امام حسن علیه السّلام حضرت به برادرش امام حسین علیه السّلام فرمود: "ای برادر، من تو را وصیت می کنم به امری که باید در حفظ و رعایت آن اهتمام ورزی! وقتی که من از دنیا رفتم مرا تجهیز کن، سپس به سوی قبر رسول خدا حرکت بده تا اینکه دیدارم را با او تازه کنم؛ سپس مرا به سوی قبر مادرم برگردان؛ آنگاه به سوی بقیع حرکت ده و در آنجا دفن کن. و بدان عن قریب از عایشه به واسطه بغض و کینه ای که در دل نسبت به خدا و رسولش و دشمنی که با ما اهل بیت دارد، حادثه ای برای من پیش خواهد آمد که خدا می داند و مردم.»

** * انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱، تعلیقه ۱:

«سیدالشّهدا علیه السّلام بر امام حسن علیه السّلام وارد شد و تا چشمش به برادر افتاد گریست؛ امام مجتبی فرمود: "از چه گریه می کنی؟" عرض کرد: به جهت این حادثه ای که برای شما پیش آورده اند. امام مجتبی فرمود: "این حادثه ای که پیش آمده است به واسطه سمی است که با حيله به من خوراندند، و من با آن سمّ از دنیا می روم؛ اما هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود! روزی که سی هزار سوار شمشیر زن برای نابودی تو گرد آیند و همه ادّعا می کنند که از امّت جدّ ما رسول خدا هستند و به دین اسلام مسلمان می باشند؛ اینان بر کشتن و ریختن خون تو بر زمین اجتماع می کنند

روضه حضرت قاسم عليه السلام (ت)

روضه حضرت قاسم و ختم سخن^۱.

و برای شکستن حرمت و اسارت ذریه و زنان تو و تاراج نمودن اموال تو به حرکت در می آیند.»

*** انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۱، تعلیقه ۴:

(۱) آیا روغن به سر بمالم و محاسنم را به بوی خوش معطر نمایم، درحالی که سر تو را بر خاک گذارده و کفن بر بدنت پوشانده‌اند.

(۲) پیوسته بر فراق تو گریه کنم تا وقتی که کبوتری بنالد و نسیم صبا و وزش باد در جریان باشد.

(۳) گریه من طولانی و اشک چشمانم سرازیر خواهد بود، درحالی که تو از ما فاصله گرفتی ولی دیدار ما نزدیک خواهد بود.

(۴) غارت زده آن نیست که مالش را برده باشند، بلکه غارت زده آن است که برادری چون تو را درون خاک می گذارد.

۱. لهوف، ص ۱۱۵:

«قال الراوی: و خَرَجَ غُلامٌ کَانَ وَجْهَهُ شُقَّةَ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ

ابنُ فُضَیلِ الأزدی علی رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الغُلامُ لِوَجْهِهِ وَ صَاحَ: "یا عَمَّاه!"

فَجَلَى الحسینُ علیه السَّلامُ کما یَجلی الصَّقرُ، ثُمَّ شَدَّ شِدَّةَ لَیْثٍ أَغْضَبَ، فَضْرَبَ

ابنُ فُضَیلِ بالسَّیْفِ فَاتَّقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَأَطْنَهُ مِنْ لَدُنِ المِرْفَقِ، فَصَاحَ صَیْحَةً

سَمِعَهُ أَهْلُ العَسْکَرِ، وَ حَمَلَ أَهْلَ الكُوفَةِ لِیَسْتَنْقِذُوهُ، فَوَطَّئَتْهُ الخَیْلُ حَتَّى هَلَکَ.

قال: وَ انجَلَّتِ الغُبرَةُ فَرَأیتُ الحسینَ علیه السَّلامُ قائماً علی رَأْسِ الغُلامِ، هُوَ

یَفْحَصُ بِرِجْلِیهِ وَ الحسینُ علیه السَّلامُ یقول: "بُعْداً لِقومٍ قَتَلوکَ، وَ مَنْ

خَصَمَهُمْ یَوْمَ القِیامَةِ فِیکَ جَدُّکَ وَ أبوکَ!" ثُمَّ قال: "عزَّ وَاللَّهِ علی عَمِّکَ أَنْ

تَدعوه فلا یُجیبُکَ أَوْ یُجیبُکَ فلا یَنفَعُکَ صَوْتُهُ هَذا یَوْمٌ وَاللَّهِ کَثُرَ وَاثرُهُ وَ قَلَّ

ناصِرُهُ." ثُمَّ حَمَلَ علیه السَّلامُ الغُلامَ علی صَدْرِهِ حَتَّى أَلقاهُ بَینَ القَتْلِ مِنْ أَهْلِ

بَیتِهِ.»

«راوی گوید: نوجوانی که گویا صورتش چون پاره ماه می درخشید بیرون آمد و به قتال پرداخت، ابن فضیل ازدی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده

و آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین افتاده و فریاد زد: «یا عمّاه!» حسین علیه السّلام همچون باز شکاری، تیز نگاه کرد و همانند شیر خشمگین شتاب نمود، ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع نمود، ابن فضیل فریادی برآورد، لشکر فریادش را شنیده و حمله نمودند تا نجاتش دهند، در این هنگام بدن ابن فضیل زیر سم اسبها قرار گرفت تا کشته شد.

گوید: بعد از فرو نشستن غبار جنگ، حسین علیه السّلام را دیدم که بر بالین وی ایستاده و آن نوجوان پایش را بر زمین می کشید، در این هنگام امام علیه السّلام می فرمود: «دور باشند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند، آنان که روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه کند.»

بعد فرمود: «به خدا قسم بر عمویت ناگوار است که او را بخوانی لیکن نتواند جوابت بدهد، یا پاسخت را بدهد ولی سودی برایت نداشته باشد! به خدا این روزی است که دشمن او زیاد، و یاور او اندک است.»

بعد نوجوان را به سینه اش گرفته و حملش نموده و در میان شهدای اهل بیت قرار داد.»

مجلس روز شانزدهم: لزوم ملازمت علم
با عمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱.

علم، مقدمه تهذیب و شرافت انسان

باید دانست که علم بدون عمل نتیجه ندارد؛

زیرا که اولاً شرافت انسان به تهذیب اخلاق است و

علم مقدمه تهذیب است.

[ثانیاً] بلکه می‌توان گفت که مشاعر انسان

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۵۳:

«آری، این چنین است که فقط از میان بندگان خداوند، علماء و دانشمندان هستند که از وی خوف و خشیت دارند.»

هیچ وقت از علم خالی نیست (هر فرد در هر حال دارای فکر و علم است، و تمام مردم در هر حال عالمانند؛ منتهی یکی عالم به اصول عقاید و دستورات دینی، و دیگری علم به نجاری و آهنگری، و سوومی علم به صحت حیات و باغ خود، و چهارمی علم به اوهام و خیالات پوچ و واهی)؛ لذا علم را فی حدّ نفسه نمی توان میزان کمال قرار داد:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ﴾^۱.

علم بدون عمل، علم نیست

بلکه می توان گفت: علم بدون عمل، علم نیست. چون علم روشنایی و راهنمای عقل است؛ چگونه می توان گفت که شخصی در روشنی قرار گیرد و در عین حال کورکورانه در چاه افتد؟!

آری، اشخاصی که علم می آموزند، روشنی ایجاد کرده اند، ولی روشنی با آنها ملازم نشده و دور

۱. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶: «حقاً و حقیقتاً گرامی ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، آن کسی است که تقوای او افزون تر باشد.»

از آنها قرار دارد. آنها اطلاع به علم و روشنی دارند مانند کسانی که در روز روشن در برابر آفتاب ایستاده، ولی پرده به روی دیده آنهاست. اگر علم در کسی حقیقتاً حاصل شد، تخلف او از عمل غیر معقول است.

سه روایت در وجوب تلازم علم با عمل

لذا در تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

الْعُلَمَاءُ﴾ وارد شده:

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ

صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ

بِعَالِمٍ.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ

إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عِلِمَ.»

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”مراد از علماء در آیه ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ عَلِمُوا﴾، کسی است که فعل او، قول او را تصدیق کند؛ پس کسی که کردارش، گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست.“» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”علم قرین و عدیل عمل است؛ پس هر کس که بداند عمل می کند، و هر کس که عمل کند می داند.“» (محقق)

فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ

عَمِلَ. وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ

فان أجابهُ وإلا ارتحلَ عنه.»^۱

اشعار سعدی در وجوب تلازم علم با عمل

از سعدی شیرازی است:

فزونی معصیت عالم بر معصیت جاهل

اگر کسی عالماً معصیت کند، گناهِش از

جاهل عاصی بسیار فزون‌تر خواهد بود.

«يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ

ذَنْبٌ وَاحِدٌ.»^۲

لأبالی گری مردم نسبت به امور دینی، در اثر

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۲۲۱. ترجمه:

«علم قرین و ملازم عمل است؛ پس هر کس که بداند، عمل می‌کند. و علم عمل را با صدای بلند می‌خواند؛ اگر پاسخ داد و پذیرفت (علمش برقرار می‌ماند)، و گرنه کوچ می‌کند و می‌رود.» (محقق)

۲. مواعظ، سعدی شیرازی.

عامل نبودن فرد عالم

عالم که خود علمدار تقوا و راه آخرت است، باید خود در وهلهٔ اوّل عامل باشد؛ و الاّ علاوه بر عدم تأثیر سخن، مردم نسبت به امور دینی لأبالی گری را پیش می‌گیرند.

شاخصهٔ عالم حقیقی در کلام امام صادق علیه

السّلام

عن الصّادقِ علیه السّلامُ فی تفسیرِ قولِهِ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ: «النَّظْرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ [وُجُوهُ الْعُلَمَاءِ] عِبَادَةٌ»،

قَالَ: «هُوَ الْعَالِمُ الَّذِي إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ ذَكَرَكَ الْآخِرَةَ؛ وَ مَنْ

كَانَ عَلَىٰ خِلَافٍ ذَٰلِكَ فَالنَّظْرُ إِلَيْهِ فِتْنَةٌ. ۱

شعری از پروین اعتصامی در مذمت عالمان بی

عمل

سه روایت در مذمت عالمان بی عمل

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ [فِي كَلَامٍ لَهُ]: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ
عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ، فَهَذَا نَاجٍ؛ وَعَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ، فَهَذَا
هَالِكٌ. وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ
لِعِلْمِهِ. وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً، رَجُلٌ دَعَا
عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَاطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ
اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَادْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۴ (با قدری اختلاف). ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: "نگاه کردن به صورت عالم عبادت است"، روایت شده است که فرمودند: "مقصود آن عالمی است که هرگاه به او نگاه کنی، تو را به یاد آخرت بیندازد؛ و هر کس که بر خلاف این مسئله باشد، نگاه کردن به او فتنه و فساد است."» (محقق)

الهَوَىٰ وَ طُولِ الْأَمَلِ؛ أَمَا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ
طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ.»^۱

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ
لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُبَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجُوهَ
النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ
إِلَّا لِأَهْلِهَا.»^۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا
لِدُنْيَاهُ، فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ لِمَا يَحُوطُ مَا
أَحَبَّ.»^۳ وَقَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا
تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا، فَيَصُدَّكَ عَنِ

۱. دیوان پروین اعتصامی.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۷. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "هر که طلب علم کند برای اینکه بر علماء مباهات نماید، یا بر سفهاء و فرومایگان مرآء و مجادله کند، یا وجوه مردم را متوجه خود کند، پس فرض است که نشیمنگاه خود را از آتش اتخاذ کند؛ همانا ریاست جز برای اهلس شایسته نیست.» (محقق)

۳. در الکافی، ج ۱، ص ۴۶ و مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۴۹ در این قسمت از روایت، عبارت «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» آمده که بیانگر آن است که ادامه عبارت از حضرت رسول می باشد؛ لکن در سایر نسخ یا هیچ نیامده و یا عبارت «عليه السلام» مذکور است. (محقق)

طَرِيقِ مَحَبَّتِي؛ فَإِنَّ أَوْلِيَّكَ قُطَّاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ.
إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ
قُلُوبِهِمْ.»^۱

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”هرگاه دیدید که عالمی محب و دوستدار دنیا است، او را نسبت به دینتان متهم سازید؛ زیرا هر کسی که چیزی را دوست بدارد، برگرد محبوب خود می‌گردد و از آن صیانت و مراقبت می‌نماید.“ و فرمود: ”خدا به داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود که: میان من و خودت عالم مفتون و فریفته به دنیا را واسطه قرار مده تا تو را از طریق محبت من بازدارد؛ زیرا شأن آنها شأن قطع‌الطریق و دزدان چاپنده‌ای است که راه را بر مریدین و سالکین راه قرب من می‌بندند. همانا کمتر کاری که من درباره آنها انجام می‌دهم این است که حلاوت و شیرینی مناجات با خود را از قلوب آنها می‌گیرم.“» (محقق)

مجلس روز هفدهم: ملازمه بين علم و
تقوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ

عُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

بی ارزشی زینت‌های دنیایی در آخرت

دنیا که سرای ماده و تجملات است، لذا اشیاء

و زینت‌های دنیا ارزش دارد و در دنیا خریدار دارد؛

ولی در سرای آخرت خداوند خریدار زینت دنیا

نیست. خدا فقط در ازای اعمال صالحه، بهشت

عنایت می‌کند و خریدار عمل است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲.

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۸۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۳۰:

«ما این خانه و سرای آخرت را قرار می‌دهیم برای آن کسانی که در روی زمین راه علو و سرکشی و فساد و فتنه‌جویی را نمی‌پیمایند، و دارِ عاقبت برای پرهیزگاران است.»

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۰:

«به‌درستی که خداوند از مؤمنین جان‌هایشان را و مال‌هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.»

بی‌قیمتی تحصیل علم برای دنیا

مردمانی که تحصیل علم برای دنیا می‌کنند،

در نزد پروردگار قیمتی ندارند؛

زیرا مقصود آنها دنیا بوده و دنیا به آنها رسیده است.

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۱

روایتی عجیب در بی‌قیمتی سخاوت برای دنیا

لذا در خبر است که: «در روز قیامت بعض از مردمان سخی را می‌آورند و به جهنم می‌اندازند و سخا آنها در دنیا ابداً به درد آنها نمی‌خورد؛ لَأَنْهُمْ جَادُوا حَتَّى قِيلَ إِنَّهُ جَوَادٌ، وَ قَدْ قِيلَ ذَلِكَ.»^۲

لزوم تحلیه عالم به کمالات معنویه

لذا عالم باید خود متحلی باشد، تا اولاً سخنش اثر داشته باشد و ثانیاً اعمالش خراب نشده

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۶. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "کسی که حدیث را برای منفعت دنیا بخواند، دیگر در آخرت برای او هیچ نصیب و بهره‌ای نخواهد بود؛ و کسی که آن را برای خیر آخرت بخواند، خداوند خیر دنیا و آخرت را به او عطا می‌نماید."» (محقق)

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم.

و زحماتش هدر نرود:

قال الله تعالى: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ

أَنْفُسَكُمْ﴾؛^۱

«المَوْعِظَةُ [الكلمة] إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَلْبِ

وَقَعَتْ فِي الْقَلْبِ، وَ إِذَا خَرَجَتْ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ يَتَجَاوَزْ

الْأَذَانَ؛»^۲

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بعد کلام -

قَالَ: «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ، لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا وَ

لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛»^۳

فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ: «أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى

۱. سوره بقره (۲) آیه ۴۴. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۳۱۴، تعلیقه ۱:

«آیا شما مردم را امر به نیکی می کنید و خودتان را فراموش می کنید؟!»

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۸۷، (حکمت ۲۷۹ از

حکم منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام). ترجمه:

«هنگامی که سخن و موعظه از دل بیرون آید، بر دل می نشیند؛ و آن گاه که

از زبان بیرون آید، از گوش ها تجاوز نمی کند.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

«از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده است که بعد از کلامی چنین

فرمودند: «همانا اگر به علم عمل نشود، برای صاحب آن جز کفر و ضلالت

و جز دوری از خدا چیزی نمی افزاید.» (محقق)

اللسان، و أرفعُهُ ما ظَهَرَ في الجوارحِ و الأركانِ.»^۱

پایداری دنیا به عالم با عمل

تقوا ملازم با علم، و علم ملازم با تقوا است.

اگر عالمی از عمل دست بدارد، دنیایی را خراب

خواهد کرد و مردم را بی دین تربیت خواهد نمود:

«إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ.»^۲

لذا پایداری دنیا به عالم با عمل است.

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در چهار امر

قوام دهنده دنیا

فی نهج البلاغة: أَنَّهُ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

الأنصاری: «يا جابرُ! قوامُ الدُّنْيا بِأربَعَةٍ: عالمٍ مُستَعْمِلٍ

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۵۶. ترجمه:

«وضع ترین علم آن است که بر زبان بایستد (و به عمل مؤدبی نگردد)؛ و رفیع ترین علم آن است که در اعضاء بدن و ارکان آن (چون قلب و مغز)، ظاهر و هویدا گشته است.» (محقق)

۲. گرچه این عبارت کلامی صحیح و مطابق حکمت و تجربه است، و لیکن در مجامع روایی شیعه با این لفظ از ائمه طاهرين عليهم السلام وارد نشده است. در شرح غرر الحکم و دُرر الکلم، ج ۴، ص ۱۰۹ از امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر: «زَلَّةُ الْعَالِمِ تَفْسُدُ الْعَالَمَ.» و در بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۴۰ عبارت: «و قِيلَ: أَيُّ النَّاسِ شَرُّ! قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: «الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا.»» وارد شده است.

ترجمه: «هنگامی که عالمی فاسد شود، عالمی فاسد و تباه می گردد.» (محقق)

عِلْمَهُ؛ وَ جَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ
بِمَعْرُوفِهِ؛ وَ فَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ. فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ
عِلْمَهُ، اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ
بِمَعْرُوفِهِ، بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ. يَا جَابِرُ! مَنْ كَثُرَتْ
نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ؛ فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا
بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَ الْبَقَاءِ، وَ مَنْ لَمْ يَقُمْ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا
يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَ الْفَنَاءِ.»^۱

غریزه تاسی مردم نسبت به خردمندان و

دانشمندان

مردم دارای غریزه‌ای هستند که روی دست
بزرگتر خود عمل می‌کنند. اگر خردمندان و

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۲۲۴. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: "ای جابر! قوام و دوام دنیا به چهار امر است: عالمی که علم خود را به کار گیرد؛ و جاهلی که نسبت به تعلّم و فراگیری علم استنکاف ننماید؛ و جواد و بخشنده‌ای که در نیکی و احسان خود، بخل نورزد؛ و فقیری که آخرتش را به دنیای خویش نفروشد. پس هرگاه عالم، علم خود را ضایع و تباه سازد و بدان عمل نکند، جاهل از فراگیری علم استنکاف نماید؛ و هرگاه فرد غنی و بی‌نیاز در نیکی و احسان خویش بخل ورزد، فقیر آخرتش را به دنیا بفروشد. ای جابر! هر آن کسی که نعمت خدا بر او بسیار باشد، حوائج و نیازهای مردم نیز به او بسیار است؛ پس هر کسی که در آن نعمت‌ها به امور واجب و مورد رضای الهی قیام نماید، آن نعمت‌ها را در معرض دوام و بقاء قرار داده است؛ و هر کسی که در آن نعمت‌ها به امور واجب و مورد رضای الهی قیام ننماید، آن نعمت‌ها را در معرض زوال و فناء قرار داده است.» (محقق)

دانشمندان منحرف گردند، دیگر از توده جاهل چه توقع باید داشت؟!

موعظه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به

خردمندان و دانشمندان منحرف

در اینجا خطبه نهج البلاغه: «لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو

الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ، وَ يُرَجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ...»، با

شرح مفصل آن بیان شد.^۱

۲...

^۱ . نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۱۷۴:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ:

”لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يُرَجِّي

التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ. يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ

[ادامه در صفحه بعد]

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ

الرَّاعِبِينَ. إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ

يَقْنَعُ. يَعْجِزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَتَغَيُّ الزِّيَادَةَ فِيمَا

بَقِيَ. يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى، وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي. يُحِبُّ

الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَ يُبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَ هُوَ
 أَحَدُهُمْ. يَكْرَهُ الْمَوْتَ لكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَ يُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ
 الْمَوْتَ لَهُ. إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِمًا وَ إِنْ صَحَّ أَمِنَ لَاهِيًا.
 يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ وَ يَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ. إِنْ أَصَابَهُ
 بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا وَ إِنْ نَالَهُ رَخَاءٌ اعْتَرَضَ [أَعْرَضَ]
 مُغْتَرًّا. تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا تَظُنُّ وَ لَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا
 يَسْتَيْقِنُ. يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَ يَرْجُو
 لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرَ مِنْ عَمَلِهِ. إِنْ اسْتَعْنَى بِطِرٍ وَ فُتِنَ، وَ إِنْ
 افْتَقَرَ قَنَطَ وَ وَهَنَ. يُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ وَ يُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ. إِنْ
 عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ، وَ
 إِنْ عَرَّتَهُ مِحْنَةٌ انْفَرَجَ عَنِ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ. يَصِفُ الْعِبْرَةَ
 وَ لَا يَعْتَبِرُ، وَ يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ
 مُدِلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ. يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى وَ يُسَامِحُ فِيمَا
 يَبْقَى. يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا وَ الْغُرْمَ مَغْنَمًا. يَخْشَى الْمَوْتَ
 وَ لَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ. يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ
 أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ
 طَاعَةِ غَيْرِهِ؛ فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ.
 اللَّغْوُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ.

يَحْكُمُ عَلَىٰ غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ ۖ وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، وَ
يُرْتَدُّ غَيْرُهُ وَ يُغْوَىٰ نَفْسَهُ؛ فَهُوَ يُطَاعُ وَ يَعَصَىٰ. وَ
يَسْتَوْفَىٰ وَ لَا يُوفَىٰ. وَ يَخْشَىٰ الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَ لَا
يَخْشَىٰ رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.

[قال الرّضی رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى]: "وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ
لَكَفَىٰ بِهِ مَوْعِظَةً نَّاجِعَةً وَ حِكْمَةً بَالِغَةً وَ بَصِيرَةً لِّمُبْصِرٍ وَ عِبْرَةً لِّنَاطِرٍ مُّفَكِّرٍ." «
ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام به مردی که از آن حضرت تمنای موعظه
نمود چنین فرمود:

”از آنان مباش که بدون عمل، به آخرت امیدوار است و به آرزوی دراز، توبه
را به تأخیر می‌اندازد. گفتارش دربارهٔ دنیا گفتار زاهدان و عملش عمل
راغبان به دنیا است. اگر از متاع دنیا به او داده شود سیر نگردد و اگر از آن
منع شود قناعت نکند. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است و زیادتی را
در آنچه باقی مانده و به او داده نشده طلب می‌کند. دیگران را از کار ناپسند
نهی کرده و خود از آنچه نهی می‌کند دست برنمی‌دارد، و نیز دیگران را به
آنچه خود بجا نمی‌آورد فرمان می‌دهد. صالحان را دوست دارد و عمل آنان
را انجام نمی‌دهد، و گناه‌کاران را دشمن می‌دارد و حال آنکه خود یکی از
آنهاست. از مرگ به جهت کثرت گناهانش کراهت داشته و بر آنچه
(گناهانی) که سبب کراهت از مرگ شده ایستادگی می‌کند. اگر بیمار شود
نادم و پشیمان گردد و چون صحّت یابد احساس امنیت کرده و به لهو
می‌پردازد. هنگامی که به او عافیت داده شود دچار عُجب و خودپسندی شده
و هنگامی که مبتلا و گرفتار شود نومید گردد. اگر بلا و محنت به او برسد
در حال اضطراب و بی‌چارگی دعا کند و چون راحتی و خوشی به او دست
دهد از روی غرور اعتراض کرده و روی گرداند. نفس او بر اساس آنچه
گمان و خیال می‌کند بر او غالب و مسلط گشته و حال آنکه او بر اساس
آنچه یقین دارد بر نفس خویش غالب نمی‌گردد (و به یقین خود عمل
نمی‌کند). بر دیگران به گناهی کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویش
بیش از آنچه عمل کرده توقّع دارد. اگر مستغنی و بی‌نیاز شود مدهوش و
سرمست شده، در فتنه و گمراهی افتد، و چون فقیر گردد نومید شده، سست
و ضعیف‌الاعتقاد گردد. اگر عملی انجام دهد تقصیر و کوتاهی کرده، و
هنگامی که سؤال و درخواست کند در آن مبالغه نماید. اگر شهوتی بر او
عارض شود معصیت را مقدّم داشته و توبه را به تأخیر اندازد، و اگر محنت

ختم سخن با روضه مناسب.

اشعار سوزناک مرحوم نیر تبریزی در مرثیه

حضرت سیدالشهدا علیه السلام

و بلایی به او برسد از حدود شریعت و دین دوری گزیند. عبرت گرفتن از دیگران را توصیف و بیان می کند و خود عبرت نمی گیرد، و در موعظه کردن می کوشد و خود موعظه نمی پذیرد؛ پس او به سبب گفتار خود بر دیگران توفیق و بلندمنشی نموده و از نظر عمل فقیر و بی بهره است. در مورد آنچه فانی و هلاک شدنی است تنافس و سبقت کرده و در اموری که باقی و جاودان است مسامحه و مساهله می کند. غنیمت و سود را غرامت و زیان، و غرامت را غنیمت می بیند. از مرگ می ترسد و پیش از آنکه فرصت را از دست دهد به سوی اعمال صالحه نمی شتابد. معصیت و گناه دیگری را بزرگ می شمارد درحالی که بزرگ تر از آن را در مورد خود کوچک به حساب می آورد؛ و نیز طاعتی را که از دیگری کوچک می شمرد، نسبت به خودش بسیار می داند؛ بنابراین او نسبت به مردم طعن می زند و ایراد می گیرد و نسبت به خود سهل انگار است. به لغو گذراندن با اغنیا نزد او از ذکر خدا با فقرا محبوب تر است. به نفع خود علیه دیگری حکم می کند و هرگز علیه خود به نفع دیگری حکم نمی کند. دیگری را ارشاد و راهنمایی می کند و نفس خود را گمراه می سازد؛ پس دیگران از او پیروی می کنند و خود معصیت می نماید. حق خود را تمام و کمال می ستاند و حق دیگری را تمام نمی دهد. از خلق خدا می ترسد در غیر امر پروردگارش (از ترس آنان کاری انجام می دهد که مورد پسند خداوند نیست) و در امر خلق او از پروردگار خود نمی ترسد.

سید رضی - علیه الرحمة - می فرماید: "اگر در کتاب نهج البلاغه جز این کلام نبود، همان برای موعظه نافع و حکمت بالغه و بصیرت شخص بصیر و عبرت شخص تفکرکننده، کافی بود." (محقق)

مجلس روز هجدهم: ضرورت عقلی و

شرعی پرداختن به امور دنیوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

اختلال در امور دنیوی، موجب اختلال در سیر

تکاملی انسان

دنیا مکانی است که انسان باید مدتی در آن

زندگی کند؛ گرچه مقدمهٔ آخرت است، ولی عنایت

به آن به اندازهٔ مدّت زندگی که در خور مقدمه است،

لازم است. لذا اسلام با آنکه مردم را به آخرت دعوت

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۴:

«عزت با تمام مراتب و درجاتش، اختصاص به خدا و پیغمبرش و مؤمنین

دارد.»

نموده و ترغیب به زهد می‌کند، راضی نیست امور دنیوی مردم مختلّ باشد؛ زیرا که این اختلال موجب اختلال در سیر تکامل خواهد گشت.

قوانین اسلام در جهت سلامت زندگی مردم

قوانین اسلام علاوه بر جنبهٔ آخرت و تکامل روح، برای سلامت زندگی مردم قوانینی جعل کرده است. معاملات، احکام بالمعنی الأخص، حدود و سیاسات برای نظام دنیوی است.

مبنای اسلام بر به‌دست آوردن مال و ادارهٔ امور

زندگی است، نه رهبانیت

دین اسلام غیر از دین مسیح است که

رهبانیت را بر مردم واجب کند

(لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ)^۱ و آنها را به ترک ازدواج و

معاشرت امر نموده و مسکن آنها را در بیغوله‌ها قرار دهد:

[قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]:

«أَخِي مُوسَى يَنْظُرُ بِعَيْنٍ وَأَخِي عِيسَى يَنْظُرُ بِعَيْنٍ أُخْرَى
وَأَنَا أَنْظُرُ بِعَيْنَيْنِ.»^۲

لذا به دست آوردن مال و اداره امور زندگی به طور کفاف، جزء برنامه دین اسلام شمرده می شود.

بعضی گمان می کنند که شخص مسلمان باید دارای لباس پاره و ظاهری آلوده و برای نان خود محتاج باشد؛ این غلط است! چنین مردی در نزد

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵. ترجمه:

«رهبانیت و اعتزال در دین اسلام نیست.» (محقق)

۲. نص این عبارت در مجامع روایی یافت نشد؛ لیکن در تفسیر بیان السعادة، ج ۴، ص ۱۰۰، و ج ۴، ص ۱۲۷ این چنین آمده است:

«إِنَّ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنُهُ الْيُمْنَى
عَمِيَاءً وَإِنَّ أَخِي عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنُهُ الْيُسْرَى
عَمِيَاءً وَ أَنَا ذُو الْعَيْنَيْنِ.»

ترجمه: «همانا برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش نابینا بود؛ و لیکن من دارای هر دو چشم هستم.» (محقق)

اسلام کم قیمت است:

سه روایت در مذمت فقر

[قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]:

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^۱

[قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]:

«الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»^۲

حضرت صادق می فرمایند: «اگر صبح کنم

در حالتی که طعام برای اهل و عیال خود نداشته باشم،

بدتر است از آنکه صبح کنم و فرزند من مرده باشد.»

کم قیمتی مسلمان محتاج، با لباس پاره و

ظاهری آلوده

بازماندن از سیر کمالی، به واسطه دلبستگی به

دنیا بیش از مقام ظرفیت دنیا

آنچه به طور مسلم از اسلام به دست می آید آن

است که: مال و زندگی نباید انسان را از خدا مشغول

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ترجمه:

«چه بسا نزدیک است که فقر و تنگدستی به کفر بینجامد.» (محقق)

۲. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۰. ترجمه:

«فقر، روسیاهی در دو دار دنیا و آخرت است.» (محقق)

کند و از سیر ترقّی باز بدارد؛ و دل‌بستگی به دنیا بیش از مقام ظرفیت دنیا مانع از تکامل می‌گردد:

[عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «حُبُّ الدُّنْيَا

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.»^۱

مرادف دانستن عالم با زاهد فقیر، پندار

نادرست عوام الناس

بدبختانه امروز در نزد قاموس لغت، معنی

عالم با معنی فقیر و بدبخت مرادف گشته و فقر یکی

از لوازم علم است؛ زیرا که مردم می‌پندارند عالم باید

زاهد باشد و زاهد یعنی فقیر:

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا

بِإِضَاعَةِ الْمَالِ وَلَا تَحْرِيمِ الْحَلَالِ؛ بَلِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَنْ

لَا تَكُونَ بِهَا فِي يَدِكَ أَوْثَقَ مِنْكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ.»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۸۹. ترجمه:

«محبّت دنیا سرمنشأ تمام گناهان است.»

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۰. ترجمه:

«از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: "زهد در دنیا، به

اضاعه مال و حرام نمودن حلال نیست؛ بلکه زهد در دنیا آن است که به

آنچه در دست داری از آنچه در نزد خداوند است، مطمئن تر نباشی.»

(محقق)

ثروت و شوکت بسیاری از ائمه علیهم السّلام

در میان علماء مردان ثروتمندی دیده شده و در میان ائمه بسیاری دارای شوکت و جلال بودند. حضرت باقر و حضرت سیدالشّهدا و حضرت رضا، داستان‌هایی از کثرت مال و انفاق در راه خدا دارند:

داستان امام صادق علیه السّلام با سفیان ثوری

داستان حضرت صادق با سفیان ثوری.^۱

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۲:

«علی بن محمد بن بُنْدَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي رَفَعَهُ قَالَ: مَرَّ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَرَأَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ كَثِيرَةٌ الْقِيَمَةِ حَسَانٌ؛ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تَبِينُهُ وَلَا أُوبِخَنَّهُ! فَدَنَا مِنْهُ، فَقَالَ: "يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا لَبِسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ هَذَا اللَّبَاسِ وَلَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِكَ!"

فَقَالَ: لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي زَمَانٍ قَتَرَ مُقْتَرٍ، وَكَانَ

يَأْخُذُ لِقَتْرِهِ وَإِقْتَارِهِ؛ وَ إِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ أُرْخَتْ

عَزَالِيهَا، فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا." ثُمَّ تَلَا: ﴿قُلْ

مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ

مِنَ الرِّزْقِ﴾. * وَ نَحْنُ أَحَقُّ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا مَا أَعْطَاهُ

اللَّهُ. غَيْرَ أَنِّي يَا ثَوْرِيُّ مَا تَرَى عَلَيَّ مِنْ ثَوْبٍ إِنَّمَا أَلْبَسُهُ

ضرورت عقلی پرداختن به امور دنیوی و مراد

لِلنَّاسِ.

ثُمَّ اجْتَذَبَ يَدَ سُفْيَانَ، فَجَرَّهَا إِلَيْهِ، ثُمَّ رَفَعَ الثَّوْبَ الْأَعْلَى وَ أَخْرَجَ ثَوْبًا تَحْتَ ذَلِكَ عَلَى جِلْدِهِ غَلِيظًا؛ فَقَالَ: «هَذَا أَلْبَسُهُ لِنَفْسِي وَ مَا رَأَيْتُهُ لِلنَّاسِ.» ثُمَّ جَذَبَ ثَوْبًا عَلَى سُفْيَانَ، أَعْلَاهُ غَلِيظٌ خَشِنٌ وَ دَاخِلُ ذَلِكَ ثَوْبٌ لَيِّنٌ؛ فَقَالَ: «لَبِستَ هَذَا الْأَعْلَى لِلنَّاسِ وَ لَبِستَ هَذَا لِنَفْسِكَ تَسْرُّهَا.»

ترجمه: «مرحوم کلینی به اسناد خود از علی بن محمد بن بُندار، از احمد بن اَبی عبدالله، از محمد بن علی به طور مرفوع نقل می کند که: سفیان ثوری در مسجد الحرام به امام صادق علیه السّلام رسید و دید آن حضرت لباس های گران قیمت و زیبایی پوشیده است؛ گفت: به خدا قسم می روم و او را توبیخ و سرزنش می کنم! پس به حضرت نزدیک شد و گفت: «یا بن رسول الله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن اَبی طالب علیه السّلام و هیچ یک از پدران و چنین لباسی را پوشیده اند!»

امام صادق علیه السّلام به او فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فقر و تنگدستی مردم زندگی می کرد و به مقتضای همان فقر و تنگدستی، گذران می نمود؛ درحالی که بعد از آن باران نعمت دنیا فزونی یافت و روزگار به وسعت گرایید، و بنابراین سزاوارترین افراد به نعمت های دنیا ابرار و نیکان هستند.» و پس از آن حضرت این آیه را که می فرماید: ﴿بِغَوْصِ مَنْعَةٍ﴾ تلاوت نمود و فرمود: «و ما از هر فردی که از این عطایا و نعمت های الهی استفاده می کند، سزاوارتریم. ای ثوری، بدان که این لباس هایی را که بر تن من می بینی لباس هایی است که برای مردم پوشیده ام.» آن گاه حضرت دست سفیان را گرفت و به طرف خود کشید و لباس روی خود را کنار زد و لباس غلیظ و ضخیمی را که در زیر آن بر روی پوست پوشیده بود، نشان داد و فرمود: «این را برای خود و آنچه را که می بینی برای مردم پوشیده ام.» سپس لباس سفیان را که در رو لباسی غلیظ و خشن و در زیر لباسی نرم بود، کنار زد و فرمود: «اما تو این لباس رو را برای مردم و این لباس نرم را برای خوشی نفس خود پوشیده ای.» (محقق)

* سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

اخبار از لزوم ترک دنیا

شخصی که می‌خواهد مسافرتی بکند، به منزل و کاروان‌سرا و سیّاره خود به اندازه طول مدّت سفر - نه زیاده از آن - اهمیّت می‌دهد؛ ممکن است سیّاره شکسته و او را در بین راه برای مدّت متمادی متوقّف کند و از مقصد باز دارد؛ یا طاق کاروان‌سرا پایین آمده او را هلاک کند.

آنچه را که در اخبار مردم را به ترک دنیا دعوت می‌کند، دنیا معیش مال نیست، بلکه علاقه به دنیا و انصراف از آخرت است؛ چه بسا می‌شود که مال، راه آخرت را برای انسان باز می‌کند.

اسلام می‌گوید به اندازه مدّت حیات، اندوخته کنید؛ هیچ‌گاه زحمت نکشید و عمر خود را تلف نموده و بگذارید و بروید. این از دست دادن عمر، بلانتيجه است.

خطبة امير المؤمنين در باب تقوا و لزوم إعراض

از تعلق به دنیا

در اینجا خطبة نهج البلاغه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ

الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَ النَّعْمَ بِالشُّكْرِ» با شرح مفصل آن بیان

١. نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ٢٢٢:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبَطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ. وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى [ادامه در صفحه بعد]

٢ [ادامه تعليقه صفحه قبل] الموعود؛ إيماناً نفى

إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينَهُ الشُّكَّ.

و نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخِفُ مِيزَانُهُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُهُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ [المعاذ]؛ زَادٌ مُّبَلِّغٌ وَ مَعَادٌ [معاذ]؛ مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا وَ فَازَ وَاعِيَهَا.

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ

و أَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَ
أَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ؛ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَ الرَّيَّ
بِالظَّمِّ، وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا
الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ.

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عِبَرٍ. فَمَنْ
الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ، لَا تُخْطِئُ سِهَامُهُ وَ
لَا تُؤْسِي جِرَاحُهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَ الصَّحِيحَ
بِالسَّقَمِ، وَ النَّاجِيَ بِالْعَطَبِ. آكِلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا
يَنْقَعُ.

وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا
يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ وَ لَا بِنَاءً
نَقَلَ.

وَ مِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ الْمَغْبُوطَ
مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ بُؤْسًا نَزَلَ.

وَ مِنْ عِبَرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ
حُضُورُ أَجَلِهِ؛ فَلَا أَمَلَ يُدْرِكُ وَ لَا مُؤَمَّلٍ يُتْرَكُ.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَغْرَّ [أَعَزَّ] سُرُورُهَا وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا وَ
أَضْحَى فِيئِهَا. لَا جَاءَ يُرَدُّ وَ لَا ماضٍ يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ
اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقَةِ بِهِ، وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتَ

مِنَ الْحَيِّ لَانْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِبَشَرٍ مِّنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ
بِخَيْرٍ مِّنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ مِّنَ الدُّنْيَا سَمَاعَةٌ
أَعْظَمُ مِّنَ عِيَانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِّنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ
مِنَ سَمَاعِهِ؛ فَلْيَكْفِكُمْ مِّنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِّنَ الْغَيْبِ
الْخَبَرُ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَادَ فِي الْآخِرَةِ
خَيْرٌ مِّمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زَادَ فِي الدُّنْيَا؛ فَكَمْ مِّنَ
مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ.

إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِّنَ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ، وَ مَا
أَحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ؛ فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ
وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ.

قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا يَكُونَنَّ
الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِّنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ
عَمَلُهُ. مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشَّكُّ وَ دَخَلَ الْيَقِينُ
حَتَّىٰ كَأَنَّ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ [ادامه در صفحه

[بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عَلَیْكُمْ وَ كَانَ الَّذِی

فَرِضَ عَلَیْكُمْ قَدْ وَضِعَ عَنْكُمْ.

فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى

مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ.

ما فاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجَى غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسَ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ﴿أَتَقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.

ترجمه: «تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهایی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را احصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جانینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوای زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوای دعوت کند،

دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کننده آن رستگار گردید. ای بندگان خدا! تحقیقاً تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محارم مانع شد و قلوب آنان را ملازم خوف و ترس از خدا نمود تا آنکه خواب شب‌های ایشان را از چشمشان ربود و روزهای گرم آنان را به روزه و تشنگی واداشت؛ بنابراین آسایش آخرت را به رنج و خستگی دنیا و سیرابی آن [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] روز را به تشنگی در دنیا به دست آوردند، و اجل و مرگ را نزدیک دانسته پس به انجام عمل نیکو مبادرت و شتاب نمودند، و آمال و آرزوها را تکذیب کرده و اجل و به سر رسیدن عمر را ملاحظه نموده و در نظر گرفتند.

پس حَقّاً که دنیا خانه فانی شدن و مصیبت کشیدن و محل تغییر و عبرت گرفتن است.

و از فناء دنیا همین بس است که روزگار تیرش را به کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی‌رود و جراحات‌های آن مداوا نمی‌شود. تیر مرگ را به زنده، و تیر بیماری را به صحیح، و تیر هلاکت را به نجات یافته می‌اندازد. خورنده‌ای است که سیر نمی‌شود، و نوشنده‌ای است که سیراب نمی‌گردد.

و از مصائب و مشکلات دنیا همین بس است که انسان گرد می‌آورد چیزی را که نمی‌خورد و می‌سازد خانه‌هایی را که در آن نمی‌نشیند، و پس از آن به سوی خدا بیرون می‌رود در حالی که با خودش نه مالی را برده است و نه بنایی را منتقل نموده است.

و از تغییر و دگرگونی دنیا همین بس است که می‌بینی شخصی را که به او رحم می‌کردند اکنون به او غبطه می‌برند و دیگری را که به او غبطه می‌بردند اکنون به بیچارگی‌اش رحم می‌نمایند؛ این نیست مگر به جهت نعمت‌هایی که به سرعت از بین رفته و سختی‌هایی که نازل گردیده است.

و از عبرت‌های دنیا همین بس است که انسان بر آرزوی خود نزدیک می‌شود و ناگهان حضور مرگ او را از امیدش قطع می‌کند؛ پس در آن حال نه به آرزویی دست یافته و نه آرزومند رها می‌گردد. پس سبحان الله! سرور و خوشی دنیا چه فریبنده و سیراب شدنش چه عطش‌آور و سایه آن چه گرم و سوزنده است! نه آنچه می‌آید رد می‌شود و نه گذشته بازمی‌گردد. پس سبحان الله! چه بسیار نزدیک است زنده به مرده به جهت ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده به جهت جدایی همیشگی از او!

مال دنیا، شرط وجودی فریضه حج و انفاق به

نیازمندان

تحقیقاً هیچ چیزی از شر و بدی بدتر نیست مگر عقاب آن، و هیچ چیزی خوبتر از خوبی نیست مگر ثواب آن. و هر چیزی از امور و شئون دنیا شنیدنش از دیدن آن بزرگتر و هر چیزی از امور آخرت دیدنش از شنیدن آن بزرگتر است؛ پس (اینک در این دنیا) باید به جای دیدن امور آخرت، شنیدن آن و به جای امور غیب و پنهان، خبر آن، شما را کفایت کند.

و بدانید که حَقّاً آنچه از دنیا کاسته شود و در آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد و در دنیا افزوده گردد؛ پس چه بسا کم شده‌ای که سودمند است و چه بسا زیاد شده‌ای که زیان‌آور است.

به تحقیق آنچه که به آن امر شده‌اید وسیع‌تر و گسترده‌تر است از آنچه که از آن نهی شده‌اید، و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که بر شما حرام گردیده؛ پس آنچه اندک است را به خاطر آنچه بسیار است و آنچه تنگ و محدود است را به خاطر آنچه وسیع و گسترده است، رها کنید و انجام ندهید.

حَقّاً که خداوند روزی شما را بر عهده گرفته و شما را به عمل صالح امر فرموده؛ پس طلب روزی ضمانت شده برای شما، هرگز نباید اولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما فرض و واجب گردیده است. با این حال سوگند به خدا که شک و تردید بر شما عارض شده و یقین‌تان متزلزل گشته تا به مرتبه‌ای که گویا آنچه که برای شما ضمانت شده (روزی) واجب گردیده و آنچه که بر شما واجب بوده (عمل صالح) ساقط گشته است.

پس به انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید، و از ناگهان رسیدن اجل و مرگ بترسید؛ زیرا که به بازگشت عمر چنان‌که به بازگشت رزق امید است، امیدی وجود ندارد.

آنچه از روزی امروز فوت شود امید به فزونی آن در فردا است، و آنچه از عمر دیروز انسان گذشت و فوت گردید، امروز امیدی به بازگشت آن وجود ندارد. امیدواری با آینده (روزی فردا) است و نومیدی با گذشته (گذشتن عمر) است؛ بنابراین: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَكَمَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾* "تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید، و مبادا مرگ شما را فرا گیرد مگر آنکه شما در درجهٔ اعلای اسلام و تسلیم باشید." (محقق)

* سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۲.

اگر انسان مال نمی داشت، حج نمی توانست
بنماید؛ انفاق نمی توانست بنماید؛ جهاد نمی توانست
بکند.

داستان انفاق سیدالشهدا علیه السلام به مرد

اعرابی

داستان حضرت سیدالشهدا و اعرابی و اعطاء
چهار هزار دینار و عذر خواستن از اعرابی^۱ و ختم
سخن با روضه مناسب.

۱. المناقب، ج ۴، ص ۶۵:

«و قَدَمَ أَعْرَابِيَّ الْمَدِينَةَ، فَسَأَلَ عَنِ أَكْرَمِ النَّاسِ بِهَا؛ فَدُلَّ عَلَى الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَوَجَدَهُ مُصَلِّيًا، فَوَقَفَ بِإِزَائِهِ وَ أَنْشَأَ:

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَ مَنْ *** حَرَّكَ مِنْ
دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَةَ

أَنْتَ جَوَادٌ وَ أَنْتَ مُعْتَمَدٌ *** أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ
الْفَسَقَةِ

لَوْ لَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوَائِلِكُمْ *** كَانَتْ عَلَيْنَا
الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةَ

قال: فَسَلَّمَ الْحُسَيْنُ وَ قَالَ: "يَا قَبْرُ هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ مِنْ مَالِ الْحِجَازِ؟" [ادامه در

صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

قال: نَعَمْ، أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ.

فَقَالَ: "هَاتِيهَا، قَدْ جَاءَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَّا!"

ثُمَّ نَزَعَ بُرْدِيهِ وَ لَفَّ الدَّنَانِيرَ فِيهَا وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ شَقِّ البَابِ حَيَاءً مِنَ الأَعْرَابِي وَ أَنْشَأَ:

خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ *** وَ اعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ
ذُو شَفَقَةٍ

لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الغَدَاةَ عَصَاً *** أَمَسَتْ سَمَانَا
عَلَيْكَ مُنْدَفِقَةٍ

لَكِنَّ رَبَّ الزَّمَانِ ذُو غَيْرٍ *** وَ الكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةٌ
النَّفَقَةُ

قال: فَأَخَذَهَا الأَعْرَابِي وَ بَكَى؛ فَقَالَ لَهُ: "لَعَلَّكَ اسْتَقَلَّتْ مَا أَعْطَيْنَاكَ!"

قال: لا، وَ لَكِنَّ كَيْفَ يَأْكُلُ التُّرَابُ جُودَكَ!»

ترجمه: «روایت شده است که یک مرد اعرابی به مدینه آمد و از کریم‌ترین مردم مدینه سؤال کرد؛ پس حسین بن علی علیه السّلام را به او معرفی کردند. او در جستجوی حضرت داخل مسجد شد و آن حضرت را در حال نماز یافت؛ در مقابل ایستاد و این اشعار را انشاء نمود:

«۱) آن کسی که الآن به تو امید دارد و حلقهٔ درب خانهٔ تو را حرکت می‌دهد، ناامید و محروم نخواهد شد.

«۲) حَقّاً که تو جواد و بخشنده هستی و معتمد و مُتکای مردم می‌باشی. پدر تو قاتل افراد فاسق و فاجر بود.

«۳) اگر نبود دین حقی که از گذشتگان شما وجود دارد و به ما رسیده است، هرآینه آتش جهنم ما را احاطه می‌نمود.»

راوی می‌گوید: چون حضرت از نماز فارغ شد و سلام نماز را گفت، به قبر فرمود: «ای قبر، آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟»

عرض کرد: آری، چهار هزار دینار باقی است.

فرمود: ”آنها را بیاور که تحقیقاً کسی که از ما به آنها سزاوارتر است، آمده است!“

سپس حضرت ردای یمانی خود را از تن بیرون آورد و آن دینارها را درون آن پیچید و از روی حیاء از مرد اعرابی، دست مبارک خود را از شکاف در بیرون آورد و این اشعار را انشاء فرمود:

”۱) این دینارها را بگیر که حقیقتاً من از (کمی آن) به سوی تو شرمنده و عذر خواهم! و بدان که حقاً من نسبت به تو شفقت و مهربانی دارم.

۲) اگر امروز ما در سیر زندگی خود عصایی در دست داشتیم (و حق ما را نگرفته بودند)، هرآینه آسمان جود و رحمت ما بر تو فرو می ریخت.

۳) ولیکن حوادث روزگار امور ما را متغیّر گردانید، و فی الحال دست من خالی و قلیلُ النّفقه است.“

راوی می گوید: اعرابی آن دینارها را گرفت و شروع به گریه کرد؛ حضرت به او فرمود: ”گویا عطای ما را کم به حساب آوردی!“

عرض کرد: نه، بلکه بر این گریه می کنم که چگونه خاک، جود و سخاوت تو را می خورد و در خود پنهان می نماید!“ (محقق)

مجلس شب نوزدهم: وحشت غریب
معصیت کاران از مرگ و ملازمت ابدی
معاصی با آنها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

بدهی بودن مسئله مرگ

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱.

مرگ امری است بدهی، منتهی عقیده ملیون

عالم بر آن است که تبدیل و تبدلی است و تغییر

منزلی؛ هنگام مرگ حیات انسان به آخر نرسیده بلکه

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۹ - ۲۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و سكرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید؛ و این همان است که از او دوری می‌گزیدی. * و در صور دمیده خواهد شد (و اعلان احضار خلاق در پیشگاه مقدس خدا زده خواهد شد)؛ و این همان میعاد روز معهود و موعود است. * و هر صاحب نفسی و انسانی در پیشگاه خدا و محضر عدل او بیاید درحالی که با او یک راهنما و یک گواه خواهد بود. * سوگند که حقاً تو از این مسئله غافل بودی و ما پرده غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم، و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‌کند و به حقیقت آنها پی می‌برد).»

لباس خود را عوض می کند.

علت وحشت از مرگ، دو چیز است:

اوّل: از بزرگی آن عالم؛ که چون در این عالم

موجودات بسیار محدود و ضعیف بوده، لذا وقت

رؤیت موجودات آن عالم که به مراتب اقوی از این

موجوداتند، وحشت غریبی بر انسان حاصل

می شود.

دوّم: معاصی که انجام داده و آنها در آن عالم

ظهور و بروز پیدا کرده، برای ابد ملازم با انسان

خواهند بود.

عدم امکان فرار از مرگ

انسان فرار از مرگ نمی تواند بنماید:

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا

يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۱؛

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۵۳:

«چون زمان آنها برسد و اجل، آنان را دریابد، نمی توانند آن اجل و مدت را به عقب ببرند یا به جلو بیاورند و بالتّیجه یا خود زودتر از اجل بمیرند یا پس از اجل مرگ را دریابند.»

سختی مرگِ مردمانِ معصیت‌کار

عظمت عالمِ آخرت و ظهورِ ملازمت ابدی

معاصی، دو علت برای وحشت غریب انسان از

مرگ

مرگ به اندازه‌ای سخت است که اولیاء خدا

از خوف آن می‌نالند، تا چه رسد به مردمان

معصیت‌کار:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ
الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ
الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ * وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا
فُرْدَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ
ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ
فِيكُمْ شُرَكَآؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ﴾ ٢.

١. سوره نساء (٤) آیه ٧٨. الله شناسی، ج ١، ص ٣٧١:

«هر کجا بوده باشید، مرگ شما را درمی‌گیرد و گرچه در قلعه‌ها و قصرهای مستحکم باشید!»

٢. سوره انعام (٦) آیه ٩٣ و ٩٤. معاد شناسی، ج ١، ص ٢٦٤:

«وای کاش می‌دیدید آن وقتی را که ستمکاران در سكرات و غمرات مرگ فرو رفته و غوطه می‌خورند، و فرشتگان قبض روح دست‌های خود را برای ربودن جان آنها باز کرده و به آنها بدین کلمات خطاب می‌کنند: "خارج کنید جان‌های خود را! امروز است که در مقابل گفتار غیر عادلانه‌ای که درباره خدا گفته‌اید و به واسطه استکبار و بلندپروازی که در برابر آیات الهیه

نموده‌اید، به عذاب سختی که جان شما را ذلیل و حقیر و پست گرداند، جزا داده خواهید شد. * و به تحقیق که شما به نزد ما تنها آمده‌اید، هم‌چنان که در اوّل وهله که شما را خلق کردیم تنها بودید. و آنچه را که ما به شما از روی تفضّل در دنیا عطا کردیم، همه را پشت سر انداخته‌اید. و آن یاران و مددکارانی که چنین می‌پنداشتید که با شما شرکت می‌کنند، نمی‌بینیم با شما آمده باشند. به تحقیق که بین شما و آنها بریدگی و شکاف ایجاد شد، و آنچه را که گمان می‌کردید به فریاد شما برسد، از شما فاصله گرفته و در وادی انفصال و جدایی نابود و گم شد.»

نابودی اعمال دنیوی در زنجیر تغیرات زمان، و

پایداری آنها در ثبوت عالم برزخ

اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، پس از انجام دادن از بین می‌رود، چون انسان در زنجیر تغیرات زمان واقع است؛ ولی در عالم برزخ که عالم ثبوت است، یک‌یک در آنجا محفوظ و وقت مرگ [آنها را] ملاحظه می‌کند.

تجسم شکل واقعی انسان در عالم برزخ و از

بین رفتن شکل ظاهری در زیر خاک

و از طرف دیگر روح انسان دارای هر صفتی باشد، چون در عالم طبیعت است، گرفتار بدن است؛ شکل واقعی او مجسم و مصور نبوده بلکه بدن مرئی است. در عالم برزخ که بدن در زیر خاک می‌پوسد و روح بدان عالم می‌رود، به صورت هر حیوانی که خوی آن حیوان را گرفته، مجسم می‌گردد.

فناء عمل در دنیا و بقاء و ملازمت ابدی آن در

آخرت

علاوه، اعمال انسان که در این دنیا نیز پس از وقوع از بین می‌رود، چون اثری در روح باقی

می‌گذارد، در آن دنیا خود وجود مستقلى به خود گرفته، برای همیشه انیس و مونس انسان است.

حکایت حاج ملاّ مهدی نراقی و دفن کردن

جنازهٔ عرب در وادی السّلام نجف

داستان حاج ملاّ مهدی نراقی و دفن کردن

جنازهٔ عرب در وادی نجف، بیان شد.^۱

۲...

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۲۱:

«داستان عجیبی در همین دنیا اتفاق افتاده از حضرت آیه الله رئیس الملة و الدین، شیخ الفقهاء و المجتهدین، مرحوم آخوند ملاّ محمد مهدی نراقی اعلی الله تعالی مقامه الشریف.

مرحوم نراقی، از علماء بزرگ و جامع علوم عقلیه و نقلیه و حائز مرتبهٔ علم و عمل و عرفان الهی [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بوده، و در فقه و اصول و حکمت و ریاضیات و علوم غریبه و اخلاق و عرفان از علماء کم نظیر اسلام است. مرحوم نراقی جدّ مادری □ مادر بزرگِ ما، یعنی پدرِ مادرِ مادرِ مادرِ حقیق است؛ و فرزند ارجمندش حاج ملاّ احمد نراقی که دایی ما می‌شود، استاد مرحوم شیخ انصاری و از علماء برجسته و صاحب تصانیف عدیده است. شیخ انصاری از عتبات عالیات در هنگام تحصیل به ایران آمد و به اصفهان رفت و سپس به کاشان آمد و چهار سال تمام از محضر و درس آخوند ملاّ احمد نراقی بهره‌مند شد و سپس به نجف اشرف معاودت نمود.

این داستان در میان علماء و طلاب نجف اشرف مشهور است و در بین اقوام و ارحام مادری ما از مسلمیات احوالات مرحوم نراقی محسوب می‌گردد. مرحوم نراقی در نجف اشرف سکونت داشته و در آنجا وفات می‌کند، و مقبرهٔ او نیز در نجف متصل به صحن مطهر است.

ایشان در همان ایام اقامت در نجف، در ماه رمضان که بر او می‌گذرد، یک‌روز در منزلشان برای صرف افطار هیچ نداشتند؛ عیالش به او می‌گوید: “هیچ در منزل نیست، برو بیرون و چیزی تهیه کن!” مرحوم نراقی در حالی که حتی یک فلس پول سیاه هم نداشته است، از منزل بیرون می‌آید و یکسره به سمت وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می‌رود؛ در میان قبرها قدری می‌نشیند و فاتحه می‌خواند تا اینکه آفتاب غروب می‌کند و هوا کم‌کم رو به تاریکی می‌رود.

در این حال می‌بیند عده‌ای از اعراب جنازه‌ای را آوردند و قبری برای او حفر نموده و جنازه را در میان قبر گذاشتند، و رو کردند به من و گفتند: “ما کاری داریم، عجله داریم، می‌رویم به محل خود؛ شما بقیه تجهیزات این جنازه را انجام دهید!” جنازه را گذاردند و رفتند.

مرحوم نراقی می‌گوید:

من در میان قبر رفتم که کفن را باز نموده و

صورت او را به روی خاک بگذارم و بعد به روی او

خشت نهاده و خاک بریزم و تسویه کنم، ناگهان دیدم

دریچه‌ای است! از آن دریچه داخل شدم، دیدم باغ

بزرگی است؛ درخت‌های سرسبز سربه‌هم آورده و

دارای میوه‌های مختلف و متنوع است. از در این باغ

یک راهی است به سوی قصر مجللی که در تمام این

راه از سنگ‌ریزه‌های متشکل از جواهرات فرش شده

است.

من بی‌اختیار وارد شدم و یکسره به سوی آن

قصر رهسپار شدم، دیدم قصر با شکوهی است و

خشت‌های آن از جواهرات قیمتی است. از پله بالا

رفتم، در اطاقی بزرگ وارد شدم، دیدم شخصی در صدر اطاق نشسته و دورتادور این اطاق افرادی نشسته‌اند. سلام کردم و نشستم، جواب سلام مرا دادند. بعد دیدم افرادی که در اطراف اطاق نشسته‌اند، از آن شخصی که در صدر نشسته پیوسته احوال‌پرسی می‌کنند و از حالات اقوام و بستگان خودشان سؤال می‌کنند و او پاسخ می‌دهد، و آن مرد مبتهج و مسرور به یکایک از سؤالات جواب می‌گوید. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] قدری که گذشت ناگهان دیدم که ماری از در وارد شد و یکسره به سمت آن مرد رفت و نیشی زد و برگشت و از اطاق خارج شد. آن مرد از درد نیش مار، صورتش متغیر شد و قدری به‌هم برآمد، و کم‌کم حالش عادی و به‌صورت اولیه برگشت. سپس باز شروع کردند با یکدیگر سخن گفتن و احوال‌پرسی نمودن و از

گزارشات دنیا از آن مرد پرسیدن.

ساعتی گذشت، دیدم برای مرتبه دیگر آن مار از در وارد شد و به همان منوال پیشین او را نیش زد و برگشت. آن مرد حالش مضطرب و رنگ چهره‌اش دگرگون شد و سپس به حالت عادی برگشت.

من در این حال سؤال کردم: ”آقا شما کیستید؟! اینجا کجاست؟! این قصر متعلق به کیست؟! این مار چیست؟! چرا شما را نیش می‌زند؟!“

گفت: ”من همین مرده‌ای هستم که هم‌اکنون شما در قبر گذارده‌اید، و این باغ بهشت برزخی من است که خداوند به من عنایت نموده است، که از دریچه‌ای که از قبر من به عالم برزخ باز شده است پدید آمده است. این قصر مال من است؛ این درختان باشکوه و این جواهرات و این مکان که مشاهده می‌کنید، بهشت برزخی من است؛ من آمده‌ام اینجا. این افرادی که در اطاق گرد آمده‌اند ارحام من هستند که قبل از من بدرود حیات گفته و اینک برای دیدن من آمده‌اند و از بازماندگان و ارحام و اقربای خود در دنیا احوال‌پرسی نموده و جویا می‌شوند، و من

حالات آنان را برای اینان بازگو می‌کنم.

گفتم: "این مار چرا تو را می‌زند؟!"

گفت: "قضیه از این قرار است که من مردی

هستم مؤمن، اهل نماز و روزه و خمس و زکات؛ و

هرچه فکر می‌کنم از من کار خلافی که مستحق

چنین عقوبتی باشم سر نزده است - و این باغ با این

خصوصیات نتیجه برزخی همان اعمال صالحه من

است - مگر آنکه یک‌روز در هوای گرم تابستان که

در میان کوچه حرکت می‌کردم، دیدم صاحب دکانی

با یک مشتری خود گفتگو و منازعه دارند. من رفتم

نزدیک برای اصلاح امور آنها، دیدم صاحب دکان

می‌گفت: سیصد دینار (شش شاهی) از تو طلب

دارم، و مشتری می‌گفت: من پنج شاهی بده‌کارم.

من به صاحب دکان گفتم: تو از نیم شاهی بگذر، و

به مشتری گفتم: تو هم از نیم شاهی رفع ید کن و به

مقدار پنج شاهی و نیم به صاحب دکان بده. صاحب

دکان ساکت شد و چیزی نگفت؛ ولی چون حق با

صاحب دکان بوده و من به قدر نیم شاهی به قضاوت

خود - که صاحب دگان راضی بر آن نبود - حقّ او را ضایع نمودم، به کیفر این عمل خداوند عزّوجلّ این مار را معین نموده که هر یک ساعت مرا بدین منوال نیش زند، تا در نفخ صور دمیده و خلائق برای حساب در محشر حاضر شوند، و به برکت شفاعت محمّد و آل محمّد علیهم السّلام نجات پیدا کنم.

چون این را شنیدم برخاستم و گفتم: "عیال من در خانه منتظر است، من باید بروم و برای آنان افطاری ببرم." همان مردی که در صدر نشسته بود، برخاست و مرا تا در بدرقه کرد. از در که خواستم بیرون آیم یک کیسه برنج به من داد؛ کیسه کوچکی بود، و گفت: "این برنج خوبی است، ببرید برای عیالاتان." من برنج را گرفته و خداحافظی کردم و آمدم بیرون باغ. از دریچه‌ای که داخل شده بودم خارج شدم، دیدم داخل همان قبر هستم و مرده هم به روی زمین افتاده و دریچه‌ای نیست.

از قبر بیرون آمدم و خشت‌ها را گذارده و خاک انباشتم و به صوب منزل رهسپار شدم و کیسه برنج را با خود آورده و طبخ نمودیم. و مدّت‌ها گذشت و

تمثل اموال، اولاد و اعمال انسان در هنگام

رحلت از دنیا

روی القمی و العیاشی فی تفسیریهما و الكلینی فی

الکافی و المفید فی الامالی باسانیدهم عن سَوید بن غفلة

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال:

«إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ [أَيَّامِ] الدُّنْيَا

وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ [أَيَّامِ] الْآخِرَةِ مِثْلَ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ؛

فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ: "وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ حَرِيصًا

شَحِيحًا، فَمَا لِي عِنْدَكَ؟" فَيَقُولُ: "خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ."

ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى وُلْدِهِ فَيَقُولُ: "وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ

ما از آن برنج طبخ می کردیم و تمام نمی شد، و هر

وقت طبخ می کردیم چنان بوی خوشی از آن متصاعد

می شد که محله را خوشبو می کرد. همسایه ها

می گفتند: این برنج را از کجا خریده اید؟!!

بالآخره بعد از مدت ها یک روز که من در منزل نبودم، یک نفر به میهمانی

آمده بود، و چون عیال از آن برنج طبخ می کند و آن را دم می کند، عطر آن

فضای خانه را فرا می گیرد؛ میهمان می پرسد: "این برنج از کجاست که از

تمام اقسام برنج های عنبر بو خوشبوتر است؟! "اهل منزل، مأخوذ به حیا

شده و داستان را برای او تعریف می کنند. پس از این بیان، آن مقداری از

برنج که مانده بود، چون طبخ کردند، دیگر برنج تمام می شود.»

لَمُجِبًّا وَ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ لَمُحَامِيًّا، فَمَاذَا لِي عِنْدَكُمْ؟“

فَيَقُولُونَ: ”نُودِيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ وَ نُوَارِيكَ فِيهَا.“

ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ: ”وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ

لَزَاهِدًا وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ لَثَقِيلًا، فَمَاذَا عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ: ”أنا

قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ حَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَ أَنْتَ عَلَيَّ

رَبِّكَ.“

فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطِيبَ النَّاسِ رِيحًا وَأَحْسَنَهُمْ

مَنْظَرًا وَ أَزَيْنَهُمْ رِيَاثًا، فَيَقُولُ: "أَبْشِرِ بِرُوحِ مَنْ اللَّهِ وَ

رِيحَانِ وَ جَنَّةِ نَعِيمٍ؛ قَدْ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ!" فَيَقُولُ: "مَنْ

أَنْتَ؟" فَيَقُولُ: "أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ؛ ارْتَحِلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى

الْجَنَّةِ!" وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ

[يعجلوه].

فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَتَاهُ مَلَكَانِ وَ هُمَا فَتَانَا الْقَبْرِ يَجْرَانِ

أَشْعَارُهُمَا وَ يَبْحَثَانِ الْأَرْضَ بِأَنْبِيَإِهَا وَ أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ

الْقَاصِفِ [العاصف] وَ أَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ،

فَيَقُولَانِ لَهُ: "مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ [وَ مَا

إِمَامُكَ]؟" فَيَقُولُ: "اللَّهُ رَبِّي، وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي، وَ الْإِسْلَامُ

دِينِي، [وَ عَلِيٌّ وَ الْأئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِمَامِي]."

فَيَقُولَانِ لَهُ: "بَتَّكَ اللَّهُ فِيمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى!" وَ هُوَ

قَوْلُ اللَّهِ ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾. ١ - الْآيَةُ. فَيَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ،

١. سورة ابراهيم (١٤) آية ٢٧. امام شناسی، ج ١٦، ص ٢٣٠:

«خداوند استوار می‌دارد کسانی را که ایمان آورده‌اند، به قول ثابت در

زندگانی دنیا.»

و يَفْتَحَانِ لَهُ أَبَابًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَقُولَانِ لَهُ: "نَمْ قَرِيرَ الْعَيْنِ
نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ!" وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿أَصْحَبُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ
خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾^١.

و إِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحَ خَلْقِ اللَّهِ
رِيَاسًا وَ أَنْتَنَهُ رِيْحًا، فَيَقُولُ لَهُ: "أَبَشِّرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَ
تَصَلِيَةٍ جَحِيمٍ!" وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ
يَجْبِسَهُ.

فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَتِيَاهُ مُتَمَتِّحِينَ [مُقْتَحِمًا] الْقَبْرِ، فَالْقِيَا
عَنْهُ أَكْفَانُهُ، ثُمَّ قَالَا لَهُ: "مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ وَ مَا
دِينُكَ؟" فَيَقُولُ: "لَا أَدْرِي." فَيَقُولَانِ لَهُ: "مَا دَرَيْتَ وَ لَا

١. سوره فرقان (٢٥) آیه ٢٤. معاد شناسی، ج ٣، ص ٤:

«بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند، در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن
و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می کنند.»

هَدَيْتَ. "فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزِيَةِ ضَرْبَةٍ مَا خَلَقَ اللَّهُ دَابَّةً إِلَّا
و تَدَعُرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ.

ثُمَّ يَفْتَحَانِ [يَفْتَحُ اللَّهُ] لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ، ثُمَّ يَقُولَانِ
لَهُ: "نَمِ بَشْرٌ حَالٍ!" فَهُوَ مِنَ الضَّيْقِ مِثْلُ مَا فِيهِ الْقَنَا مِنَ
الزُّجِّ حَتَّىٰ إِنْ دِمَاغَهُ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ ظُفْرِهِ وَ لَحْمِهِ، وَيُسَلِّطُ
اللَّهُ عَلَيْهِ حَيَاتِ الْأَرْضِ وَ عَقَارِبَهَا وَ هَوَامَّهَا فَتَنْهَشُهُ
حَتَّىٰ يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَمَنَّىٰ قِيَامَ السَّاعَةِ مِمَّا هُوَ
فِيهِ مِنَ الشَّرِّ. »

۱. الكافي، ج ۳، ص ۲۳۱؛ تفسير القمي، ج ۱، ص ۱۶۹؛ تفسير العياشي، ج ۲، ص ۲۲۷؛ الأمالي للطوسي، ص ۳۴۷. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۸۲:
«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وقتی که فرزند آدم می خواهد
از دنیا رحلت کند و آخرین روز از روزهای دنیای او و اولین روز از روزهای
آخرت اوست، سه چیز برای او به صورت مثالیّه خود مجسم می گردد: مال
او، فرزندان او، و عمل او.

پس او التفات می کند و نظر می نماید به مالش و می گوید: "سوگند به خدا
که من برای گرد آوردن و جمع آوری تو بسیار حریص بودم و نسبت به از
دست دادن و رها نمودن تو بسیار بخیل بودم؛ در این هنگام تنگدستی و
بیچارگی، از دست تو برای من چه بر می آید؟" مال در جواب می گوید: فقط
کفن خود را از من می توانی دریافت کنی.

و پس از آن، التفات می کند و نظر می نماید به سوی فرزندان خود و
می گوید: "سوگند به خدا که من نسبت به شما بسیار دوست بودم، و در هر
حال مُحامی و محافظ شما بودم از هرگونه گزند و ناراحتی که بر شما وارد
می شد؛ اکنون در این موقع خطیر از دست شما برای من چه کاری ساخته
است؟" آنها در پاسخ می گویند: "ما تو را به سوی حفیره و قبرت می بریم و
در میان خاک پنهان می کنیم."

و سپس نظر می افکند به سوی اعمال صالحه و حسناتی که انجام داده و

می گوید: "من نسبت به بجا آوردن شما بسیار بی رغبت بودم و شما برای من بسیار سنگین بودید؛ امروز از شما برای نجات من چه کاری ساخته است؟" عمل در پاسخ می گوید: "من رفیق تو و قرین تو هستم در میان قبر تو و در روز حشر تو، و از تو دور نمی شوم تا من و تو، هر دو در مقام عرض در پیشگاه حضرت پروردگار حاضر شویم."

و اگر آن شخصی که در حال احتضار و سكرات مرگ است، مطیع و ولی خدا باشد، کسی به نزد او می آید که از تمام مردم بویش معطرتر و منظرش زیباتر و لباسش فاخرتر است و به او می گوید: [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] "بشارت باد تو را به نسیم های جانفزا که از جانب خدا می وزد، و گل های خوشبو و بهشت پر نعمت؛ وارد شدی به عافیت، قدمت مبارک باد، خوش آمدی!" ولی خدا می گوید: "تو کیستی؟" او در پاسخ می گوید: "من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به سوی بهشت می آیم." و او می شناسد کسی را که او را غسل می دهد، و قسم می دهد افرادی را که جنازه او را حمل می کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند.

و وقتی که او را وارد در قبرش می کنند، دو ملک به نزد او می آیند و آن دو، دو فرشته بازپرسی و بازجویی کننده از عقاید و کردار او هستند؛ و به طوری به سمت او نزدیک می شوند که موهای بلند خود را به زمین می کشند و زمین را با دندان های نیش خود می کنند و شخم می کنند، و صدای آنها چنان مهیب و زننده است که گویی صدای غرش تند و شدید آسمان است، و چشمان آنان چنان دهشت انگیز و وحشت آور است که گویی مانند برق زننده ابرهای سیاه آسمان است. و آن دو می پرسند: "پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟" او در جواب می گوید: "پروردگار من الله است خدای واحد، و محمد پیامبر من است، و دین من اسلام است، و علی بن ابی طالب و ائمه صلوات الله علیهم امامان من هستند."

آنها می گویند: "خداوند ثابت بدارد تو را به آنچه موجب خشنودی و محبت تو است." و این گفتار آنان، گفتار خداست که می فرماید: "ثابت و برقرار می دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به گفتار ثابت در دنیا و آخرت." پس تا جایی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه می دهند، و دری را از بهشت به روی او باز می کنند و به

او می‌گویند: ”به خوابِ خوش بخواب، با چشم‌های تازه و خنک و شادمان؛ بخواب مانند خوابِ جوان سالم برومند متنعم.“ و این گفتار آنان، گفتار خداست که می‌فرماید: ”بهشتیان در آن هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.“

و اگر آن شخص تازه مرده، از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می‌آید که از تمام افراد مردم لباسش زنده‌تر و زشت‌تر و بوی بدنش از همه متعفن‌تر است؛ و به او می‌گوید: ”بشارت باد تو را به آشامیدنی‌هایی که چون فلز گداخته پر حرارت است، و به نزدیک شدن و مس کردن آتش دوزخ!“ و او نیز کسی را که او را غسل می‌دهد می‌شناسد، و افرادی را که جنازه او را می‌برند سوگند می‌دهد که قدری نگه‌دارند و از بردن خودداری کنند.

پس چون در قبرش وارد گردد، آن دو فرشته واردشونده می‌آیند و بندهای کفن او را می‌گشایند، و سپس به او می‌گویند: ”پروردگار تو کیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟“ او در جواب می‌گوید: ”نمی‌دانم.“ آنان می‌گویند: ”ندانستی و در راه هدایت قدم ننهادی؟!“ و چنان با [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گرزِ گران ضربه‌ای به او می‌زنند که تمام جنبندگان غیر از جنّ و انس از آن ضربه می‌ترسند.

و سپس خداوند دری از جهنّم به روی او باز می‌کند و سپس آن دو ملک به او می‌گویند: ”بخواب به بدترین حالات!“ و آن قبر به اندازه‌ای برای او تنگ است و دارای فشار است، مثل تنگی و فشاری که نیزه فرورفته در پیکان سر خود دارد، تا به حدّی که مغز سر او از میان ناخن‌ها و گوشت‌هایش خارج شود، و در این حال نیز مارهای زمین و عقرب‌های زمین بر او دست یابند و سایر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی که خدا او را از قبر خارج کرده و برای حساب و کتاب در صحرای قیامت محشور و مبعوث گرداند؛ و او دائماً تمنا می‌کند که زودتر قیامت برپا گردد، و از شدت گرفتاری خیال می‌کند که با برپا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت. تا اینجا که ذکر کردیم، این روایت در کتبی که ذکر شد مسطور است، ولی در تفسیر عیاشی و در کافی یک تتمّه دارد، و آن این است که:

و قال جابرٌ: قال أبو جعفرٍ عليه السلام: ”قال النبيُّ صَلَّى اللهُ عليه و آله: إني كنتُ أنظرُ إلى الإبلِ و الغنمِ

شرح حالات امیرالمؤمنین در شب نوزدهم

(ت)

ختم سخن با شرح حالات حضرت

و أنا أرهاها؛ و ليسَ منِ نبيٍّ إلَّا و قد رعى الغنمَ، و كنتُ أنظرُ إليها قبلَ النبوةِ و هيَ متمكِّنةٌ في المَكِينةِ، ما حولها شيءٌ يُهيِّجُها حتَّى تدعُرُ فتطيرُ. فأقولُ: ما هذا! و أعجبُ، حتَّى حدَّثني جبرئيلُ عليه السَّلامُ: "إنَّ الكافرَ يُضربُ ضربةً ما خلقَ اللهُ شيئًا إلَّا سمِعَها و يدعُرُ لها إلَّا الثَّقَلينِ." فقلتُ: ذلكَ لِضربةِ الكافرِ! فنَعوذُ باللهِ منِ عذابِ القبرِ!

”و جابر که در سلسلهٔ راویان این حدیث است می‌گوید: حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمودند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عادت من چنین بود که من به شتران و گوسفندان نظاره می‌کردم در وقتی که آنها را می‌چرانیدم؛ و هیچ پیغمبری را خدا مبعوث ننموده است مگر آنکه گوسفند چرانیده است. من نیز قبل از زمان پیغمبری، گوسفند و شتر را به چرامی‌بردم، و درحالی که آنها در جای محفوظی مستقر و متمکن بودند و در اطراف آنها چیزی نبود که آنها را تهییج کند، چه بسیار می‌دیدم که آنها ناگهان می‌ترسند و از جای خود جستن می‌کنند. با خود می‌گفتم: این چه داستانی است! و تعجب می‌نمودم، تا آنکه جبرائیل علیه السلام برای من خبر آورد که: ”چون کافر از دنیا برود، او را با ضربه‌ای چنان بکوبند که تمام موجوداتی که خداوند آفریده است - غیر از جن و انس - همگی بترسند.“ پس گفتم: آن وحشت و اضطراب شترها و گوسفندان برای همین ضربه‌هایی بوده است که در هنگام مردن بر کافران زده می‌شده است! پس پناه می‌بریم به خدا از عذاب قبر!“

۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰:

«امیرالمؤمنین خبر دارد که در پس این پرده چه خبر است؛ او امام است؛ عالم السرّ و الخفیّات است؛ عالم غیب و شهادت مشهود اوست.

ابن حجر هیثمی مکی می نویسد:

و كَانَ عَلِيٌّ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ يَفْطُرُ لَيْلَةَ عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةَ عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ لَيْلَةَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَ لَا يَزِيدُ عَلِيٌّ ثَلَاثَ لُقْمٍ وَ يَقُولُ: «أَحَبُّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ أَنَا خَمِيصٌ».

می گوید: «حضرت در ماه رضانی که در آن ضربت خورده و شهادت یافت، این طور بود که یک شب در نزد حضرت امام حسن علیه السّلام افطار می نمود، و یک شب در نزد حضرت امام حسین علیه السّلام، و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر (که برادرزاده آن حضرت و شوهر حضرت زینب بود). و هیچ گاه از سه لقمه تجاوز نمی کرد و می فرمود: من دوست دارم که در هنگام رحیل گرسنه باشم.»

فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا [عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ] أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَ النَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ جَعَلَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذِبْتُ وَ مَا كُذِّبْتُ؛ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي

وَعِدَتُ!

”در آن شبی که در صبحش علی بن ابی طالب ضربت خورده و به شهادت رسید، زیاد از اطاق خارج می شد و نگاه به آسمان می کرد و می فرمود: قسم به خداوند نه من دروغ می گویم و نه دروغ به من گفته شده است؛ این شب همان شبی است که به من وعده داده شده است!“

آری، این شب، شب وصال است؛ شب ملاقات و زیارت محبوب است. حضرت در آن شب بسیار منقلب بود. انقلاب آن حضرت روی سعه نفس و عظمت ظرفیت و استعداد بود. ظرفیت او همه موجودات است؛ چون امام قلب عالم است و بر هر موجودی افاضه وجود از ذات مقدس پروردگار به وسیله او می شود، بنابراین رحلت او تکان به همه موجودات ارضی و سمائی خواهد داد و در سر هر موجودی انقلاب مشهود خواهد بود؛ و این است معنای انقلاب امام در هنگام رحلت.

سیمای مبارک و چهره منیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت از ظهور همه موجودات می کند، و قلب مبارکش به پیش قلب همه موجودات می تپد. سعه و ظرفیت هیدجی ها و طالقانی ها به اندازه ظرفیت خودشان بوده است؛ همین که پیمانہ شان سر آمد، لبریز می گردد و از شادی و شَعف در پوست نمی گنجند، ولی سعه امیرالمؤمنین از آسمانها و زمین و تمام قلوب بنی آدم و قلوب جن و ملک بیشتر است. او حائزِ جمیع مقامات مُلک و ملکوت است؛ او دارای مقام ولایت کلیّه الهیه و متصرف در عالم امکان است؛ و چنین حرکتی لرزه به عالم وجود خواهد انداخت.

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ * وسعت تخت حکمرانی پروردگار به اندازه آسمانها و زمین است، و این سعه و گشایش نسبت به سعه و گشایش عرش خدا ناچیز است، و عرش خدا دل مؤمن است؛ آن هم چه مؤمنی! امیرالمؤمنین علیه السلام که میوه عالم خلقت و نتیجه و عصاره آفرینش و جوهره وجود است.

امیرالمؤمنین می خواهد رحلت کند، رحلت مطلقه به سوی حبیب؛ در آن شب چه خبر است؟ خدا چه اقتضائی پیش آورده است؟ چه قسم می خواهد

از یگانه وزیرش و خلیفه‌اش در روی زمین و از افتخار بنی آدم پذیرایی کند؟
حوریّه‌ها و فرشتگان سماوی در چه حالند؟ در مرغان هوا و ماهی‌های دریا
و جنبندگان روی زمین، این هیاهو و غوغا چیست؟ سنگ‌ها چرا به جای
اشک روان، خون می‌گیرند؟ انبیاء عظام و پیامبران مرسل در چه حالی
هستند و چگونه انتظار مقدم علی را دارند؟ حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و سلّم در چه حالی است؟

سخن سربسته گفتی با حریفان ** خدا را زین

معماً پرده بردار»

* سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵.

مجلس روز نوزدهم: ضرورت فطری و
شرعی کمک به مستمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفْعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱.

اسلام، دین فطرت و تشدیدکننده غریزه طبیعی

کمک به بینوایان

یکی از اموری که در اسلام زیاد بر آن ترغیب شده، کمک به بینوایان است. این عمل نه تنها فقط از نقطه نظر اجر اخروی، بلکه از احکام نظام معاش نیز محسوب می‌گردد؛ و می‌توان گفت که امر فطری است. شخص نمی‌تواند ببیند دیگری گرسنه و خود

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴. معاد شناسی، ج ۹، ص ۸۷:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه را که ما روزی شما قرار داده‌ایم قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست؛ و کافران ایشانند ستمگران.»

سیر، یا تشنه و خود سیراب است. مقام وحدت انسانیت اقتضای دستگیری را دارد؛ اسلام نیز که دین فطرت است، این غریزه طبیعی را تشدید می کند.

چهار نتیجه حاصل از کمک به فقرا

و به طور کلی در کمک به فقرا چند نتیجه

حاصل می گردد:

گوارایی نعمت بر خود انسان به واسطه انفاق به

فقرا

اوّل: گوارایی نعمت بر خود انسان. اگر شخص ببیند در مقابل دیدگانش مردم گرسنه هستند، طعام بر او گوارا نخواهد بود.

صحت و برکت حاصل از انفاق به فقرا

دوّم: صحت و سلامت. زیرا که ارواح در اجسام و ارواح تأثیر دارند - کما آنکه اجسام در اجسام تأثیر دارند - و در اثر انفاق، روح فقیر [نسبت] به انسان خشنود شده دعای خیر می کند و «طول عمر» و «برکت» برای انسان می خواهد:

این، موجب دفع بلا می گردد: «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ

الْبَلَاءَ [المُبْرَمَ فِدَاؤُوا مَرْضَاكُم بِالصَّدَقَةِ]؛»^۱

و انسان به مالش افزوده می گردد: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۳. ترجمه:

«صدقه بلاء مبرم و قطعی را دفع می کند؛ بنابراین به واسطه صدقه بیماران خود را مداوا نمایید.» (محقق)

البته نباید این معنی را انکار کرد؛ زیرا این مطلب، امروزه پوشیده نیست. داستان تطیّر زدن، یا با القائات روحی شخصی را کشتن، یا مریض را شفا دادن از مسلمات است. برای این قسم اعمال، کمال لازم است که روح تأثیرکننده اقوی باشد؛ و برای این منظور کسانی که روحشان فی حدّ نفسه از طرف اقوی نیست، سعی می‌کند که روح دیگری را تضعیف کنند، و اگر اقوی باشد احتیاج به این جهت نیست. قضیهٔ تصدّق دادن، توجه دادن ارواح بینوایان است به روح انسان؛ لذا از آثار صدقه دفع بلا و طول عمر است.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۲:

«مثل آنان که مال‌های خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که از آن هفت خوشه می‌روید، و در هر خوشه‌ای صد دانه است (مجموعاً هفتصد دانه). و خداوند نیز به هر کس که بخواهد بیشتر از این مقدار می‌دهد؛ زیرا رحمت خداوند گسترده و به هر چیز علم و اطلاع دارد.»

تعادل در سطح زندگی انسان‌ها و برقراری

جامعه، به‌واسطهٔ انفاق به فقرا

سوّم: تعادل سطح زندگی و عدم تفاوت کلی بین ثروت مردم. و این موجب برقراری جامعه، و نبود دزدی‌ها و سرقت‌ها و چیره‌شدن فقراء بر اغنیاء^۱ و کینه ورزیدن هریک به یکدیگر خواهد شد.

در اینجا معنی اسلام از نقطه‌نظر مساعدت به فقرا - به‌واسطهٔ خمس و زکات و نذر و صدقات واجبه و مستحبه - و از طرفی حفظ قانون مالکیت بیان شد؛ و قیاس با مالکیت صرفه و کمونیست شد و ثابت شد که دین اسلام دین وسط است.

ذخیره‌سازی سودی گزاف برای روز واپسین،

به‌واسطهٔ انفاق به فقرا

چهارم: آنکه انفاق، مجانی دادن نیست، بلکه معامله با خدا و ذخیره برای روز واپسین است؛ و بسیار پروردگار با قیمت گزافی صدقهٔ انسان را

^۱ قابل ذکر است که در نسخه خطی حضرت علامه - قدس سرّه - کلمه «فقراء» بر «اغنیاء» مقدم است، لیکن آنچه با متن سازگارتر است تقدیم اغنیاء بر فقراء است. (محقق)

خریداری می کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۱.

ارتقاء از مرتبه پست حیوان منشی به درجات

بزرگ انسانیت، به واسطه کمک به مستمندان

خداوند صدقه و کمک به مستمندان را از

درجات بزرگ انسانیت شمرده و این عمل را موجب

ارتقاء انسان از مقام پست و حیوان منشی او قرار داده

است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ *
الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ
حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
بِیَوْمِ الدِّینِ﴾^۲؛

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۰:

«به درستی که خداوند از مؤمنین جانهایشان را و مالهایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.»

۲. سوره معارج (۷۰) آیات ۱۹ - ۲۶. مهر تابان، ص ۱۸۱، تعلیقه:

«به درستی که انسان بی صبر و ثبات و بی تحمل و حریص آفریده شده است. * زمانی که به او بدی و شرّی اصابت کند، سخت جزع کننده و فریاد برآورنده است. * و زمانی که به او خوبی و خیری برسد، به شدت منع کننده و بازدارنده است. * مگر نمازگزاران؛ * آنان که در نماز خود به طور پیوسته دوام دارند، * و آنان که در اموال خود حقی برای فقیر سائل و فقیر محروم معین می کنند، * و آنان که به روز پاداش و جزا تصدیق دارند.»

سوره الذاریات می فرماید: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ

الَّذِينَ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۱.

نزول آیاتی از سوره «هل أتى» به واسطه انفاق

اهل بیت علیهم السّلام

ائمه اطهار در انفاق در راه خدا داستان‌هایی

دارند:

داستان مریض شدن حسنین و نذر کردن

حضرت امیر و حضرت فاطمه برای سلامت آنها، و

روزه گرفتن حضرت امیر و فاطمه و حسنین و فضا،

و پشم ریستن حضرت فاطمه هر روز یک جزه، و

آمدن مسکین موقع افطار و در شب دیگری یتیم و

در شب سوّم اسیر، و انفاق آنها قرص‌های [نان] خود

را، و آمدن حضرت امیر خدمت حضرت رسول، و

آمدن مائده آسمانی و نزول آیات ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۷ - ۱۹. رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۰، تعلیقه؛

مهرتابان، ص ۱۸۱، تعلیقه:

«و چنین بودند که پاسی کوتاه از شب را می خوابیدند، * و در سحرها

استغفار می کردند، * [و] در اموالشان حقّی برای فقیر سائل و فقیر محروم

[قرار می دادند].»

مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ
 يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ
 شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَي حُبِّهِ مَسْكِينًا
 وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ
 جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿١﴾

۲...

۱. سوره انسان (۷۶) آیات ۵ - ۹. ترجمه:

«به درستی که ابرار از کاسه‌هایی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج
 شده است. * چشمه‌ای است که از آن، مقربان از بندگان خدا می‌آشامند، و
 آن چشمه را به طور متین و استوار شکافته و منفجر می‌کنند و آبش را ظاهر
 می‌سازند. * و به نذرهای خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و گزند آن
 فراگیر است می‌ترسند. * و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و
 اسیر را اطعام می‌نمایند * (و می‌گویند) ما فقط برای رضای خدا و برای
 وجه خدا شما را اطعام می‌نماییم، و از شما نیز پاداش و سپاسی
 نمی‌خواهیم.» (محقق)

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تعالی: ﴿إِنَّ أَلَّ أَبَّ رَارَ يَش رَّبُونَ﴾ الی قوله
 تعالی: ﴿وَكَانَ سَعٌ يُّكُم مَّش كُورًا﴾ ** درباره علی و فاطمه و حسن و
 حسین و کنیز آنها که نامش فضّه بود، نازل شده است.

و مجمل قصّه آنکه: حسنین علیهما السّلام مریض شدند. جدّشان رسول
 اکرم و وجوه عرب به عیادت آمدند و گفتند به امیرالمؤمنین: "یا أبا الحسن،
 لو نذرتَ عَلَي وکَدیک!" حضرت نذر فرمود که اگر خدا شفا دهد آنان را،
 سه روز روزه بگیرد؛ و همچنین فاطمه نذر کرد و همچنین فضّه نذر کرد. و
 آنها خوب شدند و شفا یافتند، درحالی که از خوراک در نزد آنان هیچ نبود.
 حضرت امیر سه من جو از یهودی قرض کرد - و در روایت دیگر تا آنکه
 برای او پشم ببافد - جو را نزد فاطمه آورد. یک من آن را آسیا کرد و نان
 پخت، و هنگامی که نماز مغرب را بجای آوردند نان را در پیش آنان گذارد
 که ناگهان مسکینی درب خانه آواز برآورد:

السّلامُ عَلَیکُم یا أَهْلَ بَیتِ مُحَمَّدٍ! أنا مِسکینٌ مِنْ

مَساکینِ الْمُسْلِمینَ، أَطْعَمُونِی مِمَّا تَأْکُلُونَ أَطْعَمَکُمُ

اللَّهُ عَلَيَّ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ.

[سلام بر شما ای اهل بیت محمد، من مسکینی
از مساکین مسلمین هستم. از آنچه می خورید مرا نیز
اطعام کنید. خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند.

[مترجم]

علی سهمیه خود را داد و فاطمه داد و فضه نیز داد، چیزی نخوردند مگر
آب؛ و در بعضی از روایات حسنین نیز چیزی نخوردند و دادند. چون روز
دوم شد فاطمه یک من از جو برداشت، آرد و خمیر نموده نان پخت و
شبانگاه نزد علی گذارد:

فَإِذَا يَتِيمٌ بِالْبَابِ يَسْتَطْعِمُ وَيَقُولُ: "السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ! أَنَا يَتِيمٌ مِنْ يَتَامَى الْمُسْلِمِينَ
أَطْعِمُونِي أَطْعَمَكُمْ اللَّهُ عَلَيَّ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ."

[در این هنگام یتیمی مقابل درب منزل آمده و
طلب طعام نمود در حالی که می گفت: "سلام بر شما
ای اهل بیت محمد، من یتیمی از ایتام مسلمین
هستم؛ مرا اطعام کنید! خدا شما را از غذاهای بهشت
اطعام کند!" مترجم]

همگی نان های خود را بدان یتیم سپردند؛ فَلَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ.

چون روز سوم فرا رسید بقیه را حضرت فاطمه علیها السلام آرد نموده نان
پخت؛ هنگام شب اسیری به پشت در آمد و فریاد برداشت:

أَنَا أُسِيرٌ مِنْ أَسْرَاءِ الْمُشْرِكِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا

ختم سخن با مقداری شرح حالات حضرت

امیرالمؤمنین و معاهده ابن ملجم و برک بن عبدالله و
عمر بن بکر^۱ و روضه مناسب.

أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ! تَأْسِرُونَنَا وَ تَشُدُّونَنَا وَ لَا تُطْعِمُونَنَا.

[من اسیری از اسراء مشرکین هستم. سلام بر

شما ای اهل بیت محمد. شما ما را اسیر می کنید و ما

را در بند می کنید و غذا نمی دهید؟ مترجم]

همگی سهام خود را از قرص های جو دادند و چیزی جز آب نچشیدند.
چون روز چهارم رسید و نذرهای خود را ادا کرده بود، حضرت امیرالمؤمنین
به خدمت رسول اکرم آمد و با خود حسن و حسین را بردند؛ و در آن دو
نور دیده اثر ضعف بود، پس پیغمبر گریه کرد و جبرائیل سوره ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾
نازل فرمود درباره آنها.

عجبی نیست از نزول این سوره درباره اهل بیت از امیرالمؤمنین و فاطمه و
حسین، عجب از نزول اوست درباره فضه خادمه؛ زیرا این سوره درباره
جمیع آنان نازل شده است. آری، کسی که در اثر تقوا و تبعیت از اعمال آنان
به دنبال آن بزرگواران حرکت کند چگونه جزء آنان نگردد؟!

خداوند در قرآن مجید سگ اصحاب کهف را جزء آنان شمرده؛ در جایی که
فرماید: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ ۖ كَلَّ بِهُمْ ۖ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ ۖ
سَادِسُهُمْ ۖ كَلَّ بِهُمْ ۖ رَجَمًا ۖ بِالْغَيْبِ ۖ وَيَقُولُونَ سَبْعَةَ ۖ
وَتَامِنُهُمْ ۖ كَلَّ بِهُمْ ۖ قُل رَّبِّي ۖ أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمْ ۖ إِلَّا قَلِيلٌ ۖ فَلَا
تُمَارِ فِيهِمْ ۖ إِلَّا مِرَاءً ۖ ظَهْرًا ۖ وَكَأَنَّ تَفَاتُفِهِمْ مِّنْ هُمْ ۖ
أَحَدًا﴾، *** چگونه فضه جزء آن خاندان نگردد، همچنان که سلمان فارسی
جزء آنان شد. »

* تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

** سوره انسان (۷۶) آیه ۲۲.

*** سوره کهف (۱۸) آیه ۲۲.

۱. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۸:

«ابن شهر آشوب گوید:

عبدالرحمان بن ملجم تجویبی مُرادى: ابن عباس گفته است: "او از اولاد قدار پی‌کننده ناقة صالح بود، و داستان هر دو به یک شکل است. چون قدار عاشق زنی شد که به وی رباب می‌گفتند هم‌چنان که ابن ملجم عاشق قظام شد."

آنگاه گوید:

أبومخنف أزدی و ابن‌راشد و رفاعی و ثقفی همگی گفته‌اند که: "چند نفر از خوارج در مکه مجتمع شدند و با خود گفتند: ما جان‌های خود را به خدا می‌فروشیم؛ و ای کاش می‌رفتیم به سوی امامان ضلال، و عزت را از آنها می‌ربودیم و شهرها را از آنان راحت می‌ساختیم. عبدالرحمان بن ملجم گفت: من علی را کفایت می‌کنم، و حجاج بن عبدالله سعدی که به برک معروف بود، گفت: من معاویه را کفایت می‌کنم، و عمرو بن بکر تمیمی گفت: من عمرو بن عاص را کفایت می‌کنم. و میعاد ضربت خود را نوزدهم ماه [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رمضان قرار داده و متفرّق شدند.

ابن ملجم به کوفه آمد و مردی را از خوارج از اهل تیم (تیم الرباب) نزد قطام تیمّه دیدار کرد؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام پدر قطام (أخضر تمی)، برادر قطام (أصبغ) را در جنگ نهروان کشته بود. چون نظر ابن ملجم به قطام افتاد، عاشق او شد و از او خواستگاری کرد. قطام خواهش او را بدین امور که عبدی در شعر خود آورده است، اجابت نمود:

فَلَمْ أَرْ مَهْرًا سَاقَهُ ذُو سَمَاحَةَ ** كَمَهْرِ قَطَامٍ
مِنْ قَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ

ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْنَةَ ** وَ ضَرَبَ عَلِيًّا
بِالْحُسَامِ الْمُسَمِّ

فَلَا مَهْرَ أَغْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ غَلَا ** وَ لَا قَتَلَ
إِلَّا دُونَ قَتْلِ ابْنِ مُلْجَمِ*

(۱) "من ندیده‌ام مهریه‌ای را که صاحب بخشش و عطا و بذل مال، برای زوجه‌اش بفرستد مثل مهریه قطام از میان جمیع عرب و عجم (آنان که به لسان

فصیح عربی سخن می گویند و یا آنان که به لسان غیر
عربی تکلم دارند):

(۲) سه هزار درهم، و یک بنده، و یک کنیز، و زدن
علی بن اَبی طالب را با شمشیر بران زهر داده شده.

(۳) بنابراین، هیچ مهریه‌ای گران‌تر از خون علی
نیست و اگرچه هم آن مهریه گران باشد، و هیچ
کشتنی نیست مگر اینکه از کشتن ابن‌ملجم پایین‌تر
است.“

ابن‌ملجم قبول کرد و گفت: ”ای وای بر تو! که
قدرت بر کشتن علی دارد با آنکه در میان
اسب‌سواران یگانه اسب‌تاز است، و در میان شجاعان
پیروز و غالب، و در میان نیزه و شمشیرزنان یگانه
پیشرو؟! و اما مال، مهم نیست؛ من آن را می‌پردازم.“
(و چون کیفیت کشتن را به صورت فَتک و ترور،
قطام مطرح کرد، آنگاه ابن‌ملجم او را از نیت خود
آگاه کرد و گفت: ”من در کوفه نیامده‌ام مگر برای
قتل علی.“)

بنابراین، قطام فرستاد دنبال وردان بن مُجالد

تمیمی که از خوارج بود، تا او ابن ملجم را در این امر یاری کند؛ و ابن ملجم نیز خودش از شیبب بن بجره کمک خواست و او کمک نمود؛ و نیز یک نفر از وکلای عمروعاص در نامه‌ای به خط خودش یکصد هزار درهم حواله کرد تا آن را مهریه قظام قرار دهند.

قظام در شب نوزدهم برای ابن ملجم و شیبب غذای لوزینه و جوزینه (غذایی که با بادام و با گردو درست می‌کنند) پخت و به آن دو نفر شراب عکبری نوشانید. شیبب به خواب رفت و ابن ملجم با قظام همبستر شد و تمتع گرفت؛ سپس قظام برخاست و هر دو را بیدار کرد و سینه‌های آنها را با پارچه ابریشمی محکم بست. آنها شمشیرها را برداشتند و در کمین علی نشستند در مقابل درِ سَدّه. اَشْعَث بن قیس هم برای معاونت آنها در مسجد بود و به ابن ملجم گفت: ”النَّجَا، النَّجَا: بشتاب، بشتاب برای برآوردن حاجت؛ اینک صبح خنده می‌زند و تو را رسوا می‌کند.“

حُجْر بن عدی که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه

السَّلام بود، مکنون خاطر و نیت اشعث را احساس کرد و گفت: ”ای اشعث، تو علی را می‌کشی؟“ و با سرعت از مسجد بیرون آمد تا خود را به امیرالمؤمنین برساند و خبر دهد که در این بین امیرالمؤمنین علیه السَّلام داخل مسجد شده بود و ابن ملجم مبادرت نموده و فرقهش را با شمشیر شکافته بود! **

ابن شهرآشوب گوید که حضرت امام حسن علیه السَّلام را در مرثیه پدر بزرگوار خود این اشعار را می‌خواندند:

أَيْنَ مَنْ كَانَ لِعِلْمِ الْمُصْطَفَى لِلنَّاسِ بَابًا ** * أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا مَا قَحَطَ النَّاسُ سَحَابًا

أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا نُودِيَ فِي الْحَرْبِ أَجَابًا ** * أَيْنَ مَنْ كَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَابًا وَ مُجَابًا

(۱) ”کجاست آن که برای علم مصطفی از برای مردم در بود؟ کجاست آن که چون به مردم خشکی و فقدان باران می‌رسید، ابر باران‌دار بود؟“

(۲) کجاست آن که چون در جنگ او را صدا می‌زدند، فوراً اجابت می‌کرد؟ کجاست آن که دعایش مستجاب بود و جوابش داده می‌شد؟“

* مناقب، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱. ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص ۸۰ از مستدرک، از سدی روایت کرده است که: ”کان ابن ملجم عشق امرأة“

إخبار رسول خدا به كيفيت شهادت

امير المؤمنين

روزی حضرت رسول به علی فرمودند: «أ

تَعْلَمُ مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟»

قَالَ: «نَعَمْ، عَاقِرُ النَّاقَةِ». فَقَالَ لَهُ: «أ تَعْلَمُ مَنْ

أَشَقَى الْآخِرِينَ؟» قَالَ: «لَا!» قَالَ: «مَنْ يَضْرِبُكَ

هَاهُنَا فَيُخِضِبُ هَذِهِ.»

من الخوارج يقال لها نظام، فنكحها و أصدرها ثلاث آلاف درهم و قتل علی.

و فی ذلك يقول الفرزدق:

فلم أرَ مَهْرًا ساقَهُ ذو سِباحة * * كَمَهْرِ نِظَامِ بَيْنَ غَيْرِ مَعْجَمِ * * *

ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْنَةٍ * * وَ ضَرَبَ عَلِيَّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمَّمِ

فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ عَلَا * * وَ لَا فَتَكَ إِلَّا دُونَ فَتِكِ ابْنِ مَلْجَمِ.

و در صواعق، حروفی ص ۱۳۵ در هر دو مورد «قطام» ضبط نموده است.

* * مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱.

* * * و فی روایة: من فصیح و أعجم.

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۷. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۹۸:

ابن اثیر جزری در کتاب اسد الغابة، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: «شقی ترین پیشینیان

کیست؟» من گفتم: «آن کس که از قوم ثمود بود و شتر صالح پیامبر را پی

کرد و او را کشت.» رسول خدا گفت: «راست گفتمی؛ اینک بگو: شقی ترین

پسینیان کیست؟» گفتم: «ای رسول خدا، من نمی دانم.» رسول خدا گفت:

«آن کسی که بر اینجا بزند!» و با دست خود اشاره کرد به یافوخ امیرالمؤمنین

(یافوخ را در فارسی ملاج گویند و آن محلی است در جلوی سر میان

استخوان جلوی سر و استخوان مغز سر، و در اطفال این موضع از سر نرم

است، و چون بر آن دست گذارند، فرو می رود).

و امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت: «حقاً دوست دارم که شقی ترین امت

برانگیخته شود و این را از این خضاب کند. « و اشاره به سرش و محاسنش
می نمود. »

مجلس روز بیستم: ضرورت خلوص در انفاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱.

کمک به فقراء از قوانین ضروری در اسلام

روز گذشته مطالبی راجع به کمک [به] فقرا

معروض شد؛ و بیان شد که این جهت، جنبه نظام

اجتماع مردم را از اختلال محفوظ داشته و لذا اسلام

جزء قوانین خود قرار داده است:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲.

عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۲. روح مجرد، ص ۱۸۸:

«شما هیچ گاه به نیکی و خوبی نخواهید رسید، مگر آن وقتی که از آنچه را

که دوست می دارید، در سبیل وصول بدان نیکی انفاق کنید!»

۲. سوره توبه (۹) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۵:

«و آن کسانی که طلا و نقره را اندوخته و ذخیره می نمایند و در راه خدا انفاق

نمی کنند، پس ای پیغمبر آنان را از عذاب سخت و دردناک خدا بترسان!»

عَزَّوَجَلَّ قَرْنَ الزَّكَاةِ بِالصَّلَاةِ

فَقَالَ: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱ فَمَنْ أَقَامَ

الصَّلَاةَ وَ لَمْ يُؤْتِ الزَّكَاةَ لَمْ يُقِمِ الصَّلَاةَ.^۲

داستان انفاق عایشه

داستان انفاق عایشه یک گوسفند را به جز یک

کتف از آن، و مکالمه او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله.^۳

۱. سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۶. ترجمه:

«از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی زکات را با نماز مقرون کرد و فرمود: ﴿نماز را به پای دارید، و زکات را بدهید!﴾ پس آن کسی که نماز را اقامه کند و از دادن زکات خودداری ورزد، نماز را نیز اقامه نکرده است.» (محقق)

۳. السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۲۵۰:

«(حَدَّثَنَا) الإمام أبو الطَّيِّبِ سَهْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِمْلَاءً، أَنبَأَ أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ مَطَرِ الْعَدَلِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي سُوَيْدِ الْبَصْرِيِّ، ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ، أَنبَأَ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَرْحِبِيلَ عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: كَانَتْ لَنَا شَاةٌ أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ؛ فَذَبَحْنَاهَا فَفَقَسَمْنَاهَا. فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، مَا فَعَلْتِ شَاتِكُمْ؟» قَالَتْ: «أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ فَذَبَحْنَاهَا فَفَقَسَمْنَاهَا؛ وَ لَمْ يَبْقَ عِنْدَنَا مِنْهَا إِلَّا كَتِيفٌ.» قَالَ: «الشَّاةُ كُلُّهَا لَكُمْ إِلَّا الْكَتِيفَ.»

«عایشه می گوید: برای ما گوسفندی بود که در حال مردن بود؛ پس آن را ذبح نموده و گوشتش را تقسیم کردیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: «ای عایشه، گوسفندتان را چه کار کردید؟» گفت: «در حال مردن بود، پس آن را ذبح کرده و تقسیم نمودیم؛ و چیزی از آن در نزد ما باقی نمانده مگر کتفی.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تمام آن گوسفند برای شماست مگر همان کتف.» (محقق)

مقرون بودن اقامه صلاة و ایتاء زکات در قرآن

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا
لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ﴾^۱.

تعبیر روایات از میزان جود رسول خدا

«وَقَدْ وَرَدَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ كَانَ أَجْوَدُ الْخَلْقِ؛ وَ كَانَ فِي رَمَضَانَ كَالرَّيْحِ

الْمُرْسَلَةِ، لَا يُمَسِكُ فِيهِ شَيْئًا.»^۲

فضیلت اعلان صدقات واجبه در صورت ایمن

بودن از ریا

لذا برای نشر این قانون اسلام در صدقات

واجبه چنانچه شخص، مأمون از ریا باشد، اخفاء آن

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲؛ امام شناسی،
ج ۱۱، ص ۱۹۸:

«و نماز را به پای دارید و زکات را بدهید، و هر عمل خیری که انجام داده‌اید
و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آن را خواهید
یافت با آن موجودیّت فعلی و حتمی که ذخیرهٔ اخروی است؛ به درستی که
حقاً خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است.» (محقق)

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۹. ترجمه:

«و در روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بخشنده‌ترین خلائق بود؛ و همواره در ماه مبارک رمضان همچون بادِ وزنده،
هیچ کس را بی‌بهره نمی‌گذاشت و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت.»
(محقق)

را بر اعلان ترجیح نداده بلکه مرجوح دانسته:

قال [أبو عبد الله] عليه السلام: «... كلُّ ما فرضَ

اللهُ عَلَيْكَ فَأِعْلَانُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِسْرَارِهِ، وَكُلُّ ما كَانَ

تَطَوُّعًا فَأِسْرَارُهُ أَفْضَلُ مِنْ إِعْلَانِهِ. وَلو أَنَّ رَجُلًا يَحْمِلُ

زَكَاةَ مَالِهِ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَسَمَهَا عَلَانِيَةً كَانَ ذَلِكَ حَسَنًا

جَمِيلًا؛»^۱

[عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ

إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فِي قَوْلِ

اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَإِنْ تَخْفَوْهَا وَتُوْتُوها أَلْفُقْرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ

لَكُمْ﴾^۲، فَقَالَ: «هِيَ سِوَى الزَّكَاةِ؛ إِنَّ الزَّكَاةَ عَلَانِيَةً غَيْرُ

سِرٌّ»^۳

۱. الكافي، ج ۳، ص ۵۰۱. ترجمه:

«حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: "... هر فریضه‌ای را که خداوند بر تو واجب می‌کند، پس آشکارش بهتر از پنهان است؛ و هر طاعتی که مستحبی باشد، پس پنهانش بهتر از آشکار است. (زکات نیز فریضه است؛ بنابراین) اگر کسی زکات مالش را بر دوش بگذارد و آشکارا بین مستمندان تقسیم کند، کار خوب و پسندیده‌ای انجام داده است.» (محقق)

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۱.

۳. الكافي، ج ۳، ص ۵۰۲. ترجمه: «حضرت امام صادق عليه السلام پیرامون تفسیر این گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿و اگر در پنهان بدهید و مستمندان را در معرض ظهور در نیاورید، برای شما بهتر است﴾، فرمودند: "مراد زکات فریضه نیست؛ زیرا زکات فریضه باید به طور علنی و آشکارا پرداخت گردد، نه پنهانی." (محقق)

مَنْت در انفاق، باطل کننده عمل تقریبی انسان

باید دانست که اگر کسی برای خودنمایی انفاق کند، بهره‌اش فقط همان خواهد بود و بس. لذا برای آنکه روی قاعده طبیعی، گیرنده شرمنده و دهنده در مواقع اداء در خود استیلائی ملاحظه می‌کند، اسلام دستور داده که: اولاً لازم نیست به فقرا ذکر کنند که این مال، از زکات یا فطریه یا خمس یا صدقه است،^۱ و درعین حال نباید بر گیرنده مَنْت گذارد؛ زیرا مال خود اوست و مَنْت، عمل تقریبی انسان را باطل می‌کند.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعَهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا

۱. نسبت به زکات و صدقه و یا تبرّع لازم نیست که ذکر شود، ولی از آنجا که خمس متعلق به امام علیه السلام است و ارتباطی به مؤدی ندارد، نباید به نحوی داده شود که تصور شود آن شخص از نزد خود می‌دهد، و باید به نحوی به دست او برساند که تصور نکند از جیب خود داده است. (معلق)

يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ
بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا
وَابِلٌ فَظَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١﴾

اشعار خاقانی در باب خلوص در انفاق

خاقانیا، به سائل اگر یک درم دهی ** خواهی

جزای آن، دو بهشت از خدای خویش

پس نام آن کرم کنی ای خواجه؟! بر منه ** نام

۱. سوره بقره (۲) آیات ۲۶۲ - ۲۶۵. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۶۳:

«آنان که مال‌هایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند و پس از انفاق متنی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌دهند، اجر و پاداششان نزد پروردگارشان است و نسبت به وقایع آتیه از فقدان مال ترسی ندارند. و در برابر مال از دست رفته، غصه و اندوهی در وجودشان راه نمی‌یابد. * گفتار خوش و ملایم و عذرخواهی از سائل، بهتر است از انفاق و صدقه‌ای که در پی آن آزار باشد. و خداوند از این‌گونه انفاق بی‌نیاز است و در برابر عصیان و گناه این‌گونه انفاق‌کنندگان شکبیا است. * ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاقات و صدقات خود را به منت نهادن و آزار رساندن تباہ و خراب نکنید؛ مثل آن کسی که مال خود را برای خودنمایی انفاق کرده و به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است. مثل چنین انسانی مانند دانه‌ای است که آن را بر روی تخته‌سنگی که بر روی آن خاک ریخته‌اند بکارند، و تند بارانی بر آن بیارد و تمام خاک‌ها را شسته، ببرد، و تخته سنگ به صورت قطعه‌ای سخت درآید؛ در این صورت به هیچ وجه نمی‌توانند از کشت خود بهره‌ای گیرند. و خداوند گروه کفران نعمت‌کننده را هدایت نمی‌نماید. * و مثل کسانی که مال‌های خود را در راه رضا و خشنودی خدا و در ثبات و اطمینان خودشان انفاق می‌کنند، مانند باغی است که در زمین شایسته و حاصل‌خیز احداث شده است، و تند بارانی بر آن بیارد و حاصلش را دوچندان دهد؛ و اگر احیاناً باران تند به آن زمین نرسد و باران اندک‌اندک بیارد، باز هم حاصل می‌دهد و بهره از آن برمی‌دارند. و خداوند به آنچه شما انجام می‌دهید بیناست.»

کرم به داده روی و ریای خویش

بر داده تو نام کرم کی بود سزا؟! ** تا داده را،

بهشت ستانی سزای خویش

تا یک دهی به خلق و دو خواهی ز حق جزا **

آن را ربا شمر که شمردی عطای خویش

دانی کرم کدام بود؟ آنکه هرچه هست **

بدهی به هر که هست و نخواهی جزای خویش^۱

داستان انفاق خالصانه امیرالمؤمنین علیه

السلام

داستان انفاق حضرت امیرالمؤمنین هفتصد

خانه واقع در شهر کوفه را بدون آنکه مردم بدانند

علی است.

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. دیوان خاقانی، قطعات.

مجلس شب بیست و یکم: علل ترس از
مرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ

مِنْهُ تَحِيدٌ﴾^۱.

﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ

حَدِيدٌ﴾^۲.

علاقه به عالم طبع و جهل به عالم آخرت، یکی

از علل ترس از مرگ

انسان از آنجا که به این عالم طبیعت علاقه

دارد و انس گرفته، پیوسته از مرگ گریزان است؛ به

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۹. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و سكرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید، و این همان است که از او دوری می‌گزیدی.»

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۸:

«و ما پرده غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم؛ و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می‌کند و به حقیقت آنها پی می‌برد.)»

عالم ماوراء این عالم اطلاع پیدا ننموده و حیات را منحصر در این حیات می‌داند، ولی غافل از آنکه سرای دیگر اوسع و اقوی از این عالم است. اگر به بچه در شکم مادر گفته شد باید در دنیای بزرگی بروی و غذای دیگری بخوری، راضی نمی‌شود؛ چون این دنیا را ندیده و به لذات این دنیا اطلاعی

ندارد. همچنین مسافرت مرگ، برای انسان همین‌طور است، ولی بالأخره انسان باید دنیا را فراموش کند؛ زیرا حیات دنیا ابدی نیست.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَاهَا أَمْرًا لَّيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱.

ظهور و بروز افعال انسان در آخرت، علت

دیگر ترس از مرگ

علت دیگر که مردم از مرگ می‌ترسند آن است که در عالم برزخ و قیامت که عوالم بروز و

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۶۰:

«همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما آن را از آسمان به پایین می‌فرستیم و گیاهان زمین از اقسام نباتاتی که خوراک انسان و چارپایان است با آن آب مخلوط شده، نباتات و گیاهان سرسبز و شاداب گشته؛ تا سرحدی که زمین بهره‌کافی خود را می‌برد و به انواع نبات و گیاه مزین می‌گردد و صاحبان و ساکنان زمین چنین می‌پندارند که دیگر یک‌باره تمام قدرت و مُکنت آنها بر زمین متمرکز شده و دیگر عاملی نیست که بتواند این بهره‌کافی و این وفور نعمت و خرّمی و شادابی را از آنان بگیرد، که ناگهان امر ما در شب یا روز بدان زمین می‌رسد و چنان آنها را از بین می‌برد و همه را درو شده و از زمین جدا شده قرار می‌دهد که گویی اصلاً دیروز در این زمین چیزی نرویده بود. این‌طور - ای پیامبر گرامی - ما آیات خود را مفصلاً بیان می‌کنیم برای مردمی که تفکر کنند و بیندیشند.»

ظهور است، افعال انسان یکایک به طور کامل جلوه می کند و شخص عاصی می داند چه سرگذشتی بر او اتفاق خواهد افتاد؛ به خلاف مؤمنین که آنها مرگ را با آغوش باز استقبال می کنند.

حکایات ملاقات امام هادی علیه السلام با

بیمار خائف از مرگ

[معانی الأخبار] بهذا الإسنادِ عنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

عليه السلام، قال: «دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيَّ

مَرِيضٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ؛ فَقَالَ

لَهُ: " يَا عَبْدَ اللَّهِ، تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ!

أَرَأَيْتَكَ إِذَا اتَّسَخَتْ وَتَقَدَّرَتْ وَتَأَذَّيْتَ مِنْ كَثْرَةِ الْقَدْرِ وَ

الْوَسَخِ عَلَيْكَ وَ أَصَابَكَ قُرُوحٌ وَ جَرَبٌ وَ عَلِمْتَ أَنَّ

الْغَسْلَ فِي حَمَامٍ يُزِيلُ

ذَلِكَ كُلُّهُ، أَمَا تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَتَغْسِلَ ذَلِكَ عَنْكَ، أَوْ

تَكَرَّهُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَيَبْقَى ذَلِكَ عَلَيْكَ؟!“

قَالَ: ”بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!“

قَالَ: ”فَذَلِكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ. هُوَ آخِرُ مَا

بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ تَمْحِصِ ذُنُوبِكَ وَتَنْقِيَتِكَ مِنْ سَيِّئَاتِكَ؛

فَإِذَا أَنْتَ وَرَدْتَ عَلَيْهِ وَجَاوَرْتَهُ فَقَدْ نَجَوْتَ مِنْ كُلِّ غَمٍّ

وَهُمْ وَأَذَى، وَوَصَلْتَ إِلَى كُلِّ سُورٍ وَفَرَحٍ.“

فَسَكَنَ [ذَلِكَ] الرَّجُلُ وَنَشِطَ وَاسْتَسَلَّمَ وَ

غَمَّضَ عَيْنَ نَفْسِهِ وَمَضَى لِسَبِيلِهِ.»

۱. معانی الأخبار، ص ۲۹۰. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۱:

در کتاب معانی الأخبار روایت می‌کند از محمد بن قاسم مفسر، از احمد بن حسن حسینی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت فرمود: پدرم حضرت امام علی بن محمد النقی علیهما السلام به عیادت یکی از اصحابش که در بستر مرض افتاده بود تشریف آورد؛ دید آن مرد گریه می‌کند و از ترس مرگ در جزع و فزع است. حضرت فرمود: ”ای بنده خدا، تو از مرگ در هراس و گریه‌ای برای آنکه معنای مردن را نمی‌دانی.“ و سپس فرمود: ”من از تو سؤالی می‌کنم جواب مرا بگو! اگر فرضاً تمام بدن تو را چرک و کثافات فرا گیرد و از بسیاری این چرک‌ها و کثافات و پلیدی‌هایی که بر تو نشسته در رنج و آزار باشی، و در عین حال قرحه و دمل‌هایی در بدن تو پدیدار شود و مرض جرب و سودای خشک پیکر تو را فرا گیرد، و بدانی اگر در حمام بروی و تمام اینها را بشویی تمام این مرض‌ها و کثافات از بین می‌رود و بدن تو پاک و پاکیزه می‌شود، آیا دوست داری که به حمام بروی و شست‌وشویی بنمایی و تمام این چرک‌ها و آفات را از خود دور کنی یا آنکه رفتن به حمام را ناپسند داری و حاضر نیستی بدان‌جا گامی نهی و با تمام این آفات و عاهات صبر می‌کنی و می‌سازی؟“

کلام سیدالشهدا علیه السلام در حقیقت مرگ

فی المعانی عن الجواد [علیه السلام]، عن آبائه،

عن علی بن الحسین، قال حسین بن علی فی یوم العاشورا

بعد کلام له:

«صَبْرًا بِنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ

عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ

الدَّائِمَةِ. فَأَيْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟! وَمَا

هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ

عَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَ

مريض عرض کرد: ”یا بن رسول الله، دوست دارم به حمام بروم و تمام این آلودگی‌ها و پلیدی‌ها را بزدایم.“

حضرت فرمود: ”مرگ برای انسان مؤمن در حکم همین حمام است، و برای تطهیر و شستشو است. آنچه از گناهانی که انجام دادی و به واسطه طول مرض و سایر امور هنوز از بین نرفته و باقی است، به واسطه مرگ تمام آنها از بین می‌رود و از بدی‌ها و گناهان پاک و پاکیزه بیرون می‌آیی. ای مرد، بدان که چون بر مرگ وارد شوی و از این دریچه عبور نمایی، از هرگونه اندوه و غصه و آزار و رنجی نجات خواهی یافت، و در دامان هرگونه سرور و فرح و انبساطی قرار خواهی گرفت.“

در این حال چنان این سخنان در آن مریض اثر کرد که دلش آرام گرفت و از طپش ایستاد، و با نهایت خرسندی و نشاط چشمان خود را فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم نمود و رحلت کرد.“

الْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَىٰ جَنَّاتِهِمْ وَ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَىٰ
جَحِيمِهِمْ. « مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ. »^۱

داستان اختلاف صورت ملک الموت در هنگام

قبض روح مؤمن و کافر

داستان حضرت ابراهیم و آمدن عزرائیل به

شکلی که مردم صالح و فاسد را قبض می کند.^۲

۱. معانی الأخبار، ص ۲۸۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۱۴:

«... حضرت سیدالشهدا به آنها فرمود: ای فرزندان، عزیزان و بزرگواران، قدری آرام بگیرید، صبر و تحمل پیشه کنید! چون مرگ، نیست مگر پلی که عبور می دهد شما را از گرفتاری ها و شدائد به سوی بهشت های وسیع و نعمت های جاودانی. کدامیک از شما مکروه و ناپسند دارید که از زندانی به قصر مجللی انتقال یابید؟! آری، مرگ برای دشمنان شما نیست مگر مانند کسی که از قصری به سوی زندان و شکنجه انتقال یابد. همانا پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: "حقاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و مرگ پلی است که اینها را به سوی بهشت و آنها را به سوی جهنمشان می کشاند." من دروغ نمی گویم و به من نیز دروغ گفته نشده است.»

۲. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۷۴:

«(غوالی اللثالی) فِي الْحَدِيثِ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ

عَلَيْهِ السَّلَامَ لَقِيَ مَلَكًا فَقَالَ لَهُ: "مَنْ أَنْتَ؟" قَالَ: "أَنَا

مَلِكُ الْمَوْتِ." فَقَالَ: "أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِينِي الصُّورَةَ الَّتِي

تَقْبِضُ فِيهَا رُوحَ الْمُؤْمِنِ؟" قَالَ: "نَعَمْ، أَعْرِضْ عَنِّي!"

فَأَعْرِضَ عَنْهُ، فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنُ الصُّورَةِ، حَسَنُ

الثِّيَابِ، حَسَنُ الشَّمَائِلِ، طَيِّبُ الرَّائِحَةِ. فَقَالَ: "يَا مَلِكَ

الموت، لو لم يلق المؤمن إلا حسن صورتك لكان
حسبه.

ثم قال له: "هل تستطيع أن ترى الصورة التي
تقبض فيها روح الفاجر؟" فقال: "لا تطيق." فقال:
"بلى." قال: فأعرض عني! فأعرض عنه، ثم التفت
إليه، فإذا هو رجل أسود، قائم الشعر، منتن الرائحة،
أسود الثياب، يخرج من فيه و من مناخره النيران و
الدخان؛ فغشي على إبراهيم. ثم أفاق و قد عاد ملك
الموت إلى حالته الأولى فقال: "يا ملك الموت، لو لم
يلق الفاجر إلا صورتك هذه لكفته."

ترجمه: «در حدیثی آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام ملکی از
ملائکه را ملاقات کرد و به او گفت: "تو کیستی؟" آن ملک گفت: "من
ملک الموت هستم." حضرت ابراهیم فرمود: "آیا می توانی با آن صورتی که
روح مؤمن را قبض می کنی خودت را به من بنمایی؟" ملک الموت عرض
کرد: "آری، روی خود را از من بگردان!" حضرت ابراهیم علیه السلام روی
گرداند و وقتی دوباره نظر کرد، او را به صورت جوانی خوش صورت و
خوش لباس و خوش شمائل و خوش بو مشاهده نمود و فرمود: "ای ملک
الموت، اگر شخص مؤمن در هنگام موت غیر از این صورت زیبای تو هیچ
نبیند، هرآینه از نقطه نظر پاداش برای او بس است.

سپس ابراهیم خلیل علیه السلام به ملک الموت گفت: "آیا می توانی با آن
صورتی که روح فاجر را قبض می کنی خودت را به من بنمایی؟" ملک
الموت عرض کرد: "تو طاقت و تحمل این را نداری." حضرت ابراهیم
علیه السلام فرمود: "بلی، دارم!" ملک الموت عرض کرد: "صورت خود را
از من بگردان و سپس مرا ببین!" حضرت ابراهیم بدین طریق به ملک الموت
نظر کرد، ناگهان دید مرد سیاه چهره ای با موهای راست شده و بوی متعفن
و با لباس های سیاه به طوری که از دهان و از دو سوراخ بینی او دود و آتش
زبانه می کشد در مقابل او حاضر است. ابراهیم غش کرده و سپس به هوش

عدم کراهت مؤمن در هنگام قبض روح و

متمثل شدن رسول خدا و ائمه علیهم السلام

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «جُعِلْتُ فِدَاكَ،

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟»

قَالَ: «لَا وَاللَّهِ! إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ

رُوحِهِ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ؛ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ

لَا تَجْزَعُ! فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ، لَأَنَا أَبْرُؤُكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ لَوْ

حَضَرَكَ. افْتَحَ عَيْنَكَ، فَاَنْظُرُ!»

آمد و فرمود: «اگر شخص فاجر در هنگام موت غیر از این منظره (صورت تو بدین کیفیت) نبیند، هرآینه از نقطه نظر عذاب و شدت برای او کافی است.» (محقق)

قَالَ: "وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَ سَلَّمَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ
 الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيُقَالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ
 وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ!"

قَالَ: "فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ، فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ
 قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ﴾ إِلَى
 مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، ﴿أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً﴾ بِالْوَلَايَةِ،
 ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بِالثَّوَابِ؛ ﴿فَادْخُلِي فِي عَبْدِي﴾ يَعْنِي مُحَمَّدًا
 وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، ﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾. ۱. فَمَا شَىْءٌ مِنْ مِهْلَابٍ حَاءٌ
 يَدَائِمُ لَابِقٍ وَحُلًّا وَهَ حَوْرٌ لِبَلَاتِ سَا. ۲"

۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ - ۳۰.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۰۰:

«مرحوم کلینی روایت می کند از عده‌ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از
 محمد بن سلیمان، از پدرش، از سُدیر صیرفی، می گوید:
 عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: "فدایت شوم، ای پسر
 رسول خدا! آیا مؤمن در وقت قبض روحش ناراحت می شود و در آن حال
 از مرگ کراهت دارد؟"

حضرت فرمود: "نه سوگند به پروردگار! زمانی که ملک الموت برای قبض
 روح او حاضر شود، مؤمن جزع می کند و ناله سر می دهد. ملک الموت
 می گوید: ای ولیّ خدا جزع مکن! سوگند به آن خدایی که محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم را به رسالت برانگیخت، من نسبت به تو از یک پدر مهربان،
 مهربان تر و احسانم بیشتر است؛ اگر فرضاً پدرت در این حال حاضر بود و
 کاری از دست او ساخته بود. چشمت را باز کن و نگاه کن!"

حکایت سیّد جواد کربلایی و ملاقات او با

شیخ عرب سنّی مذهب

داستان سیّد جواد کربلایی و ملاقات او با

شیخ عرب سنّی مذهب.^۱

حضرت فرمود: «در آن حال متمثّل می شود برای او رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین از ذریّه حسین علیهم السّلام، و پس از آن به مؤمن گفته می شود: این است رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین علیهم السّلام، و اینان رفیقان تو هستند!»

حضرت فرمود: «مؤمن در این حال چشمان خود را باز می کند و نگاه می کند به آنان، و یک منادی از جانب حضرت ربّ العزّة روح او را ندا می کند بدین کلمات: ای نفسی که به مقام اطمینان به نبوّت محمّد و اهل بیت او رسیدی، بازگرد به سوی پروردگارت درحالی که راضی هستی به مقام ولایت، و مرضی هستی به درجات و پاداشها؛ پس داخل شو در زمره بندگان من یعنی محمّد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت من. و در آن حال هیچ چیز برای او محبوب تر از آن نیست که روحش آزاد شود و از بدن خارج گردیده و به آن ندا کننده پیوندد.»

۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۸:

«داستانی را حضرت سیدنا الاعظم و استادنا الاکرم علامه طباطبایی نقل می فرمودند که بسیار شایان توجه است. فرمودند:

«در کربلا واعظی بود به نام سیّد جواد از اهل

کربلا و لذا او را سیّد جواد کربلایی می گفتند. او

ساکن کربلا بود، ولی در ایّام محرّم و عزا می رفت در

اطراف، در نواحی و قصبات دور دست تبلیغ

می کرد: نماز جماعت می خواند، روضه می خواند و

مسئله می‌گفت، و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.
یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها
سنّی مذهب بودند، و در آنجا برخورد کرد با
پیرمردی محاسن سفید و نورانی؛ و چون دید سنّی
است، از در صحبت و مذاکره وارد شد. دید الآن
نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند؛ چون این مرد
ساده‌لوح و پاک‌دل چنان قلبش از محبت افرادی که
غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که
آمادگی ندارد، و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس
داشته باشد.

تا در یک روز که با آن پیرمرد تکلم می‌نمود از او
پرسید: "شیخ شما کیست؟" شیخ در نزد مردم عادی
عرب، بزرگ و رئیس قبیله را گویند؛ و سید جواد
می‌خواست با این سؤال کم‌کم راه مذاکره را با او باز
کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه
نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: "شیخ ما یک مرد
قدرتمندی است که چندین خوان ضیافت دارد؛
چقدر گوسفند دارد؛ چقدر شتر دارد؛ چهار هزار نفر

تیرانداز دارد؛ چقدر عشیره و قبیله دارد.

سید جواد گفت: ”به‌به از شیخ شما! چقدر مرد

متمکن و قدرتمندی است!“

بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد

و گفت: ”شیخ شما کیست؟“

گفت: ”شیخ ما یک آقای است که هر کس هر

حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند؛ اگر در مشرق

عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم

باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی

برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی،

فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.“

پیرمرد گفت: ”به‌به، عجب شیخی است! شیخ

خوب است این‌طور باشد! اسمش چیست؟“ سید

جواد گفت: ”شیخ علی.“

دیگر در این‌باره سخنی به میان نرفت. مجلس

متفرّق شد و از هم جدا شدند و سید جواد [ادامه در

صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] هم به کربلا آمد؛ اما آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود. تا پس از مدّت زمانی که سید جواد به آن قریه آمد، با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند، و با خود می گفت: ما در آن روز سنگ زیربنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می کنیم؛ ما در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می کنیم و پیرمرد روشندل را به مقام مقدّس ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام رهبری می نمایم.

چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است. خیلی متأثر شد؛ با خود گفت: عجب پیرمردی! ما در او دل بسته بودیم که او را به ولایت آشنا کنیم. حیف، از دنیا رفت بدون ولایت! ما می خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم؛ چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست؛ إلقاءات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است.

بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدت متأثر شدم. به دیدن فرزندانم رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او برید. فرزندانم مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا، ما در این پیرمرد امید داشتیم! چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشییع نزدیک بود؛ افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت! از سر تربت پیرمرد بازگشتیم و با فرزندان به منزل پیرمرد آمدیم.

من شب را در همان جا استراحت کردم. چون خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم دری است. وارد شدم، دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنی نیز در مقابل آنهاست. پس از ورود، سلام کردم و احوال‌پرسی کردم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد. من از پیرمرد پرسیدم: ”اینجا کجاست؟“

گفت: ”اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من

است؛ و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به
من و قیامت من است.

گفتم: ”چرا در آن باغ نرفتی؟“

گفت: ”هنوز موقعش نرسیده است؛ اوّل باید این

دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت.“

گفتم: ”چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی؟“

گفت: ”این دو نفر معلّم من هستند. این دو، دو

فرشته آسمانی‌اند؛ آمده‌اند مرا تعلیم ولایت کنند،

وقتی ولایتم کامل شد می‌روم. آقا سیّد جواد! گفתי

و نگفתי (یعنی گفתי که شیخ ما که اگر از مشرق یا

مغرب عالم او را صدا زنند، جواب می‌دهد و به فریاد

می‌رسد، اسمش شیخ علی است؛ اما نگفתי این شیخ

علی، علی بن ابی طالب است.) به خدا قسم همین که

صدا زدم: شیخ علی به فریادم رس، همین جا حاضر

شد.“

گفتم: ”داستان چیست؟“

گفت: ”چون من از دنیا رفتم، مرا آوردند در قبر

گذارند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من

سؤال کردند: مَنْ رَبِّكَ وَ مَنْ نَبِيِّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ؟ من

دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هرچه می‌خواستم پاسخ دهم، به زبانم چیزی نمی‌آمد؛ با آنکه من اهل اسلامم، هرچه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی‌شد. نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطة غلبه و سیطره خود درآورده و عذاب کنند. من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنی؛ و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده‌ام.

ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند، اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر می‌شود و رفع گرفتاری از او می‌کند. من صدا زدم: ای شیخ علی به فریادم رس! فوراً علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند اینجا، و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید! معاند نیست، او از دشمنان ما نیست، این طور تربیت شده؛ عقایدش کامل نیست، چون سعه نداشته است.

حضرت آن دو ملک را ردّ کردند و دستور دادند

روضه و داع امیرالمؤمنین علیه السلام

ختم سخن با روضه مناسب،^۱ و احیاء و

دو فرشته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند. این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و مرا تعلیم عقاید می‌کنند. وقتی عقاید من صحیح شد، من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد آن باغ گردم.“

این خواب که جهاتی را از دستگیری و عفو از مستضعفین و تکامل برزخی و جهات بسیار دیگر را می‌رساند، دلالت بر سؤال از عقاید در عالم قبر نیز دارد. این خواب، نظیر خواب‌های دیگری که ما در این مباحث بیان می‌کنیم، از وقایع مسلم‌الوقوع همین عصر ماست.»

۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۸۷:

«در روایات کثیری وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین شخص محتضر در سكرات موت حاضر می‌شوند، و اگر مؤمن و دارای ولایت باشد، او را با خود به بهشت می‌برند.

ای که گفتی فَمَنْ يَمُتْ يَرِنِي ** جان فدای

کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من ** مُردمی تا

بینمی رویت

امیرالمؤمنین با چشم ملکوتی و گوش ملکوتی و دل ملکوتی انسان تماس می‌گیرند و او را با خود به ملاء اعلی می‌برند. به‌به از این ملاقات و زیارت برای مؤمن! حقاً چقدر شادی آفرین است.

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین

۱...

**** اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم**

[ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

ز تاب آتش دوری، شدم غرق عرق چون گل

**** بیار ای باد شبگیری، نسیمی زان عرق چینم**

اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم

اوست **** حرامم باد اگر من جان به جای دوست**

بگزینم

**** صباح الخیر زد بلبل، کجایی ساقیا برخیز**

که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم

آری، بر سر بالین خود امیرالمؤمنین هم در وقت مرگ، ارواح طیبه آمدند و آن حضرت را دعوت به ارتحال نمودند. مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - از بعضی از کتب قدیمه در ضمن روایت طویلی که در باب شهادت آن حضرت بیان می کند می فرماید:

ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً وَأَفَاقَ وَقَالَ: "هَذَا رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمِّي حَمَزَةٌ وَأَخِي جَعْفَرٌ وَ

أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُلُّهُمْ

يَقُولُونَ: عَجَّلْ قُدُومَكَ عَلَيْنَا، فَاِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ!"

مجلس روز بیست و یکم: جایگاه عدالت در اسلام

ثُمَّ أَدَارَ عَيْنَيْهِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ وَقَالَ: «أَسْتَوِدِعُكُمْ اللَّهَ جَمِيعًا، سَدَّدَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا، حَفِظَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا! خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ خَلِيفَةً!» ثُمَّ قَالَ: «وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَبِّي!» ثُمَّ قَالَ: ﴿لِمِثْلَ هَذَا فَلْيَعْمَلْ أَلْعَمَلُونَ﴾*، ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾**.

و عَرِقَ جَبِينَهُ وَهُوَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا؛ وَ مَا زَالَ يَذْكُرُ

اللَّهَ كَثِيرًا وَ يَتَشَهَّدُ الشَّهَادَتَيْنِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَ غَمَضَ عَيْنَيْهِ وَ مَدَّ رِجْلَيْهِ وَ يَدَيْهِ وَ قَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.» ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

امیرالمؤمنین علیه السلام بی هوش شد؛ چون به هوش آمد فرمود: «اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عمویم حمزه و برادرم جعفر طیار و اصحاب رسول خدا همه حاضرند، و همه می گویند: بشتاب به سوی ما؛ ما مشتاق زیارت و دیدار تو هستیم!» و سپس با اهل بیت و فرزندان خود خداحافظی نموده و بر فرشتگان آسمانی سلام نمود. و پیشانیش در عرق نشست، و دائماً ذکر خدا بر زبان داشت، و تشهد به شهادتین داده و از دنیا رحلت نمود.»

* سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

** سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةُ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ

﴿اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَّالْاِحْسٰنِ وَّایْتٰی ذِی الْقُرْبٰی وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَّالْمُنْكَرِ وَّالْبَغٰی یَعْظُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ﴾^۱.

توقف سعادت دارین بر عدالت در همه امور

عدالت یعنی «وضعُ الشَّیْءِ فِی مَوْضِعِهِ»؛ لذا

می‌توان گفت که عدالت تنها منحصر به حاکم و

سلطان یا در خصوص قضاوت نیست، بلکه در هر چیز

و نسبت به هر کس، در هر امری عدالت مصداق دارد.

عدالت در قانون یعنی از آن حدّ مقرر قدمی جلوتر یا

عقب‌تر نگذارد و خود را از افراط و تفریط مصون

دارد.

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹:

«حَقًّا خَدَاوَنَد شَمَا رَا بَه عَدَلٍ وَّ اِحْسَانٍ وَّ رَسِیْدَکِی وَّ اِنْفَاقٍ بَه زَدِیْکَانَ اَمْرٍ مِی‌کُنَد، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‌نماید؛ و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه متذکر گردید.»

دین اسلام بر اساس عدالت است؛ زیرا که
برای تکامل سعادت دارین آمده و نظام دنیا که
بالتیجه مولد راحتی و کامیابی اخروی است، بدون
عدالت منهدم می‌گردد.

جایگاه عدالت در کلام امیرالمؤمنین علیه

السّلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

«العالمُ حَديقَةُ سِياجِها السَّريعَةُ؛ و السَّريعَةُ

سُلطانٌ تَجِبُ لَهُ الطَّاعَةُ؛ و الطَّاعَةُ سِياسَةُ يَقومُ بِها

المُلِكُ؛ و المُلِكُ نِظامٌ يَعضُدُهُ الجِيشُ؛ و الجِيشُ أَعوانٌ

يَکفُلُهُمُ المالُ؛ و المالُ رِزقٌ تَجمَعُهُ الرِّعيَّةُ؛ و الرِّعيَّةُ سَوادٌ

يَسْتَعِبِدُهُمُ العَدْلُ؛ و العَدْلُ أساسٌ بِه قِوامُ العالَمِ؛

فِبالعَدْلِ قِوامُ العالَمِ، فِبالعَدْلِ قِوامُ العالَمِ، فِبالعَدْلِ قِوامُ

العالمِ.»

برقراری عدالت در حکومت فاضله، مبتنی بر

لگدمال نمودن هوای اماره

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۸۳ با قدری اختلاف؛ مطلع انوار، ج ۱، ص ۹۸؛
ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۱۵۰:

«مرحوم پدر ما - رحمة الله عليه - در ابتدا طلبگی حقیر روزی به من گفتند:
”سید محمدحسین، بیا این جملات را بنویس و حفظ کن!“ من نوشتم و
حفظ کردم. جملات این است: ...

”عالم حکم یک باغ و بستانی را دارد که دیوار این باغ شریعت است
(شریعت، دیوار حافظ این عالم است)؛ و شریعت سلطانی است (یعنی
قدرت و قوتی است) که واجب است از او اطاعت کنند؛ و اطاعت، روش و
دستوری است که به واسطه آن ملک و حکومت و ولایت برپا و برقرار
می شود؛ ملک و ولایت، نظامی است که جیش و لشکر، آن را کمک می کنند؛
جیش عبارت است از جمعیتی که با یکدیگر همکاری و همیاری نموده، و
آنها را مال کفالت می کند؛ مال، روزی و رزقی است که رعیت آن را گرد
می آورند؛ رعیت توده و عامه مردم هستند که داد و عدالت آنها را به
فرمان برداری و اطاعت درمی آورد؛ عدل، اساسی است که به واسطه آن قوام
عالم است؛ پس به عدل قوام عالم است، به عدل قوام عالم است، به عدل
قوام عالم است.“

عمران و آبادی هر کشور بر پایه‌های عدالت است. حاکم و سلطان باید در نظرش فقیر و غنی، و ضعیف و قوی، و عزیز و ذلیل یکسان باشد؛ حق مظلوم را از ظالم گرفته و به وی برساند. و البته چنین حاکم و سلطانی باید کسی باشد که هوای اماره خود را لگدمال نموده و مطیع قانون الهی باشد. این را حکومت فاضله گویند مثل زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام.

در میان تمام سلاطین جهان، از آدم تا به حال، این زمین چون امیرالمؤمنین سلطانی به خود ندیده، و آسمان بر او سایه نیفکنده است. آن کسی که بر میلیون‌ها بشر حکمروایی دارد و درعین [حال] سهمیه خود را از بیت‌المال به اندازه یک مرد

معمولی برمی دارد، آن کسی که غریبه و خودی را در برابر قانون یکسان می بیند، جز علی نیست.

امیرالمؤمنین فرمود: «به خدا قسم اگر دنیا را به من دهند و بگویند پر کاهی را از دهان موری خارج کن، نمی کنم.»^۱

داستان ورود طلحه و زبیر خدمت امیرالمؤمنین و تعویض چراغ توسط امام حسن علیهما السلام

داستان ورود طلحه و زبیر خدمت حضرت، و حساب نمودن حضرت بیت المال را، و تعویض

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶. امام شناسی، ج ۷، ص ۴۰:

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيَتْ اَلْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيْرَةٍ، مَا فَعَلْتُ! وَاِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لِاَهْوَنَ مِنْ وِرْقَةٍ فِيْ فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَّلِنَعِيْمٍ يَفْنٰى وَّلذَّةٍ لَا تَبْقٰى!؟»

”سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در محاذات آنهاست تا کهکشانهای آسمانها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا را بجای بیاورم درباره مورچه ای، بدین طریق که پوست دانه جوی را از او بگیرم، نخواهم کرد! و این دنیای شما در نزد من از یک دانه برگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آن است، پست تر و بی ارزش تر است. علی را چه کار با نعمتی که فانی می شود و لذتی که پایدار نمی ماند؟!“

چراغ توسط امام حسن.^۱

بیان تمام جهات سیاست و عدالت، در نامه

امیرالمؤمنین به مالک اشتر

تمام حکمروایان باید علی را سرمشق

حکومت خود قرار دهند. در خطبه‌ای که به

مالک اشتر والی مصر می‌نویسد، تمام جهات سیاست

و عدالت را گردآورده است:

۱. احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۳۹؛ المناقب المرتضویة للكشفي الحنفی، ص ۳۶۵:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ دَخَلَ لَيْلَةً فِي بَيْتِ الْمَالِ يَكْتُبُ قِسْمَةَ الْأَمْوَالِ؛ فَوَرَدَ عَلَيْهِ طَلْحَةُ وَ زُبَيْرٌ. فَأُطْفِئَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّرَاجَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ أَمَرَ بِأَحْضَارِ سِرَاجِ آخَرَ مِنْ بَيْتِهِ. فَسَأَلَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «كَانَ زَيْتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ لَا يَنْبَغِي أَنْ نُصَاحِبَكُمْ فِي ضَوْئِهِ.»

ترجمه: «مولا صالح کشفی حنفی گوید: شبی امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای نوشتن تقسیم اموال به محل بیت‌المال رفت که طلحه و زبیر بر آن حضرت وارد شدند. امام علیه السلام چراغی را که در برابرش روشن بود، خاموش کرد و امر فرمود تا چراغ دیگری از خانه‌اش بیاورند. آن دو از علت این کار پرسیدند؛ فرمود: «روغن آن از بیت‌المال تهیه شده بود، و سزاوار نبود که در نور آن با شما صحبت کنم و به کار شخصی شما پردازم!»» (محقق)

«ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ
 جَرَتْ عَلَيْهَا دُورٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَجَوْرِ؛ وَأَنَّ النَّاسَ
 يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ
 الْوَلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ. وَإِنَّمَا
 يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ هُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ؛
 فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ.
 فَاْمَلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ؛ فَإِنَّ الشُّحَّ
 بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ. وَأَشْعِرْ
 قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا
 تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ:
 إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ
 الزَّلْلُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ] وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ
 وَالْخَطَأِ.»

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۸۲. ترجمه:

«پس بدان ای مالک! به درستی که من تو را به بلادی فرستادم که پیش از تو
 دولت‌های عادل و ستمگری در آنها حرکت می‌کردند؛ و تحقیقاً که مردم به
 امور و کارهای تو همان‌گونه نظر می‌کنند که تو به کارهای والیان پیش از
 خود نظر می‌کردی، و درباره‌ی تو همان را می‌گویند که تو درباره‌ی آنان
 می‌گفتی. و همانا افراد صالح و شایسته را به واسطه‌ی ذکر خیری که خداوند
 بر زبان بندگانش جاری می‌سازد، می‌توان شناخت؛ بنابراین باید بهترین
 ذخیره و اندوخته‌ها در نزد تو ذخیره‌ی عمل صالح باشد. پس بر هوی و میل
 نفسانی خود مسلط باش و به نفس خویش از آنچه بر تو حلال نیست بخل

چند حکایت از عدل: ۱

۲...

بورز؛ زیرا بخل ورزیدن و دریغ کردن به نفس خویشتن، رعایت انصاف با او است در آنچه که محبوب یا مکروه انسان است. و قلب خود را به رحمت و محبت برای رعیت و لطف در حق آنان شاعر گردان، و نسبت به ایشان چون حیوان درنده صیاد مباش که خوردن آنها را غنیمت شمرد؛ زیرا که آنان دو صنف و گروه هستند: یا با تو در دین برادرند، و یا در خلقت نظیر و مانند تو هستند که خطا و لغزش از آنها پیشی گرفته و علت‌هایی بر آنان عارض گشته و در نتیجه، آن خطا عمداً یا به‌طور اشتباه در دستشان قرار گرفته و مرتکب کار خلافی شده‌اند.» (محقق)

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۵۲، تعلیقه:

«شیخ الملة و الدین، شیخ بهاء الدین عاملی، در کشکول از طبع سنگی، جلد ۴، صفحه ۳۸۹؛ و از [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] طبع محرّف مصر، دار إحياء الكتب العربيّة، تحقیق طاهر احمد الزاوی، ج ۲، جزء ۳، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴ گوید:

سوده بنت عماره همدانیّه بر معاویه پس از موت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام وارد شد. معاویه شروع کرد به سرزنش و بدگویی از او که در ایام صفین لشگر حضرت را بر علیه او تحریض می‌کرده است و سخن بدانجا کشید که به او گفت: «چه حاجت داری؟!»

سوده گفت: «خداوند تو را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد درباره امر ما و آنچه که بر تو واجب کرده است از حق ما! پیوسته از ناحیه تو کسی بر ما گماشته می‌شود که به علو و مکانت تو تکیه زده، بر ما جفا می‌کند؛ و به سلطنت و قدرت تو اعتماد کرده، ما را همچون سنبل درو می‌نماید و مانند بوتۀ دانه اسپند لگدمال می‌کند؛ مصائب و سختی‌های ناهموار و غیر قابل تحمل بر ما فرود می‌آورد و ما را در کام مرگ می‌نهد. و اینک بسر بن اُرطاة بر ما وارد شد، مردان ما را کشت و اموالمان را مصادره نمود. و اگر اطاعت تو و بیعت با تو را بر گردن نهاده بودیم، عزت و قوه دفاعیه ما کفایت او را می‌نمود! اگر او را معزول نمودی، سپاست می‌گزاریم و گرنه سر از طغیان و سرکشی

با تو برمی‌افزایم.

معاویه به وی گفت: «إِيَّايَ تُهَدِّدِينَ بِقَوْمِكِ! لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَكَ عَلَى قَبْرِ اشُّوسَ فَأَرَدَكِ إِلَيْهِ فَيَنْفَذَ فِيكَ حُكْمَهُ؛ تو مرا با اتکاء خویشاوندان و اقوامت تهدید می‌کنی؟! من قصد کردم تو را بر جهاز شتر سرکش بنشانم و به نزد بُسر گسیل دارم تا او حکمش را راجع به تو انفاذ کند!»

سوده ساعتی سر به زیر افکند و پس از آن گفت:

«صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّنَهَا ** قَبْرٌ فَأَصْبَحَ

فِيهِ الْعِزُّ مَدْفُونًا

قَدْ حَالَفَ الْحَقَّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا ** فَصَارَ بِالْحَقِّ

و الْإِيمَانَ مَقْرُونًا

درود و سلام خداوند باد بر پیکری که او را قبری در بر گرفته است که عزت و شرف در آن قبر مدفون گردیده است. او هم سوگند با حق بود و به جای حق ابداً بدلی را جستجو نمی‌کرد، و لهذا او قرین با حق و قرین با ایمان بود.

معاویه گفت: «کیست آن کس، ای سوده؟!»

سوده گفت: «قسم به خدا او امیرالمؤمنین، علی

بن ابی طالب علیه السلام است! قسم به خدا من

دربارهٔ مردی که او را به اخذ صدقات ما گماشته بود،

به نزد او رفتم؛ آن مرد بر ما ستم داشته بود. وقتی من

به نزد علی رسیدم، مصادف بود با حال قیام که نماز

بخواند. همین که مرا دید دست از نمازش برداشت و

با مرافت و رأفت و عطوفت رو به من نمود و گفت:

آیا حاجتی داری؟! گفتم: آری! و خبر آن مرد متولی

صدقات را به او دادم. علی گریست و گفت: اللَّهُمَّ

أنتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمُ، أَنِّي لَمْ أَمُرْهُمْ [ادامه در

صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَ لَا بَتْرِكِ حَقِّكَ؛ بار خدایا! تو گواهی بر من و بر ایشان که من آنها را امر نکرده‌ام به ستم بر خلایقت و نه به واگذاردن حَقِّت! سپس قطعه پوستی بیرون آورد و در آن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ
جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَافْؤَادًا لِّكُلِّ
وَأَلِّمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ
وَلَا تُفْسِدُوا فِي أَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ *

”به نام الله که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می‌باشد. تحقیقاً به سوی شما از جانب پروردگارتان حجّت و بیّنه آمده است؛ بنابراین واجب است بر شما که ترازو و پیمانۀ را به‌طور وافی و تمام بدهید، و بر مردمان در چیزهایی که دارند حیف و میل ننمایید، و در روی زمین پس از اصلاحش فساد مکنید؛ آن برای شما اختیار و انتخاب شده است اگر ایمان آورده‌اید!“

وقتی مکتوب مرا خواندی، آن اموالی که از ناحیه
ما نزد توست محفوظ بدار، تا آنکه به نزد تو آید
کسی که آن را از تو قبض نماید. و السلام.

در این حال رقعہ را به من داد. قسم به خدا آن رقعہ را در میان گل مہر نکرد
و آن را نبست و نیچید. من رقعہ را آوردم و به صاحبش رسانیدم. آن مرد
به مجرد قرائت نامہ معزول شد و از میان ما رفت.

معاویہ گفت: "آنچه سودہ تقاضا دارد برای او بنویسید تا برآورده گردد، و
وی را به شہر خودش بدون شکایت عودت دهید."

نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های حضرت علامہ طهرانی قدس
سرہ، ص ۵۸۱:

«داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیہ السلام شاهد صدقی بر عدالت‌ورزی و
إعراض آن حضرت از دنیا است. در ہمہ تواریخ داستان عقیل و
امیرالمؤمنین علیہ السلام مشہور است؛ خودش در نہج البلاغہ می‌فرماید:

والله لأن أبيتَ على حَسَكِ السَّعدانِ مُسَهِّدًا و أجرًا

في الأغلالِ مُصَفِّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللهَ و

رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ و غاصبًا لِشَيْءٍ

مِنَ الْحُطَامِ! و كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى

قُفُولُهَا و يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟!!

می‌فرماید: "قسم به خدا! سوگند که اگر من شب را روی خارهای نوک‌تیز
به صبح بیاورم (شب تا به صبح بدنم روی خارهای سعادان باشد؛ آن
خارهای نوک‌تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله در
بیاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول
را ملاقات کنم درحالتی که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم؛
یا بعضی از امتعۀ دنیا را غصب کرده باشم و به جور برده باشم. من چگونه
به کسی ظلم کنم، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پارگی می‌رود و
درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!!"

والله لقد رأيتُ عقيلًا و قد أملقَ حتَّى استماحنى

مِنْ بُرُكْمِ صَاعًا وَ رَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غُبْرَ
الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَّتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ!

”قسم به خدا! عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بچه‌های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کأنه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‌خواست.“

وَ عَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا،

فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أُبِيعُهُ دِينِي وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ
مُفَارِقًا طَرِيقَتِي.

”نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم؛ استماع می‌کردم. از این استماع و گوش دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‌ها یک من به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفت او بروم.“

فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةَ ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ

بِهَا؛ فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ

مِنْ مَيْسَمِهَا. فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ! أَمْ تَتَنُّ

مِنْ حَدِيدَةِ أَحْمَاهَا إِنْسَانَهَا لِلْعِبَةِ، وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ

سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ؟! أَمْ تَتَنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتَنُّ مِنْ

لَظِي؟!!

”من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل برادرم چسباندم؛ یک مرتبه صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق شود و بسوزد. گفتم: ای مادر بر تو بگرید! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن وقت مرا دعوت می‌کنی به

حکایت آتش نمودن تنور بیوه‌زن، به دست

مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

حکایت آتش نمودن تنور بیوه‌زن.^۱

۲...

آن آتش قیامت که جبارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت ناله نکنم؟!»**

*سوره أعراف (۷) آیه ۸۵.

**نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۶.

۱. المناقب، ج ۲، ص ۱۱۵. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۲:

«نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى امْرَأَةٍ عَلَى كَتِفِهَا قِرْبَةً مَاءً، فَأَخَذَ مِنْهَا

الْقِرْبَةَ فَحَمَلَهَا إِلَى مَوْضِعِهَا وَ سَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا.

فَقَالَتْ: «بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَاحِبِي إِلَى بَعْضِ

الثُّغُورِ فُقُتِلَ، وَ تَرَكَ عَلِيُّ صَبِيانًا يَتَامَى، وَ لَيْسَ عِنْدِي

شَيْءٌ؛ فَقَدَ أَلْجَأْتِنِي الضَّرُورَةُ إِلَى خِدْمَةِ النَّاسِ.»

[ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فأنصرفَ و بات ليلتهُ

قلقا، فلما أصبحَ حملَ زنبيلًا فيه طعامٌ؛ فقال بعضهم:

«أعطني أحمله عنك!» فقال: «من يحملُ وزري عني

يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!

فَأَتَى وَ قَرَعَ الْبَابَ فَقَالَتْ: "مَنْ هَذَا؟"

قَالَ: "أَنَا ذَلِكَ الْعَبْدُ الَّذِي حَمَلَ مَعَكَ الْقِرْبَةَ؛

فافتحى فان معى شيئاً للصبيان!"

فَقَالَتْ: "رَضِيََ اللهُ عَنْكَ، وَ حَكَمَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَلِيٍّ

بنِ أَبِي طَالِبٍ!"

فَدَخَلَ وَ قَالَ: "إِنِّي أَحْبَبْتُ اكْتِسَابَ الثَّوَابِ؛

فَاخْتَارِي بَيْنَ أَنْ تَعْجِنِينَ وَ تَخْبِزِينَ، وَ بَيْنَ أَنْ تُعَلِّينَ

الصَّبِيَانَ لِأَخْبِزَ أَنَا!"

فَقَالَتْ: "أَنَا بِالْخَبْزِ أَبْصَرُ وَ عَلَيْهِ أَقْدَرُ، وَ لَكِنِ

شَأْنُكَ وَ الصَّبِيَانَ، فَعَلَّلَهُمْ حَتَّى أَفْرُغَ مِنَ الْخَبْزِ!"

فَعَمَدَتْ إِلَى الدَّقِيقِ فَعَجَّنَتْهُ، وَ عَمَدَ عَلِيٌّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّحْمِ فَطَبَخَهُ وَ جَعَلَ يُلْقِمُ الصَّبِيَانَ

مِنَ اللَّحْمِ وَ التَّمْرِ وَ غَيْرِهِ. فَكَلَّمَا نَاوَلَ الصَّبِيَانَ مِنْ

ذَلِكَ شَيْئًا قَالَ لَهُ: "يَا بُنَيَّ، اجْعَلْ عَلِيٌّ بنَ أَبِي طَالِبٍ

فِي حِلٍّ مِمَّا مَرَّ فِي أَمْرِكَ!"

فَلَمَّا اخْتَمَرَ الْعَجِينُ قَالَتْ: "يَا عَبْدَ اللهِ، سُجِرَ

التَّنُورُ!" فَبَادَرَ لِسَجْرِهِ فَلَمَّا أَشْعَلَهُ وَ لَفَحَ فِي وَجْهِهِ

جَعَلَ يَقُولُ: "ذُقْ يَا عَلِيُّ! هَذَا جَزَاءُ مَنْ ضَيَّعَ الْأَرَامِلَ

وَالْيَتَامَى!"

فَرَأَتْهُ امْرَأَةٌ تَعْرِفُهُ فَقَالَتْ: "وَيْحَكَ! هَذَا

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ!"

قَالَ: فَبَادَرَتْ الْمَرْأَةُ وَهِيَ تَقُولُ: "وَاحْيَا مِنْكَ

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!" فَقَالَ: "بَلْ وَاحْيَا مِنْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ

فِيمَا قَصَّرْتُ فِي أَمْرِكَ!"

ترجمه: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنی را دید که مشکی آب بر دوش خود می کشید. مشک را از آن زن گرفت و تا جایی که او می خواست برد و (در مسیر) از حال و وضعیتش سؤال فرمود. او گفت: "علی بن ابی طالب همسرم را به یکی از مرزها فرستاد و او کشته شد، و علی برای من چند طفل یتیم بجا گذاشت، و من برای اداره امور آنان چیزی ندارم؛ فلذا ضرورت و احتیاج مرا به انجام کار برای مردم ناچار ساخته است."

امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و تمام شب خود را با اضطراب و دغدغه خاطر نسبت به این مسئله گذراند؛ پس صبح که شد، با خود زنبیلی از طعام برداشت (تا برای آنها ببرد). در راه بعضی از اصحاب از حضرت خواستند که بردن زنبیل را بر عهده آنها گذارد که در جواب فرمود: "در روز قیامت چه کسی می خواهد بار سنگین مرا حمل کند؟!"

در این هنگام به سوی خانه آن زن رفت و در زد.

زن پرسید: "کیست که در می زند؟"

فرمود: "من همان بنده ای هستم که همراه تو مشک آب را بر دوش کشیدم؛

پس در را باز کن که چیزی برای کودکان با خود آورده ام!"

آن زن گفت: "خداوند از تو راضی و خشنود باشد، و میان من و علی بن

ابی طالب داوری کند!"

پس حضرت داخل شد و فرمود: "من دوست دارم که به ثواب و پاداشی

برسم؛ یا تو آرد را خمیر کن و نان بپز و من بچه ها را سرگرم کنم، و یا من

نان بپزم و تو کودکان را به بازی مشغول کن!"

زن گفت: "من بر پختن نان بیناتر و تواناتر؛ این تو و آن کودکان، آنان را

سرگرم کن تا من از پختن نان فارغ شوم!"

بحثی پیرامون «المُلکَ یَبْقَى مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَبْقَى

مَعَ الظُّلْمِ» (ت)

بیان: «... فَإِنَّ الْمُلْكَ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى

مَعَ الظُّلْمِ.»

پس آن زن به خمیر کردن آرد پرداخت و علی علیه السّلام به پختن گوشت مشغول شد، و با دست مبارکش لقمه‌هایی از گوشت و خرما و غیر آن را به کودکان می‌خورانید. هر وقت کودکان چیزی از آن می‌خوردند، می‌فرمود: "ای نور دیده، پسرک من! از آنچه در کار تو گذشته است علی بن ابی طالب را حلال کن!"

هنگامی که آرد خمیر شد، زن گفت: "ای بنده خدا، تنور را آتش کن!" پس حضرت به روشن کردن تنور مبادرت نمود؛ هنگامی که تنور شعله‌ور شد و حرارت به صورت مبارکش رسید، می‌فرمود: ای علی بچش! این است جزای کسی که حقّ بیوه‌زنان و یتیمان را ضایع گرداند!

پس ناگاه زن دیگری که حضرت را می‌شناخت حضرت را دید و به آن زن گفت: "وای بر تو، این امیرالمؤمنین است!" آن زن به جانب حضرت شتافت و پی‌درپی می‌گفت: "وای از حیا و شرمندگی من از تو ای امیر مؤمنان!" حضرت در پاسخ او فرمود: "بلکه وای از شرمندگی من از تو ای کنیز خدا، به جهت کوتاهی و تقصیری که در امور تو داشتم!" (محقق)

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۰۹:

«عَلَامَةُ حَلِّي - قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ - رَوَيْتِي رَانَ نَقْلٍ مِي كُنْدَ كِه:

”قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ لَا

يُقَدِّسُ أُمَّةً لَيْسَ فِيهِمْ مَنْ يَأْخُذُ لِلضَّعِيفِ حَقَّهُ!“

”خداوند تقدیس نمی‌کند (مقدّس نمی‌شمارد، پاک و منزّه نمی‌کند، رشد و طهارت و پاکی نمی‌دهد) آن جماعتی را که نبوده باشد در میان آنها کسی که حقّ ضعیف را بستاند.“

زیرا قدس به معنای طهارت و نزاهت و نزاکت است: لَا يُقَدِّسُ أَى لَا يُنَزِّهُ،

لَا يُطَهَّرُ.

در یک زندگی اجتماعی باید افرادی باشند که حقّ مظلومان و مستضعفان را از ظالم گرفته، [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نگذارند پایمال شود؛ این امت، امت مقدّس و مطهّر و پاکیزه‌ای خواهد بود. اما اگر اجتماعی فاقد این خصوصیت بوده و ضعفاء به حقّ خود نرسند، آن اجتماع دچار هرج و مرج خواهد شد؛ و برای احقاق حقوق و رسیدگی به مستمندان و جلوگیری از اغتشاش، والی برّ و صالح، و در صورت عدم، والی فاجر و فاسق لازم خواهد بود.

و اینکه گفته‌اند: حق گرفتنی است نه دادنی، کلام صحیحی نیست. جماعتی که بر اساس تقوا و عدالت و طهارت زندگی می‌کنند، دنبال می‌کنند که صاحب حق را پیدا کنند و حق را به او بسپارند. جماعتی که در سایهٔ انسانیت زندگی می‌کنند، ضعیف با شمشیر به دنبال حقّش نمی‌رود، بلکه قوی می‌آید التماس می‌کند و از ضعیف تقاضا می‌کند که: بیا حقّت را از من بگیر! بلی، در آن جامعه‌ای که ایمان و اسلام و حقیقت و شهادت حکمفرماست، هر کس به حق خود می‌رسد؛ و این جامعه باید جامعهٔ انسانیت و اصالت باشد. و بالأخره روزی خواهد آمد که حکومت عدل در همهٔ نقاط دنیا گسترده می‌شود؛ یعنی به اینجا می‌رسد که برای گرفتن حق، انسان احتیاج به زور و شمشیر نداشته و حقّ هر ضعیفی به او خواهد رسید. و لذا در روایت مرسله پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ.*

”ریاست و سلطنت و ملک و حکومت و

مملکت‌داری، با کفر پایدار می‌ماند، ولی با ظلم

پایدار نمی‌ماند.“

زیرا شخص کافر که در مملکتی بر افراد کافر مسلط است، می‌خواهد بر همان اساس عدالت مردم را حرکت دهد؛ اما اگر سرکرده و رئیس، ظلم و ستم کند، به رعیت ستم می‌شود و به حقّ ضعیف رسیدگی نمی‌شود، و افرادی که در آنجا زندگی می‌کنند نمی‌توانند به حقّ خودشان برسند. افراد

ضعیفی که بخواهند به حق برسند، نمی‌توانند به آسانی بدان دسترسی پیدا کنند؛ بلکه دچار دغدغه و وسوسه و گرفتگی می‌شوند. گرفتن حق برای آنها موجب زحمت می‌شود و شکایت به سوی حاکم برای آنها ایجاد زحمت می‌کند و کسی به حرف آنها رسیدگی نمی‌کند. بسیاری از حق خود می‌گذرند؛ چون می‌بینند نمی‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند، و محکمه حاکم هم باعث تعطیل امور است، و به اندازه‌ای خسته می‌شوند تا اینکه بالأخره از آن حق صرف‌نظر می‌کنند. در این صورت این جماعت روی خوش نخواهند دید.

* آنچه در ذهن خلجان می‌کرد آن بود که این روایت از روایات مشهوره و معروفه و مضبوطه در کتب حدیث و مجامیع اخبار است؛ ولی پس از فحص، به غیر از کتاب نصیحة الملوک محمد غزالی و مرصاد العباد نجم‌الدین رازی، در کتابی یافت نشد. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] توضیح آنکه: بدواً به المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی مراجعه شد، آنجا یافت نشد؛ پس از آن به جامع الصغیر سیوطی و کنوز الحقائق مناوی که درباره احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است مراجعه شد، در آنجا هم نبود؛ سپس به مروج الذهب از طبع ثانی سنه ۱۳۶۷ هجری قمری، ج ۲، از ص ۲۹۹ تا ۳۰۳ که بعضی از کلمات قصار حضرت را آورده است و می‌گوید: این کلمات اختصاص به حضرت دارد و احدی از افراد بشر قبلاً به آن لب نگشوده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و حتی به نهج الفصاحة أبو القاسم پاینده که ۳۲۲۷ کلمه، و به وهج الفصاحة علاء الدین اعلمی که ۳۲۲۳ کلمه را به رسول خدا منسوب داشته و بدون سند ذکر کرده‌اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و چون احتمال می‌رفت که: از امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، به نهج البلاغه باب خطب و رسائل و حکم آن حضرت مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به آخرین مجلد از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید که در پایان شرح خود، هزار کلمه از کلمات قصار حضرت را ذکر کرده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به شرح غرر و دُرر آمدی، و شرح صد کلمه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که جاحظ انتخاب نموده و کمال‌الدین میثم بحرانی و عبدالوهاب و رشید وطواط شرح کرده‌اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب مناسب کتاب إحياء العلوم مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب جهاد

با نفس و امر به معروف و نهی از منکر وسائل الشیعة و مستدرک الوسائل که قسمت معظمی از کتاب را تشکیل می‌دهند و احتمال می‌رفت به مناسبت بیان صفات نفسانیّه و عدل و ظلم و غیرهما در آنجا آمده باشد مراجعه شد، آنجا هم یافت نشد؛ در سفینه البحار محدث قمی در باب ظلم نیز نبود؛ اما چون به خود بحار الأنوار مجلسی از طبع کمپانی، ج ۱۵، کتاب عشرت، ص ۲۰۸، و از طبع حروفی مطبوعه حیدری، ج ۷۵، ص ۳۳۱ مراجعه شد، ملاحظه شد که: این عبارت را در خاتمه بیان خود ضمن شرح روایتی آورده است. روایت این است:

از کافی از عدّه، از برقی، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار، از حضرت صادق علیه السلام، قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَّارِينَ: ”أَنْتِ هَذَا الْجَبَّارُ فَقُلْ لَهُ: إِنِّي لَمْ أَسْتَعْمِلْكَ عَلَىٰ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ اتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ، وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُكَ لِتَكْفِيَ عَنِّي أَصْوَاتَ الْمَظْلُومِينَ؛ فَإِنِّي لَنْ أَدَعَ ظُلَامَتَهُمْ وَ إِن كَانُوا كُفَّارًا.“
و شرحش این است:

بیان: الظُّلَامَةُ بِالضَّمِّ مَا تَطَلَّبُهُ عِنْدَ الظَّالِمِ؛ وَ هُوَ اسْمٌ مَا أُخِذَ مِنْكَ. وَ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَىٰ أَنَّ سُلْطَنَةَ الْجَبَّارِينَ أَيْضًا بِتَقْدِيرِهِ تَعَالَىٰ حَيْثُ مَكَّنَّهُمْ مِنْهَا، وَ هِيَ لَهُمْ أَسْبَابُهَا. وَ لَا يُنَافِي ذَلِكَ كَوْنُهُمْ مُعَاقِبِينَ عَلَىٰ أفعالِهِمْ؛ لِأَنََّّهُمْ غَيْرُ مَجْبُورِينَ عَلَيْهَا. مَعَ أَنَّهُ يَظْهَرُ مِنَ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ كَانَ فِي الزَّمَنِ السَّابِقِ السُّلْطَنَةُ الْحَقَّةُ لِغَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ أَيْضًا؛ لَكِنَّهُمْ كَانُوا مَأْمُورِينَ بِأَنْ يُطِيعُوا

الأنبياءَ فيما يأْمُرُونَهُمْ بِهِ. وَ قَوْلُهُ: "فَأِنِّي لَنْ أَدَعَ ظُلَامَتَهُمْ"، تَهْدِيدٌ لِلْجَبَّارِ بِزَوَالِ مُلْكِهِ؛ فَإِنَّ الْمُلْكَ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ.

از اینجا چه بسا به ذهن خطور می‌کند که شاید این عبارت، عبارت خود مجلسی است که در مقام استدلال [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و برهان بر گفتار خودش انشاء نموده است؛ و لیکن با پی‌گیری و فحص بیشتری که توسط بعضی از احبّه و اعزّه دوستان انجام گرفت، معلوم شد در کتاب نصیحة الملوک غزالی، باب اوّل (که در عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی از آنهاست) ص ۸۲ از طبع چهارم (که به تصحیح استاد علامه جلال‌الدین همایی صورت پذیرفته است) وجود دارد. عبارت غزالی چنین است:

و سلطان به حقیقت آن است که عدل کند در میان

بندگان او، و جور و فساد نکند که سلطانِ جائر شوم

بود و بقاء نبودش؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه

گفت: "الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ."

بعد از اطلاع یافتن بر وجود روایت در کتاب نصیحة الملوک با فحص مجددی که به عمل آمد، این روایت در کتاب مرصاد العباد رازی، طبع بنگاه، ترجمه و نشر کتاب سنه ۱۳۵۲، باب چهارم، فصل دوّم، ص ۴۳۶ به دست آمد. روایت در تعلیقه‌ای است که ذیل این عبارت از متن: "خواجه علیه السّلام چنین فرمود که: العَدْلُ وَ الْمُلْكُ تَوَاقُفٌ." آمده و چنین است:

جای دیگر فرمود: "الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا

يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ."

و هم چنین در باب پنجم، فصل سوّم، ص ۴۶۶ (که در بیان سلوک وزراء و اصحاب قلم و نواب است) می‌گوید:

و خواجه علیه السلام از اینجا فرمود: "المَلِكُ

يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ."

از کسانی که تصوّر نموده‌اند این روایت از انشائات علامه مجلسی است، عالم معاصر لبنانی، مفخر شیعه، با زحمات ارزنده و تألیفات ممتعه و تصنیفات نفیسه خود، شیخ محمدجواد مغنیه - قدس الله سره - می‌باشد که در کتاب الشیعة فی المیزان طبع اول، دارالتعاریف للمطبوعات بیروت، ص ۳۹ در تحت عنوان: "نحنُ أعداءُ الظُّلم"، چنین گوید:

"المَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ." نَطَقَ بِهَذِهِ الْحِكْمَةِ الْعَلَامَةُ

المَجْلِسِيُّ فِي كِتَابِهِ بَحَارِ الْأَنْوَارِ وَ هُوَ أَحَدُ أَيْمَّةِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ.

آنگاه برای اثبات این قانون، یعنی بقاء مُلک و حکومت با کفر و عدم بقاء آن با ظلم، از شواهد تاریخ استفاده نموده است. و ملک فاروق را شاهد آورده است که در عین آنکه مسلمان بود و پدر و مادرش مسلمان بودند و از تبار ملوک و امراء بودند، در مساجد برای نماز حضور می‌یافت و در ماه مبارک رمضان برای روزه‌داران سفره‌های افطاریّه می‌گسترده و آیات قرآن را استماع می‌نمود؛ مع‌ذلک چون حکومتش بر اساس وثوق و اتکاء به ملت نبود، از هم پاشید و اینک اثری از آن باقی نیست. - پایان متن منقول از ولایت فقیه در حکومت اسلام.

مجلس روز بیست و دوم: وضعیت انسان
در عالم برزخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةُ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ

الدِّیْنِ

﴿حَتّٰی اِذَا جَآءَ اَحَدَهُمْ اَلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ
اَرْجِعُوْنِ * لَعَلّٰی اَعْمَلُ صٰلِحًا فِیْمَا تَرَكْتُ كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَآئِهِمْ بَرَزَخُ اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ﴾^۱.

مقدماتی در معنای آیه: «رَبِّ اَرْجِعُوْنَ لَعَلّٰی

اَعْمَلُ صٰلِحًا فِیْمَا تَرَكْتُ»

پس از مرگ که جسم انسان در زیر خاک
می‌رود، روح انسان باقی و در عالمی به نام برزخ
است.

عالم برزخ از این عالم اوسع و موجوداتش
اقوی است. نسبت عالم برزخ به این عالم، نسبت

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹ و ۱۰۰. افق وحی، ص ۹۲:

«تا اینکه مرگ یکی از ایشان را فرا می‌گیرد، فریادش بلند گشته می‌گوید که:
پروردگارا، مرا بازگردان شاید بتوانم جبران گذشته و مافات بنمایم! ابداً
این‌طور نخواهد بود و بازگشتی در کار نمی‌باشد! و این سخنی است که از
دهان تجاوز نمی‌نماید در حالی که در پیشاپیش آنان عالم برزخ تا روز قیامت
امتداد یافته است (و آنان در عالم برزخ به نتیجه کردار خود در دنیا خواهند
رسید).»

روح به جسم است؛ نه می‌توان گفت داخل و نه
می‌توان گفت خارج است، و قوه و احاطه آنجا به
اینجا نیز مانند روح به جسم است.

آن عالم مادی نیست و زمان نیز ندارد، به
خلاف این عالم. تمام عملیاتی که

شخص در دنیا انجام می‌دهد چون در غلطک
تدریج واقع است، با هم جمع نمی‌شود؛ بلکه مانند
گام زدن، یکی از بین می‌رود و دیگری هویدا
می‌گردد.

انسان هیچ از زمان فارغ نیست و هیچ زمان از
فعل خالی نیست. هر فعل انسان منطبق بر حدّ
محدودی از زمان است، لذا انسان تمام افعال خود را
نمی‌بیند؛ ولی عالم برزخ که عالم ثبوت و استقرار
است، در آنجا تمام افعال انسان آنّا واحداً موجود
است.

یک علت از عدم قدرت انکار عُصاة، رؤیت
افعال خود آنهاست؛ لذا چون پرده برداشته شد، فریاد
بر می‌آورد: ﴿رَبِّ اَرْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صٰلِحًا فِیْمَا
تَرَکْتُ کَلَّا﴾.

ولی از آنجایی که سیر بشر از اینجا به آنجا
سیر تکامل و ترقّی است، دیگر عود کردن او به این
عالم محال و جواب ﴿کَلَّا﴾ می‌شنود.

روایتی از امیرالمؤمنین در معذّب یا متنعم بودن

انسان در عالم برزخ

انسان قبل از اینکه در قیامت برود، در عالم

برزخ نیز معذب یا متنعم است:

«ففى تفسیر النعمانی، بإسناده عن أمير المؤمنين

عليه السلام قال: "و أما الرُّدُّ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ الثَّوَابَ وَ

العِقَابَ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ الْمَوْتِ قَبْلَ الْقِيَامَةِ فَقَوْلُ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۖ فَمِنْهُمْ

شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا

زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خُلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمُوتُ

وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا

الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خُلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ

السَّمُوتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ

مَجْدُودٍ﴾^۱. یعنی السماوات و الارض قبل يوم القيامة؛

فإذا كانت القيامة بدلت السماوات و الارض.

و مثل قوله تعالى: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ

يُبْعَثُونَ﴾.

و هو أمرٌ بين أمرين و هو الثَّوَابُ و العِقَابُ بَيْنَ

الدُّنْيَا و الآخِرَةِ.

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۵ - ۱۰۸.

و مِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا

وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾.^۱ و الغُدُوُّ و العَشِيُّ لَا

يَكُونَانِ فِي الْقِيَامَةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الْخُلُودِ، وَ إِنَّمَا يَكُونَانِ فِي الدُّنْيَا.

و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَهْلِ الْجَنَّةِ: ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا

بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾.^۲ و الْبُكْرَةُ و الْعَشِيُّ إِنَّمَا يَكُونَانِ مِنَ اللَّيْلِ

و النَّهَارِ فِي جَنَّةِ الْحَيَاةِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾.^۳

و مِثْلُهُ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ *

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.^۴ «الآية. ۵»

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۴۶.

۲. سوره مريم (۱۹) آیه ۶۲.

۳. سوره انسان (۷۶) آیه ۱۳.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ و ۱۷۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۵. ترجمه:

«در تفسیر نعمانی به واسطه اسنادش به امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «اما پاسخ به کسی که ثواب و عقاب در عالم بعد از مرگ و قبل از قیامت (عالم برزخ) را انکار می کند، قول خداوند متعال است: ﴿روزی می رسد که هیچ صاحب نفس و جاننداری بدون اذن خدا نمی تواند تکلم کند؛ و در آن روز مردم به دو گروه سعید و شقی قسمت می شوند. * اما آن کسانی که شقی و بد عاقبتند، آنان در آتش خواهند بود؛ و زفیر و شهیق آتش که همان شعله های فروزان و لهیب و زبانه های افروخته آن است، آنان را فرا خواهد گرفت. * آنان در میان آتش تا هنگامی که آسمان و زمین برپاست، جاودانه

در روز قیامت نار را عرضه نمی‌دارند، ولی در

برزخ عرضه می‌دارند و در قیامت انسان را وارد

می‌کنند. و کلام ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا﴾ اشاره به

زیست خواهند نمود مگر اینکه پروردگار تو بخواهد؛ و حقاً که پروردگار تو به هر کاری که اراده کند تواناست. * و اما آن کسانی که سعید و پیروزند، آنان در بهشت خواهند بود و در آنجا تا هنگامی که آسمان و زمین بر پاست، مخلد و جاوید خواهند بود مگر آنکه پروردگار تو بخواهد؛ و این عطای غیر مقطوعی است که به آنان خواهد رسید. ﴿مراد آیه آسمان‌ها و زمین قبل از قیامت است؛ زیرا هنگامی که قیامت برپاشود، آسمان‌ها و زمین دگرگون می‌شوند.

و نظیر این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿و پیشاپیش آنان، عالم برزخ تا روز قیامت امتداد یافته است.﴾ و برزخ امری است بین دو امر که همان ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است.

و نظیر دیگر، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿عذاب آنها آتش است که هر چاشتگاه و شبانگاه بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که قیامت برپا شود.﴾ در حالی که چاشتگاه و شبانگاه در عالم قیامت که دار خلود است، نمی‌باشد؛ بلکه این دو فقط در دنیا (و برزخ که ادامه زندگی دنیاست) وجود دارد.

و خداوند متعال در مورد اهل بهشت می‌فرماید: ﴿و از برای آنان، روزی آنان در هر صبح و شبی خواهد بود.﴾ در حالی که بامداد و شبانگاه فقط قسمتی از شب و روز در بهشت زندگی قبل از قیامت است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿در آنجا شمس نیست که دیده شود، و زمهریری نیست تا سرمای آن ابرار را در آزار و اذیت قرار دهد.﴾

و نظیر دیگر، این قول خداوند سبحان است که می‌فرماید: ﴿و البته البته (ای پیغمبر) چنین گمان مکن که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند؛ بلکه زندگانند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. * در برابر آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده است، شاد و مسرورند؛ و نیز در بشارت و خوشحالی هستند نسبت به افرادی که در زندگی معنوی به آنان ربط و پیوند داشته‌اند و هنوز نمرده‌اند و بدانها ملحق نگردیده‌اند، که چگونه عنایت خدا شامل حال آنان شده و تمام اقسام غم و غصه و اندوه و خوف از آنان برداشته شده و به مقام سکینه و اطمینان رسیده‌اند.﴾ «(محقق)

برزخ است؛ کما اینکه در بعضی روایات است که
دری به قبرش از بهشت یا جهنم باز می‌شود، و
هم‌چنین قوله: ﴿إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسُلُ

يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ﴾^۱؛

سحب در حمیم که همان حرارت نار است،
مقدمهٔ إنسجار در آتش است.

بهشت و جهنم برزخی، به میزان اعمال صالحه

و سیئه

بهشت و جهنم برزخ به اندازهٔ عمل صالح

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۷۱ و ۷۲. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۴۷:

«آن کسانی که در آیات خدا مجادله می‌کنند و تکذیب کتاب خدا را می‌نمایند و به آنچه خداوند به پیامبرانش ارسال داشته است تکذیب می‌کنند، پس به زودی خواهند دانست؛ * در زمانی که غل‌ها و سلسله‌ها در گردن‌های آنان آویخته شود و به سوی حمیم کشانده گردند * و سپس در آتش، آتش زده شوند.»

حمیم چیز گرم را گویند چون آب گرم، هوای گرم و امثال آن؛ و سَحَب به معنای کشاندن است؛ و سَجَر به معنای آتش زدن است: سَجَرَ التَّنُورِ، یعنی تنور را آتش زد؛ و ﴿ثُمَّ﴾ همان‌طور که ذکر کردیم به معنای تراخی و انفصال است، یعنی پس از مدّت و زمانی. و بنابراین معنای آیه این‌طور می‌شود:

«این افراد جدال‌کننده و تکذیب‌کننده، اوّل در هوای گرم و یا آب گرم کشانیده می‌شوند و سپس در آتش افکنده و در آنجا آتش زده می‌شوند.»

معلوم است که مراد از سَحَب در حَمِيم عالم برزخ است که از گرمای آنجا ناراحتند؛ و مراد از سَجَر در نار، عالم قیامت است که در آنجا بتمام معنی‌الکلمه می‌سوزند و به کیفر نهایی می‌رسند.»

است. کسی که در دنیا عمل صالحش هرچه بیشتر باشد، بهشت او وسیع تر و موجوداتش اقوی است؛ و کسی که در این عالم دل خود را کور و سیاه کرده، قبرش تنگ و هرچه سیاه تر کرده باشد، تنگ تر خواهد شد. لذا در روایت تعیین نمی کند که وسعت قبر شخص مطیع چقدر است؛ بلکه می گوید: «ثُمَّ يَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ.»^۱

مردم دنیا نسبت به برزخ و اهل برزخ نسبت به قیامت در خوابند ولی در قیامت خواب نیست

موجودات برزخی نسبت به این عالم، بیدار و نسبت به قیامت، در خوابند؛ چون هر عالمی بالا نسبت به عالم پایین، ظهور و بروزش بیشتر است. مردمان دنیا نسبت به برزخ در خواب هستند: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.»^۲

مردمان برزخ نسبت به قیامت در خوابند، ولی

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴:

«برای آن مؤمن، به اندازه‌ای که بینایی چشمش کشش دارد، قبر او را می گشایند و وسعت می دهند.»

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۰:

«مردمی که در این دنیا زندگی می کنند همه خوابند؛ وقتی بمیرند، تازه بیدار می شوند.»

در قیامت خواب نیست؛ لذا در آیه شریفه می فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا
الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْ
عُنُوتًا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا * وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا
عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا * أَصْحَابُ

الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿١﴾.

گردآمدن ارواح مطیعان در وادی السّلام، و

ارواح عاصیان در برهوت یمن

در روایات است که ارواح عاصی در برهوت

یمن و ارواح مطیع در وادی السّلام نجف گرد

می آیند.^۲

البته معنیش آن نیست که مکان دارند؛ یعنی

علاقه آنها به آن مکان است، کما اینکه هر روحی به

بدنی علی حدّه علاقه دارد. وادی السّلام در جوار قبر

۱. سوره فرقان (۲۵) آیات ۲۱ - ۲۴. معاد شناسی، ج ۳، ص ۳:

«آن کسانی که امید زیارت و ملاقات ما را ندارند، می گویند: چرا ملائکه بر ما نازل نمی شود یا چرا ما خدا را نمی بینیم؟ (یعنی به پیغمبر می گویند: اگر تو خدا را به ما نشان دهی یا فرشتگان بر ما فرود آیند که ما آنها را لمس نموده و مشاهده کنیم، در آن وقت ایمان می آوریم؛ و تا آن هنگامی که خدا را ندیده ایم و فرشته ای بر ما نازل نگردیده است، ایمان نخواهیم آورد.) این سخنی که از آنها صادر می شود، بسیار غلط و ناشی از روح متکبرانه و مستکبرانه آنهاست. * در آن زمانی که آنان ملائکه را ببینند، کار آنها یکسره و تمام شده است؛ و چنین مردمان معاند و سرکش که به علّت استکبار نفسی و بلندمنشی زیر بار حق نمی روند، هیچ بشارتی را از ملائکه دریافت نمی دارند و بانگ منع و طرد بر آنها زده می شود و از هرگونه ورود در عوالم مسرّت و بهجت محجور و ممنوع خواهند بود. * آن اعمالی که در دنیا انجام داده اند چون بر محور رضا و امید تقرّب به ما نبوده است، به اراده قاهره خود بر آنها چیره گشتیم و مانند گرد و غبار پراکنده شده در فضای وسیع، متفرّق و متشتّت و مضمحل نمودیم. اما بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند، در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می کنند.»

۲. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۷۰.

مطهر حضرت امیرالمؤمنین واقع است.

سرّ تشییع شبانه بدن مطهر امیرالمؤمنین علیه

السّلام

حضرت وصیّت فرمود امام حسن جنازه

مبارکش را شب بردارد و شب به خاک بسپارد؛ برای

آنکه اگر بنی‌امیه مطلع گردند، جنازه را از قبر خارج

می‌کنند، لذا حضرت امام حسن، عمل کرد.

کیفیت وصیّت امیرالمؤمنین علیه السّلام در

برداشتن جنازه

کیفیت وصیّت حضرت در برداشتن جنازه.^۱

۱. المناقب، ج ۲، ص ۳۴۸. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های
مرحوم علامه طهرانی قدّس سرّه، ص ۸۳۶.

«وصیّت کرد که: ای حسن! من که از دار دنیا رفتم، مرا غسل بده، کفن کن،
حنوط کن به بقیّه حنوط جدّت که جبرائیل از بهشت آورده است. بعد مرا
در میان سریر و تابوت بگذار؛ جلوی تابوت را کسی نگیرد؛ تو و برادرت
حسین عقب تابوت را بلند کنید، جلوی تابوت بلند می‌شود. جلوی تابوت
را جبرائیل و میکائیل حرکت می‌دهند. هر جا تابوت رفت، بروید.

از کوفه خارج می‌شوید، در سرزمینی روی سنگی تابوت به زمین می‌آید؛
همان جا جایی است که حضرت نوح پیغمبر برای من حفر کرده است. بر
من نماز می‌خوانی، بعد جسد مرا از آنجا کنار می‌گذاری، همان جا را حفر
می‌کنی، می‌بینی یک قبری ساخته و آماده و لحدی آماده است. در سر قبر
یک تخته چوب بزرگی است که روی آن نوشته شده:

هَذَا مَا حَفَرَهُ نُوحُ النَّبِيِّ لِرُوحِ نَبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ.

“این قبری است که نوح پیغمبر برای وصیّ نبیّ آخر الزّمان هفتصد

سال قبل از طوفان حفر کرده است.”

مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین تا زمان

هارون الرشید

مخفی بودن قبر حضرت تا زمان

هارون الرشید، و پیدا شدن قبر به واسطه فرار آهوانی و پناهنده شدن آنها.^۱

۲...

جنازه مرا در میان قبر می گذارید، آنجا هفت خشت است. آن خشت‌ها را به روی من می گذارید، بعد یکی از خشت‌ها را برمی دارید، در قبر نگاه می کنید، مرا نمی بینید؛ چون هر وصی پیغمبری از دار دنیا برود، وقتی او را در قبر بگذارند، خدا بین روح و جسد پیغمبر و روح و جسد آن وصی را جمع می کند.

بعد از چند لحظه نگاه کنید می بینید من در میان قبر هستم، برگشته ام. آن یک خشت دیگر را بگذارید و قبر را از خاک انباشته کنید و شب به کوفه برگردید و این موضوع را هم مخفی بدارید. فردا که شد، یک صورت نعشی به ناقه بیندید، بفرستید برای مدینه که کسی از موضع قبر من اطلاع پیدا نکند.»

^۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۳؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۷.

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در روایت دارد که مقداری (بیش از یک ساعت) سگ‌ها و بازها در این بیابان دنبال آهوها کردند؛ آهوها خسته شدند [ولی] نتوانستند آنها را بگیرند. آهوان خسته شدند؛ خسته که شدند همه آهوها روی یک تل هجوم کردند و همه به بالای یک تل آمدند. سگ‌ها که آمدند از تل بالا بروند آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند؛ بازها که آمدند بروند بالای تل نتوانستند و کنار افتادند.

آهوها مدتی روی تل ماندند؛ هارون هم دارد آن کنار تماشا می کند. بعد دید آهوها کم کم متفرق شدند و از تل پایین آمدند. تا از تل پایین آمدند، این سگ‌هایی که افتاده بودند به دنبال آهوها برخاستند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند. آهوها دو مرتبه به سمت تل فرار کردند و سگ‌ها نتوانستند بالا بروند، افتادند؛ بازها هم افتادند.

هارون گفت "این باید قضیه عجیبی باشد! صبر کنید تا سرش بر ما منکشف شود!"

آهوها مدتی ایستادند و بعد باز کم کم از بالای تل متفرق شدند. همین که از تل پایین آمدند، سگ‌هایی که افتاده بودند، به دنبالشان برخاستند و بازها هم به دنبال رفتند. باز آهوها به تل پناهنده شدند.

هارون به همراهانش گفت: "حتماً در اینجا یک سرّی است؛ ما از اینجا نمی‌رویم تا این سرّ بر ما روشن شود. کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیاورد و ما داستان این تل را از او پرسیم؟" رفتند یک پیرمردی را از بنی‌آسد آوردند؛ گفتند: این می‌داند.

او پیش هارون آمد و گفت: "به من امان می‌دهی من این را برای تو بیان کنم؟" گفت: "بله، تو در امانی."

گفت: "اینجا قبر علی بن ابی طالب است! اینجا قبر علی بن ابی طالب است و آهوان پناهنده به علی بن ابی طالب شده‌اند؛ نه سگ‌ها می‌توانند حرکت کنند، نه بازها."

هارون وضو گرفت و خودش آمد دو رکعت نماز خواند و گفت: "بایستی که این قبر اثرش ظاهر شود! کیست که بیاید در روی این تل جای این قبر را معین کند؟"

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و نقطه قبر را مشخص کردند. از آن وقت دیگر قبر بر همه ظاهر شد و دایره شد. کم کم ساختند و قبّه‌ای ساختند و ضریحی ساختند و تابوت بر پای یک قبر مصوری بود و بعد صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به این صورت درآمد.

حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می‌کند! ولایت در سنگ کار می‌کند؛ سنگ زیرش خون تازه پیدا می‌شود! ولایت در دل حیوان کار می‌کند؛ آهوان متوجه قبر حضرت می‌شوند و سگ‌ها نمی‌توانند بروند و بازها نمی‌توانند بروند!

مجلس شب بیست و سوم: تجسم اعمال
در عالم برزخ و قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّتَفَتِ الْأَسَاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴾^۱.

قرین غم و غصه بودن لذات پوچ و اعتباری

دنیا

دنیا عالم بسیار غریبی است. موجودات این

دنیا غیر ثابت و قرین غم و غصه‌اند، و هم چنین لذات

۱. سوره قیامت (۷۵) آیات ۲۶ - ۳۰. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴۸:

«نه، هرگز چنین نیست که می‌پندارند و انکار قیامت می‌کنند؛ بلکه زمانی که جان انسان به سینه برسد و به استخوان‌های ترقوه و گلو که آخرین نفس و دم انسانی است برخورد کند، * و در آن حال گفته شود: "کیست که درمان کند و دعا و تعویذی بدهد و رقیه‌ای بنویسد؟! * و در آن هنگام که دیگر دست از همه چیز کوتاه و امید قطع گردد و فراق و جدایی را نزدیک ببیند، * و ساق‌های پایش به هم بچسبد و تکان نخورد و دیگر قدرت بر حرکت نداشته باشد، (یا آنکه همین حال احتضار و سکرات مرگ که حال افول تن است به ساقه آخرت که طلوع عوالم غیب است بپیوندد، یا آنکه ملائکه رحمت یا غضب آن قدر زیاد و فراوان گرد آمده و ساقه (یعنی کوچه) داده و از میان آن، این بنده را به مقصد برند)، * در آن وقت موقع حرکت دادن و سوق دادن به سوی پروردگار تو است ای پیامبر!»

دنیا پوچ و اعتباری است. مردمان گمراه خود را به
لذات فانیه این جهان مبتلا ساخته، ولی مردان خدا
در خلال این فنا و این اعتبار دائماً

در صدد تکامل و تعالی روح برمی آیند.

مرهوم بودن لذات ماضیه، و خود فریفتن انسان

غافل به لذات آتیه

شما صفحه ماضی و مضارع را تماشا کنید،
جز یک صفحه موهومی بیش نیست. و هر زمان که
پیش می روید، بر صفحه ماضی اضافه و از صفحه
مضارع کسر خواهد شد؛ لذاتی که در صفحه ماضی
نموده‌اید، در بوتۀ موهوم سپرده شد.

بنابراین، انسان غافل به لذات آتیه خود را
می فریبد و از سرای ابدی باز می دارد، و چون این دنیا
لذاتش تدریجی است لذا هیچ گاه بین لذاتش جمع
نمی گردد؛ به خلاف آخرت که چون انسان رفت،
تمام افعال خود را ملاحظه می کند.

عالم برزخ و قیامت، عالم ظهور و بروز و

انکشاف حقائق

عالم برزخ و قیامت عالم ظهور و بروز است
و حقائق منکشف می گردد: ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾.^۱ و

۱. سوره طارق (۸۶) آیه ۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۴:

«در آن روز مخفیات (نیت‌های پنهان) آشکار می شود؛ افکار و عقائد آشکار

انسان در هر عالم، حال و صورتی علی‌حدّه به خود می‌گیرد؛ مانند کرم ابریشم که در زمانی تخمی بیش نیست، بعداً خواب‌هایی می‌کند و پوست عوض می‌کند، در پيله می‌رود پروانه می‌گردد.^۱

علاوه بر آنکه صورت انسان در عوالم دیگر به صورت حیوانات یا شیطان یا انسان درمی‌آید، افعال انسان هریک موجودی جداگانه شده و دائماً با انسان قرین و ملازم است:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲.

ملائکه بر شانه‌های انسان واقع و عمل انسان را ضبط می‌کنند. مضبوطات آنها در نامه عمل قرار

می‌گردد.»

۱. جهت اطلاع پیرامون نحوه تکامل کرم ابریشم رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. سوره آل‌عمران (۳) آیه ۳۰. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۱۳:

«در روزی که هر نفسی آنچه را که از اعمال خیر انجام داده است، حاضر شده می‌یابد؛ و آنچه را که از اعمال بد بجا آورده است، دوست دارد که بین آنها و بین او فاصله دور و درازی بوده باشد. و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد که مبدا کاری کنید که در چنین روزی سرافکننده باشید؛ و خداوند به بندگانش رئوف و مهربان است.»

گرفته و انسان ملاحظه می کند:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱.

کیفیت تلقی و ثبت و ضبط اعمال انسان توسط

ملائکه

ملائکه اعمال انسان را نمی نویسند، بلکه عین

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۶ - ۲۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و سوگند که حقا ما انسان را آفریدیم و از اندیشه های او و وساوس نفس او (که پیوسته با او و سوسه می کند) با خبریم؛ و ما نسبت به او از رگ گردن او به او نزدیک تریم. * در آن هنگامی که دو فرشته بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شر او اطلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد، تلقی نموده و بگیرند و ضبط کنند. * هیچ گفتاری از او سر نزنند مگر آنکه آن دو فرشته رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ نمایند. * و سكرات مرگ به حق و واقعیت خود خواهد رسید، و این همان است که از او دوری می گزیدی. * و در صور دمیده خواهد شد، و اعلان احضار خلائق در پیشگاه مقدس خدا زده خواهد شد؛ و این همان میعاد روز معهود و موعود است. * و هر صاحب نفسی و انسانی در پیشگاه خدا و محضر عدل او بیاید درحالی که با او یک راهنما و یک گواه خواهد بود. * سوگند که حقا تو از این مسئله غافل بودی و ما پرده غفلت را از برابر دیدگان تو برداشتیم و حجاب بصیرت را کنار زدیم، و امروز دیدگان تو بسیار تیزبین و حساس شده (و بصیرت تو تمام عوالم و منازل و مراحل بعد از مرگ را ادراک می کند و به حقیقت آنها پی می برد).»

عملیات شخص را به عالم دیگر منتقل می‌کنند. نامه
عمل که در روز قیامت به دست انسان می‌رسد،
انسان خود و عملیات خود را در آنجا ملاحظه
می‌نماید:

﴿بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ﴾^۱

ثبت و ضبط اعمال انسان توسط ملائکه

۱. سوره انعام (۶) آیه ۲۸. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۹۰:

«بلکه برای مردم تمام آنچه را که سابقاً (در دنیا) مخفی می‌داشتند، ظاهر و آشکار می‌شود.»

و قال تعالى ايضاً: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا

لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ
يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱؛

قال الله تعالى: ﴿يُبَيِّنُ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ

خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمُوتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ
يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^۲.

حسرتِ عود به حیات دنیا به واسطه ملاحظه

اعمال زشت در قیامت

لذا انسان چون تمام عملیات خود را ملاحظه

می کند، نمی تواند انکار کند: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ

حَدِيثًا﴾^۳؛ لذا انسان در آن وقت حسرت عود به

حیات دنیا می برد و تمنا می کند که ای کاش این نامه

۱. سوره زلزله (۹۹) آیات ۶-۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۷۵:

«در روز قیامت تمام مردم صادر می شوند (از کجا؟ از قبرها صادر می شوند) جدا جدا و دسته دسته به طور متفرق، برای آنکه اعمالشان به آنها نشان داده شود. * پس کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار خیری کرده باشد، آن را می بیند؛ * و کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار شری کرده باشد، آن را می بیند.»

۲. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۵۶:

«ای نور دیده من! اگر به وزن یک حبه از خردل در سنگی افتاده باشد، یا در آسمانها باشد و یا در زمین بوده باشد، خداوند آن را می آورد. حَقًّا به درستی که خداوند لطیف و داناست، و مطلع از همه جهات.»

۳. سوره نساء (۴) آیه ۴۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴۵:

«و در آن روز هیچ گفتاری را نمی توانند از خدا پنهان دارند.»

عمل به دستم نیامده بود:

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ * فَأَمَّا
مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَيَقُولُ هَآؤُم مَّا أُقْرَأُ وَكَتُبِيَہٗ * إِنِّي
ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيہٗ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ * فِي
جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُہَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا
أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ۖ
فَيَقُولُ يُلَيِّتُنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيہٗ * وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيہٗ﴾ ۱.

تغییر مقدرات انسان، لازمهٔ تطہیر از گناه در

۱. سوره حاقه (۶۹) آیات ۱۸ - ۲۶. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴:

«آن روزی است که جملگی شما عرضه داشته می شوید و هیچ عملی و کاری از اسرار و پنهانی های شما پنهان نخواهد ماند. * اما آن کسی که به دست راست او نامهٔ عملش داده شود، آن قدر مبتهج و مسرور و خوشحال است که پیوسته صدا می زند: "ای مردم بیایید جمع شوید و نامهٔ عمل مرا بخوانید! * من به چنین روز حساب و جزایی اعتقاد و ایمان داشتم!" * چنین کسی پیوسته در عیش و زندگی دلپسند و خوشایند، متنعم است * و در بهشت های عالی مرتبه و رفیع الدرجه زیست می کند؛ * آن بهشت هایی که میوه هایش نزدیک و در دسترس است. * و به آنان چنین خطاب می شود که: "بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما این نعمت های خداوندی که به شما در مقابل آن اعمالی که در دنیا انجام دادید و سابقاً برای ما فرستاده اید، ارزانی داشته است! (در آن ایامی که گذشت و سپری شد؛ در آن ایامی که متمرّدین و منکرین چنان می پنداشتند که توپُر است، ولی خالی شد. از همهٔ محتویات خالی شد؛ از شما و از همهٔ آنان خالی شد. و آن ایام ظرفی بود برای تربیت و تکامل شما؛ آن ایام شما را خالی کرد و به چنین مقام و موقفی فرستاد. گوارا باد بر شما که بیدار بودید و در آن زمان بدان زمان و زمانه، بدان ظرف و مظروف دل بستید و خود را برای کوچ کردن و بار سفر بستن به این منزلگاه توپُر و پر محتوی آماده نمودید!) * و اما آن کسی که نامهٔ عملش به دست چپ او داده شود، با نهایت شرمساری و سرافکنندگی و ذلت می گوید: "ای کاش نامهٔ عمل من به من داده نشده بود! * ای کاش من از حساب و کتاب خود اطلاع پیدا نمی کردم و از سرگذشت خود چیزی نمی فهمیدم!"»

ای مردم، شب قدر است! مقدرات سال شما در امشب معین می شود! اگر در امشب خود را پاک نکنید، خداوند هم مقدرات را مطابق اعمال قرار می دهد. یک قدری رو به خدا آورید و از متابعت نفس امّاره خودداری کنید! روزی می رسد که اعمال ما چون گرگ ها و مارهایی به ما حمله ور می شوند! در آن وقت حسرت و ندامت ثمری ندارد:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ وَشَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يُلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾^۱.

حسرت عمیق انسان در قیامت به واسطه عدم

معیت با انبیاء و اولیاء در دنیا

ای مردم روزی می رسد که ما می گوئیم: ای

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۶ - ۳۸. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴۳:

«و کسی که از یاد خداوند رحمان إعراض کند، ما می گماریم بر او شیطانی را که پیوسته با او قرین و ملازم است. * و آن شیاطین پیوسته آنان را از راه خدا باز می دارند و آنان چنین گمان می کنند که راه یافتگانند. * تا زمانی که بر ما وارد شود می گوید: ای کاش فاصله بین من و تو که شیطان قرین من هستی، به اندازه فاصله مغرب از مشرق بود؛ پس چه بد قرینی هستی!»

کاش رابطه با پیامبر اکرم و ائمه اطهار داشتیم و آنها را به کلی فراموش نمی کردیم:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي
أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يُؤَيَّلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ
فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ
الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾^۱.

خدایا! سراپا گناهیم، ولی به تو ایمان داریم و

به ائمه خود ایمان داریم:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا
بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا
وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾^۲.

مقداری مرثیه و مناجات و روضه و ختم

سخن.

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۷ - ۲۹. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۷:

«و روزی است که مرد ظالم و ستمگر به شدت دست خود را به دندان بگزد و بگوید: "ای کاش من با پیغمبر خدا راهی برقرار کرده بودم! * ای وای! کاش من فلان کس را دوست و یار خود نگرفته بودم! * حقاً مرا از یاد خدا محروم ساخت، و مرا به وادی گمراهی سپرد پس از آنکه ذکر خدا بر من وارد شده بود؛ و شیطان خذلان کننده انسان است.»

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۳. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۱۲:

«بار پروردگارا! ما شنیدیم که منادی ندا درمی داد: "ایمان بیاورید و به وحدانیت این پروردگار عظیم اقرار کنید!" بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم؛ بنابراین، درخواست و دعای ما آن است که: ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، و از گناهان و سیئات ما درگذری، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی!»

مجلس روز بیست و سوّم: اصناف
شاهدان و گواهان بر اعمال انسان در
قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَيَوْمَ نَبَعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾^۱.

شهادت انبیاء و اولیاء الهی بر اعمال انسان در

قیامت

در روز قیامت پروردگار بر افعال انسان که در
دنیا انجام داده، گواه می آورد؛ یک دسته از گواهان،

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۸۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۲۳:

«و به یاد آور روز قیامت را که ما از هر گروه و امتی شاهد و گواهی
برمی انگیزیم! و در آن روز به کافران نه اجازه سخن گفتن و عذر آوردن داده
می شود، و نه توبه و عذر آنها مورد قبول واقع می شود.»

انبیاء و ائمه اطهار و اولیاء خدا و مؤمنین
صالح العمل اند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ
عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱.

فی الکافی و تفسیر العیاشی عن الباقر علیہ

السّلام: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطُ، وَنَحْنُ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۲۶:

«و ما هم چنان شما را امت وسط (گروه میانه‌رو و معتدل) قرار دادیم تا شما
گواه بر مردم باشید، و رسول الله نیز گواه بر شما باشد.»

شُهِدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَحُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ.»^۱

پیغمبر اسلام، گواه گواهان

و پیغمبر اسلام گواه گواهان است:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ

عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۲؛

فی الإحتجاج عن أمير المؤمنين عليه السلام في

حديثٍ يذكر فيه أحوال الموقف؛ قال عليه السلام:

«فِيَقَامُ الرَّسُلُ فَيُسْأَلُونَ عَنْ تَأْذِيَةِ الرِّسَالَةِ الَّتِي

حَمَلُوهَا إِلَى أُمَّهِمْ، فَأَخْبَرُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَدُّوا ذَلِكَ إِلَى أُمَّهِمْ.

و يُسْأَلُ الْأُمَّةُ فَيَجْحَدُ [فِيَجْحَدُونَ] - كَمَا قَالَ اللَّهُ:

۱. الكافي، ج ۱، ص ۱۹۱؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۶۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴۱:

«در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرموده‌اند:

آن امت وسط ما هستیم، و ما هستیم که گواهان

خدا بر مخلوقاتش می‌باشیم، و حجّت‌های خدا

هستیم در زمین او و در آسمان او.

یعنی در عالم ظاهر و باطن، در عالم غیب و شهادت، در عالم تحمل و أداء، فقط ما هستیم که دارای این خصائص می‌باشیم.»

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۴۵:

«پس چگونه است در آن وقتی که ما از هر امتی گواهی بر اعمال آنها می‌آوریم، و سپس تو را ای پیغمبر گواه بر اعمال آن گواهان می‌آوریم!»

﴿فَلَنَسَطَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَطَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^١

فَيَقُولُونَ: ﴿مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾^٢.

فَتَسْتَشْهِدُ الرُّسُلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ، فَيَشْهَدُ بِصِدْقِ الرُّسُلِ وَتَكْذِيبِ مَنْ جَحَدَهَا مِنْ

الْأُمَّمِ، فَيَقُولُ لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ: ﴿بَلَى﴾ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ

وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^٣ أَي مُقْتَدِرٌ عَلَى

شَهَادَةِ جَوَارِحِكُمْ عَلَيْكُمْ بِتَبْلِيغِ الرُّسُلِ إِلَيْكُمْ

رِسَالَاتِهِمْ.

كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ

أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾؟! فَلَا

يَسْتَطِيعُونَ رَدَّ شَهَادَتِهِ؛ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَخْتِمَ اللَّهُ عَلَى

أَفْوَاهِهِمْ، وَ أَنْ تَشْهَدَ عَلَيْهِمْ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ.

وَ يَشْهَدُ عَلَى مُنَافِقِي قَوْمِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ كُفَّارِهِمْ

١. سورة أعراف (٧) آية ٦.

٢ و ٥. سورة مائدة (٥) آية ١٩.

٣

بِالْحَادِيهِمْ وَ عِنَادِهِمْ وَ نَقْضِهِمْ عَهْدَهُ وَ تَغْيِيرِهِمْ سُنَّتَهُ وَ
 اعْتِدَائِهِمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ انْقِلَابِهِمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ وَ
 ارْتِدَادِهِمْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ وَ احْتِدَائِهِمْ فِي ذَلِكَ سُنَّةَ مَنْ
 تَقَدَّمَهُمْ مِنَ الْأُمَّمِ الظَّالِمَةِ الخَائِنَةِ لَانبِيَائِهَا؛ فَيَقُولُونَ
 بِأَجْمَعِهِمْ: ﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا

ضَالِّينَ﴾. «و^۲

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۶.

۲. الوافی، ج ۳، ص ۴۹۷. ترجمه:

«در احتجاج شیخ طبرسی - رحمة الله عليه - از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی که احوال اهل موقف را بیان می کند، وارد است که: امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن گفتاری طویل در جواب به زندیقی که می گفت: "اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبود، من در دین شما داخل می شدم"، فرمودند:

پس در محشر پیغمبران برپا می شوند و از آنها راجع به تأدیه و تبلیغ رسالتی که آنها به امت هایشان داشتند پرسش می شود، پس خبر می دهند که به تحقیق رسالت خود را به امت هایشان رسانده اند. و از خود امت ها نیز پرسش می شود لیکن آنان انکار می کنند - هم چنان که خداوند تعالی فرموده است: ﴿هَرَأَيْتُمْ حَقًّا مَا از امت هایی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم، پرسش می کنیم، و حَقًّا از خود پیغمبران نیز پرسش خواهیم کرد.﴾ - امت ها می گویند: ﴿ابداً به سوی ما پیامبری که بترساند و بشارت دهد، نیامده است!﴾

در این حال آن پیامبران از حضرت رسول الله گواهی بر اعمال خود نسبت به تبلیغ امت هایشان می خواهند؛ پس رسول الله گواهی می دهد که: "خداوندا! این رسولان راست می گویند، و این امت های منکر دروغ می گویند." و رسول الله به یکایک از این امت ها می گوید: "آری، ﴿به سوی شما پیامبرتان با بشارت و انداز آمد و تبلیغ رسالت خود را نمود؛ و خداوند بر هر کاری تواناست.﴾ یعنی مقتدر است که جوارح و اعضاء شما را به سخن در آورد؛ و آنان گواهی دهند که پیامبرانتان به سوی شما آمدند و ابلاغ مراتب رسالت خود را نمودند.

شهادت و گواهی ملائکه نویسنده بر شانه‌های

انسان در قیامت

یک دسته دیگر از شهداء، ملائکه نویسنده به

روی شانه‌های انسان است:

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ

قَعِيدًا * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱؛

«و كُلِّ سَيِّئَةٍ أَمْرَتْ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ؛

و هم‌چنین خداوند خطاب به رسول الله نموده و می‌فرماید: ﴿ای رسول اکرم! پس چگونه است در آن زمانی که ما از هر امت و جماعت پیامبری را به‌عنوان گواهی و شهادت می‌آوریم، و تو را نیز برای گواهی و شهادت عمل آن پیامبران می‌آوریم؟!﴾

پس قادر به ردّ شهادت او نمی‌باشند؛ زیرا ترس آن دارند که خداوند بر دهان آنها مهر زند، و اینکه اعضا و جوارح آنها بر اعمالی که مرتکب می‌شدند شهادت دهند.

و رسول خدا بر علیه منافقین و کفار قوم و امت خود به‌واسطه الحاد و عناد و نقض عهد و تغییر سنت و دشمنی با اهل بیتش، و اینکه آنان به اعقاب اصلیه خود منقلب شدند و به ادبار ردیّه اولیّه خود مرتد گشتند و در این سیر و حرکت قهقری طابق النعل بالنعل به سنت امت‌های گذشته ظالمه و خائنه نسبت به انبیاء سالفه، اقتفاء و اقتداء نمودند، شهادت و گواهی می‌دهد.

چون آنان شهادت رسول خدا را استماع نمودند و (بر وخامت احوال خود واقف گردیدند)، همگی می‌گویند: ﴿ای پروردگار ما! شقاوت نفوس ما بر ما غلبه کرد، و ما از گمراه‌شدگان بودیم.﴾ (محقق)

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۷ و ۱۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«در آن هنگامی که دو فرشته بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شرّ او اطلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد تلقی نموده و بگیرند و ضبط کنند. * هیچ گفتاری از او سر نزنند مگر آنکه آن دو فرشته رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ ننمایند.»

الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي، وَ جَعَلْتَهُمْ شُهَدَاءَ
عَلَىٰ مَعَ جَوَارِحِي، وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ
وَ الشَّاهِدَ لِيَا خَفِيَ عَنْهُمْ.»^۱

شهادت دست و پا و جلود در قیامت

یکی از اصناف شهداء، دست و پا و جلود

است:

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
* حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصُرُهُمْ
وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِمَ لَجُودِهِمْ لِمَ
شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَ مَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصُرُكُمْ وَ لَا
جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ
* وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَنْكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ

۱. مصباح‌المتهدج، ص ۸۴۹، فقره‌ای از دعای کمیل. معاد شناسی، ج ۶،
ص ۲۷۳:

«خدایا، بیامرز بر من هر سیئه و گناهی را که انجام داده‌ام! آن گناهانی را که
تو فرشتگان بزرگوار نویسنده خود را امر فرمودی که آنها را ثبت کنند؛ آن
کرام کاتبین که بر حفظ من و اعمال من و بر ثبت و ضبط آثار من گماشته‌ای
و آنان همه را ثبت کردند، و تو آنان را به همراه جوارح من گواهانی بر من
قرار داده‌ای. و هم‌چنین بیامرز گناهانی را که به علت نهایت دقت و خفاء،
از دست آن فرشتگان گذشت و آنها نتوانستند ثبت کنند ولی تو ثبت کردی،
از نظر تو پنهان نشد! تو بر فراز آن فرشتگان مراقب من بودی و شاهد بر
آنچه از آنان مخفی بود!»

مَنْ الْخَسِرِينَ ﴿۱﴾. وجه تخصیص سؤال آنها از جلود؛

وجه عدول از شهادت به انطاق.^۲

هم چنین زمان و مکان و بقاع و مساجد و غیره

نیز بر عمل انسان گواهی می دهند:^۳

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

۱. سوره فصلت (۴۱) آیات ۱۹ - ۲۳. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۴ و ۱۹۹،
و ج ۵، ص ۲۹۲:

«روزی می رسد که دشمنان خدا همه در پیشگاه پروردگار حاضر می شوند،
و حشر نسبت به آنها برقرار می گردد، و آنها همه در یک صف بسته می شوند
و آماده برای سؤال و جواب قرار می گیرند. * و چون جملگی محشور شدند
و فرقه فرقه و دسته دسته گردیدند و هر صف و گروه و فرقه ای در محلّ
خاص و مختصّ خود قرار گرفت، همه را برای بازپرسی و برای شهادت
اعمال می آورند؛ و چون در مقابل آتش قرار گرفتند، علیه آنان شهادت
می دهند گوش های آنان و چشم های آنان و پوست های بدن آنان، به آنچه
آنان در دنیا کارشان این بود که بجای می آوردند. * به پوست هایشان
می گویند: "چرا بر ضرر ما گواهی می دهید؟! آنها در پاسخ می گویند: "خدا
ما را به سخن درآورده است؛ آن خدایی که همه چیز را گویا کرده و به سخن
درآورده است؛ همان خدایی که شما را در ابتدای آفرینش خلق نمود و
بازگشت شما هم به سوی اوست. * شما در دنیا چنین قدرتی نداشتید که
بتوانید پنهان کنید که گوش هایتان و چشم هایتان و پوست هایتان علیه شما
تحمل شهادت نکنند؛ و لیکن چنان می پنداشتید که بسیاری از اعمالی که
انجام می دهید خدا نمی داند. * و این گمان و پندار شما که نسبت به
پروردگارتان چنین گمان بردید و چنین پنداشتید، شما را از مقام و منزلت
خود ساقط کرد و به پستی کشانید و بالتّیجه از زیانکاران شدید!»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون نحوه شهادت اعضاء و جوارح در قیامت
رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، مجلس چهل و هفتم.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون نحوه شهادت زمان و مکان در قیامت رجوع
شود به معاد شناسی، ج ۷، مجلس چهل و هشتم.

و قال تعالى: ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ

الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾. ٢.

شهادت یعنی شهود و حضور

البته معنی شهادت همان شهود و حضور

است. چون انسان تمام عملیات را در روز قیامت با

دیدگان خود می بیند که فلان کار را در فلان زمان و

فلان مکان انجام داده است لذا زبانش بسته و

خמוש می گردد.

گواهی زمان و مکان بر اعمال انسان

ختم سخن با روضه مناسب.

١. سوره آل عمران (٣) آیه ١٤٠. امام شناسی، ج ٢، ص ١٦٢:

«ما این ایام روزگار را پیوسته در میان مردم به اختلاف احوال و انقلاباتی در گردش می آوریم و برای هر گروهی نوبتی خاص برای امتحانات خود مقرر می داریم؛ تا آنکه مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود و خداوند از شما (مانند علی بن ابی طالب را که دارای مقام یقین و وصول به اعلی درجه توحید است) گواه بر اعمال و رفتارشان بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.»

٢. سوره زلزله (٩٩) آیه ٢ - ٥. معاد شناسی، ج ٦، ص ٢٧٦:

«و آنچه در درون زمین است، آن را بیرون کند و آشکار نماید. (دسته دسته، مجتمع و متفرق، همه از قبرها بیرون می آیند؛ برای چه؟ برای اینکه اعمالشان به آنها نشان داده شود.) * انسان می گوید: چرا چنین است؟! * چرا این زمین از اخبار و داستانها بازگو می کند؟! چگونه از حالات من خبر می دهد؟! * آری خداوند به او وحی کرده است!»

مجلس روز بیست و چهارم: حقیقت
أعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا

بِسِيمَتِهِمْ﴾^۱.

اهل أعراف، حاکم بر بهشتیان و جهنمیان

از آیات شریفه قرآن و تفاسیر استفاده می شود

که بین بهشت و جهنم مکانی است مرتفع که مردانی

که حاکم بر بهشتیان و جهنمیان هستند، در روی آن

مکان مرتفع با این دو دسته گفتگو دارند. آنها ائمه

۱. سوره أعراف (۷) آیه ۴۶. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴:

«و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از بهشتیان و دوزخیان را از علائم
چهره و سیمایشان می شناسند.»

اطهارند که هر دو دسته را می بینند و مقام هریک را در جنت و نار تعیین می کند.

سور و دیوار فاصل بین مؤمنان و منافقان در

قیامت

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَانُكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ
يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا
نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُۥ بَابٌ بَاطِنُهُۥ فِيهِ الرَّحْمَةُ
وَوَظْهُرُهُۥ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ *﴾

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ
 أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ
 أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ * فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ
 فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَانُكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَانُكُمْ
 وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ
 قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ
 أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
 قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿١﴾

۱. سوره حدید (۵۷) آیات ۱۲ - ۱۶. ترجمه:

«در روز بازپسین می بینی تو ای پیغمبر که نور مردهای مؤمن و زنان مؤمنه در پیشاپیش آنها حرکت می کند و از طرف راستشان در حرکت است. و برای آنها بشارت است که امروز در بهشت هایی که در زمین آن نهرهایی جاری است، جاودانه سکونت خواهید نمود؛ و این فوز و کامیابی بزرگی است. * روز قیامت روزی است که مردان و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: "شما به ما نظری کنید و نگاهی بیندازید تا بدین وسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!" به آنها در پاسخ گفته می شود: "شما به عقب و قهقرا برگردید و از آنجا طلب نور کنید!" در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می شود که دری دارد، و آن در ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است. * (چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده می شود، و سور کشیده می شود) منافقان به مؤمنان می گویند: "مگر ما با شما در دنیا نبوده ایم و معیت نداشته ایم؟! " مؤمنان در پاسخ می گویند: "آری، و لیکن شما خود را به فتنه و فساد انداختید و پیوسته انتظار کشیدید و در شک و تردید بسر بردید و آرزوهای دراز شما را فریفت تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غرور (و شیطان و نفس گول زننده و فریب دهنده) شما را گول زد و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت. * پس در امروز از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوض و فدا قبول نمی شود (که فدیة بدهید و از آتش برهید). ماوای شما آتش است؛ آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است. " * آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل های آنان که ایمان آورده اند، به ذکر خدا خاشع شود و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟! و همانند کسانی نباشند که پیش از این به آنها کتاب آسمانی داده شد و سپس زمان طولانی بر آنان گذشت، و در نتیجه قلوب آنها قسی و سخت گردید و

علت اختصاص منافقین به ظاهر بابِ سور

علت آنکه خداوند علیّ اعلیّ منافقین را

اختصاص به [ظاهر] باب داده، آن

بسیاری از آنها فاسق شدند!» (محقق)

است که: چون آنها به واسطه نفاق خود ظاهر و باطنشان دوتا بوده است و با مؤمنین در جهت ایمان ظاهری اشتراک دارند، لذا از ظاهر باب معذبند. آنها بر ظاهر واقعد؛ به طوری که اگر نظرهای آنها از ظاهر به باطن تجاوز کند، در رحمت خداوند داخل می‌شوند، و اختلاف در ناحیه ادراک آنهاست. بنابراین، دیوار یکی است؛ یک دسته که در باطن دیوار واقعد در رحمت، و دسته‌ای که در ظاهرند دائماً معذب به عذاب الیم الهی خواهند بود.

سور، تجسم راه انسان به سوی خدا

آری، آن سور و دیوار همان راهی است که انسان به سوی خدا طی می‌کند در دنیا، و در آخرت به صورت دیوار مجسم می‌گردد. مردمانی که در دنیا از این سلوک به باطن دنیا پی برده و آخرت را فراموش نمودند، در آخرت در باطن این سور واقع می‌شوند؛ و مردانی که در دنیا از ظاهر دنیا تجاوز نکرده و همیشه خود را به مادیات مبتلا ساخته‌اند، در آن دنیا در ظاهر دیوار قرار خواهند گرفت. کما آنکه در آیاتی از قرآن تلویحاً و تصریحاً اشاره بدین معنی شده است:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ
الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ * أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ
اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ
مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِي رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ﴾^۱؛

و قال ايضاً: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا

بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَأَطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا
غٰفِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَاؤُنْهَمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲.

بیان کیفیت سور و یا اعراف در قرآن

بالجمله خداوند در قرآن، کیفیت آن دیوار

[را] که نامش اعراف است، بیان می کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ
لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ
فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ * لَهُمْ مِّن
جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ * وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۴۹:

«این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می دانند و البته از آخرت غافلند. * آیا با خود اندیشه نمی کنند که خداوند آسمانها و زمین و تمام موجوداتی که در میان آنهاست نیافریده است مگر به حق و زمان مشخص؟! و همانا بسیاری از مردم به دیدار پروردگار خود کافرند.»

۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۹:

«و حقاً آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده اند و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده اند، و آن کسانی که از آیات ما در غفلت هستند، * حقاً محل و مأوی آنان در پاداش چنین کرداری که نموده اند، آتش است.»

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا
كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا
بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُوْرثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ * وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ
وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا
عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ * وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى
الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيَّكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ *
وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصُرُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا
تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ
رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَتِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا
يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا
أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا
وَلَعِبًا وَغَرَّتُهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِفُهُمْ كَمَا نَسُوا

لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١﴾

۱. سوره اعراف (۷) آیات ۴۰ - ۵۱. ترجمه:

«حقاً کسانی که آیات ما را تکذیب می کنند و از پذیرش آنها ترفع و بزرگ منشی می نمایند، درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود؛ و داخل در بهشت نمی گردند تا آن وقتی که شتر در سوراخ سوزن داخل شود، و این طور ما مجرمان را جزا خواهیم داد. * و برای آنان از (آتش) جهنم فراش و بستری است، و بر روی آنها نیز پوشش هایی (از آتش) است؛ و ما این گونه ظالمان را جزا می دهیم. * و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و به طور جاودان در آن زیست می کنند. * و ما از دلها و سینه های آنان هرگونه غل و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است؛ و می گویند: "سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هرآینه خداوند ما را بدین جا هدایت نمی فرمود، ما هیچ گاه خودبه خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم. همانا رسولان خدا ما را به حق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند." و آنگاه بر آنان ندایی رسد که: "این است آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می آورده اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است." * و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می کنند که: "آنچه را که پروردگار ما به ما وعده داده بود، همه را حق و استوار یافتیم؛ آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حق و استوار یافتید؟! در جواب می گویند: "آری!" و در این وقت اعلان کننده ای در میان آنها اعلان می کند که: "لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!" * ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می بندند، و آن راه را کج و معوج می جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند. * و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت های بالای آن حجاب که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می شناسند. و افرادی که (بر قسمت های پایین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می کنند که: "سلام باد بر شما!" * و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند، گویند: "بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر، یک جا قرار مده و با معیت آنان ما را مگذار!" * و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می شناسند ندا می دهند که: "آنچه را که شما اندوختید و

ختم سخن با روضه مناسب.

جمع کردید، و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلندپروازی و استکبار بدان اتکاء داشتید، هیچ گونه دستی از شما نگرفت و سودی نبخشید و شما را در امروز بی نیاز نمود! * آیا نمی بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد می کردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی گرداند و در بهشت داخل نمی کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت ها مسکن گزیده اند!) و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می کنند که: «داخل شوید در بهشت، بدون هیچ گونه خوف و اندیشه، و بدون هیچ گونه حزن و غصه ای که در شما راه نخواهد یافت!» * و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: «از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است، قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهره مند سازید!» اهل بهشت در جواب گویند: «آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است. * بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت.» پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار می کردند، ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمی دهیم و در بوتۀ نسیان و فراموشی می اندازیم.» (محقق)

مجلس روز بیست و پنجم: حقیقت معاد
جسمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ

بِالسَّاهِرَةِ﴾^۱.

معاد جسمانی انسان در صحرای محشر

تمام ملّین عالم بر معاد اتفاق دارند، و اسلام

نیز به دو چیز بیش از هر چه اهمیت داده است: یکی

۱. سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۳ و ۱۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۹۱:

«یک زجره و یک تکان به آنها زده می شود * که ناگهان همه از میان قبرها بیرون ریخته و در صحرای قیامت حاضر می شوند. در آن زمینی که مسطح و مستوی است، کوه و تپه ندارد، پستی و بلندی ندارد، در آنجا که هیچ چیز روییده نشده است، همه حاضر می شوند.»

توحید و پابند بودن به مبدأ، و دیگری معاد؛ و لیکن باید دانست که معاد، معاد جسمانی است. انسان با همین بدن در صحرای محشر حاضر می‌شود.

مخالفت معاد روحانی با عقل و نقل

کسانی که فقط قائل به معاد روحانی هستند، کلماتشان مخالف عقل و نقل است؛ زیرا معاد رجوع اشیاء است بِتَمَامِ ذَاتِهَا به مبدئشان: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾^۱؛

بنابراین معاد روح، معاد انسان نیست. لحوق بدن به نفس، ضروری است؛ زیرا معاد اشیاء ضروری است، و شیء، بدن و روح است معاً.^۲

کلام امام صادق علیه السلام با زندیق در

کیفیت معاد جسمانی

در احتجاج از حضرت صادق علیه السلام در کلامی که حضرت با زندیق می‌فرمایند، چنین است:

۱. سوره اعراف (۷) ذیل آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵۴:

«همان‌طور که خداوند عزوجل شما را از جایی ابتدا کرد و بدء و نشأ شما را از آنجا سرشت و آفرید و مقدر فرمود، به همان‌جا بازگشت خواهید کرد.»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون معاد جسمانی رجوع شود به معادشناسی، ج ۶، ص ۱۶۰.

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا؛

رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ، وَ رُوحُ الْمُسِيءِ فِي
مَقْلَظٍ وَ قِيْضٍ. أَبَارَتْ تَيْرِصَيْدٍ نَبَلًا وَ [مَاك] مَامٍ وَ بِقَدَاخِهِمْ

لِ كَأَمَّا فَاهُ فَاوْجَأْنِمُ مَأْوَاهَا وَ عَابَسَدَلَاهُ بِفِنْقَدَّتَهُ وَ مَرَّقَتَهُ
كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ

ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزْنَهَا. وَ

إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّنَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ؛ فَإِذَا كَانَ

حِينَ الْبَعَثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرَ النُّشُورِ، فَتَرَبُّو الْأَرْضِ.

ثُمَّ تَمَخَّضَ مَخْضَ السَّقَاءِ، فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ

الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ وَ الزُّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا

مُخْضَ؛ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ [إِلَى قَالِبِهِ]، فَيَنْقَلُ بِإِذْنِ

الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ. فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ

كَهَيْئَتِهَا وَ تَلْجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ

نَفْسِهِ شَيْئًا.»

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۰. ترجمه:

«به درستی که روح در محل خود مقیم است؛ روح فرد محسن و نیکوکار در فسحت و روشنایی، و روح فرد مُسِئ و بدکار در تنگی و ظلمت. و اما بدن به صورت همان خاکی درمی آید که از آن آفریده شده است؛ و همه آنچه را که حیوانات درنده و حشرات از بدن انسان خورده‌اند و پاره کرده‌اند و دفع نموده‌اند، تمامش در خاک در نزد کسی که هیچ ذره‌ای در ظلمات زمین از

باران الهی در هنگام بعث اجساد

نظیر این روایت زیاد است که در هنگام بعث

باران می بارد؛ ولی می توان گفت که آن باران شاید با

این باران معمولی تفاوتی داشته باشد. این باران

زنده کننده زمین است و آن باران اقتضایش زنده

کردن اجساد مردگان است:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ
وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ *
رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾^۱

او پنهان نیست و کسی که تعداد و وزن تمام اشیاء را می داند، محفوظ است. و تحقیقاً خاکِ موجودات ذی روح در میان خاک های دیگر به منزله طلایی است که در خاک نهاده شده باشد؛ پس چون زمان قیامت درمی رسد، آسمان بر زمین می بارد ولی بارش زندگی و حیات و برانگیختگی، و بر اثر آن زمین حیات به خود می گیرد و نمو می کند. و سپس مردم مانند مشک آب به هم می خورند، و تمام ذرات بدن ها که در زمین منتشر شده است و هر ذره اش در یک جا افتاده، به واسطه زده شدن جمع می شود؛ مانند ذرات طلا که به علت شستشوی با آب از خاک و شن جدا می شود، و مانند گره ای که در میان دوغ مخلوط است و به واسطه حرکت مشک از دوغ جدا می گردد. پس بنابراین، خاک بدن هر نفسی با هم جمع شده و به قالب خودش می رود و به اذن خدا به آنجایی که روح مکان دارد انتقال می یابد. پس از آن صورت ها به اذن مصورش به هیئت اولیه شان بازمی گردند و روح در آنها داخل می شود، که ناگهان انسان خود را مستوی و تمام عیار مشاهده نموده و چیزی را از خودش نمی تواند انکار نماید.» (محقق)

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۹ - ۱۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۵۱، تعلیقه ۱:

«و ما از آسمان آب با برکت را (باران را) پایین آوردیم؛ و با آن آب باغ های میوه و کشت های درو شدنی از حبوبات را رویانیدیم، * و درخت های خرما که سر برافراشته و دارای دانه های ریز طلع است که منظم و مرتب بر روی

و هم‌چنین در سوره حج در وسط آیه پنجم

می‌فرماید: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا

الْمَاءَ اهْتَرَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ
بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ وَاعِلٌ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ
مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۱.

معاد، تبدیل و تبدلی چون دیگر تبدلات در

جریانات روزانه

معاد یک نوع تبدیل و تبدلی بیش نیست.

هزاران قسم از این تبدلات را در جریان روزانه خود

ملاحظه می‌کنیم، بدون آنکه نسبت به آنها تعجبی

نموده باشیم. و علت آن است که ما به واسطه وقوع

هم در غلاف خود چیده شده است، نیز رویانیدیم. * اینها را روزی برای
بندگان قرار دادیم؛ و به واسطه آن آب باران شهر و زمین مرده را زنده
نمودیم. و از این قبیل است خروج از قبرها و زنده شدن مردگان.»

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۵-۷. معاد شناسی، ج ۶، ص ۴۱:

«(ای رسول ما) می‌بینی زمین را که فروکش کرده و خاموش و بی‌اثر شده
است! پس چون ما از آسمان آب باران بر آن می‌فرستیم، به حرکت و اهتزاز
درمی‌آید و نمو و رشد می‌کند، و از هر جفت با بهجت و سرشار در روی
آن می‌روید. * و این دلیل بر آن است که فقط خداوند حق است و او مردگان
را زنده می‌کند و او بر هر چیز قدرت دارد و تواناست؛ * و دلیل بر آن است
که ساعت قیامت فرا می‌رسد و شکی در آن نیست و خداوند آنان را که در
قبرها خوابیده‌اند برمی‌انگیزاند.»

و ملاحظه زیادی از آنها، با آنها انس گرفته ایم؛ مثلاً این درختی که اصلش یک تخم بسیار کوچک بوده بعد در زمین درختی تنومند می گردد، شاخه می دهد، سر به آسمان بلند می کند، میوه های گوناگون می دهد، ریشه هایش در زمین می دود و مواد غذایی با حباب های ریشه ها و هم چنین با سبزی برگش مواد حیاتی از خورشید می گیرد، بسیار شگفت انگیز است؛ ولی به علت وقوع آن در نزد ما بسیار عادی است.

معاد یک داستان از امثال این تغیرات است؛ لذا پروردگار در سوره حج در اول آیه پنجم می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^۱.

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۶۲:
«ای مردم! اگر از بعث و برانگیخته شدن انسان، و زنده شدن و قیام او در

تمثیل عوالم پس از مرگ به اطوار تحولات

کرم ابریشم

داستان کرم ابریشم - از تخم، و زنده شدن، و پوست عوض کردن، و خواب رفتن، و پيله بستن، و پروانه شدن - معادهایی است برای او؛ درحالی که اگر انسان نمی‌دید، هیچ باور نمی‌کرد که این پروانه هیچ شباهتی به آن کرم طویل داشته باشد.^۱ لذا اگر انسان واقعاً قدری در تغییرات این عالم عمیق شود، می‌بیند که معاد انسان بسیار ساده است:

پیشگاه خدای عزوجل در شک هستید، بدانید که: ما ابتدای آفرینش شما را از خاک قرار دادیم، و پس از آن از نطفه، و سپس از علقه، و پس از آن از مضعه با خلقت کامل شده یا کامل نشده (و البته قبل از اینکه صورت بندی کنیم، کامل نبود و بدون صورت بود، بعد صورت آفریدیم و خلقتش کامل شد)، تا برای شما (قدرت خویش را) روشن و آشکار کنیم. و آنچه بخواهیم در رحم مادر مستقرش می‌نماییم تا زمان مشخص و معینی که باید پا از رحم به دنیا گذارد، و سپس شما را به صورت طفلی از رحم بیرون می‌آوریم، و پس از آن شما را (همین‌طور مرحله به مرحله جلو می‌بریم) تا به مقام رشد و استحکام خود برسید. بعضی از شما (قبل از پیری) وفات می‌یابد و بعضی دیگر به پست‌ترین مراحل زندگانی و ضعیف و ناچیزترین دوران عمر بازگشت می‌نماید، تا آنجا که بعد از علم و آگاهی چیزی نداند. و زمین را می‌بینی ساکت و صامت و بی‌حرکت و خموش؛ چون ما بر آن آب از آسمان فرود آریم، به اهتزاز و جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و بارور می‌گردد، و از هر جفت با بهجت و طراوتی می‌رویاند.»

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مراحل تکون کرم ابریشم رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۸.

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي
 الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ
 وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ
 الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي
 خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ
 وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ
 لَهُ وَكُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ۱.

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. سوره یس (۳۶) آیات ۷۸ - ۸۳. معاد شناسی، ج ۶، ص ۴۸ - ۵۲:

«رفت آن مرد عرب از میان قبرستان استخوان پوسیده‌ای را برداشت و به نزد رسول الله آورده و با دست خود فشار داد؛ استخوان پوسیده خرد شد و به صورت گرد و خاکستر درآمد.) آنها را در پیش پیغمبر به روی زمین ریخت و گفت: "ای محمد! تو می‌گویی خداوند اینها را زنده می‌کند؟! اما این مرد مسکین آفرینش خود را فراموش نموده است! * بگو ای پیغمبر: "این استخوان را زنده می‌کند آن کسی که در اولین وهله آن را ایجاد نموده است. آن قادر متعالی که این استخوان را از عدم به وجود آورد و از نیستی لباس هستی پوشانید، آن خداوند دوباره آن را حیات می‌بخشد، و او به هر آفرینشی داناست. * آن خداوندی که برای شما از درخت سبز آتش درست می‌کند و شما از آن وقود و آتش گیرانه می‌گیرید و آتش درست می‌کنید." * آیا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که مثل این مردم را خلق کند؟! بله، بله، می‌تواند خلق کند! و نه تنها خالق است بلکه خلاق است (یعنی استاد خلقت است؛ در قدرت و خلقت بدون حصر و اندازه و حد، توان دارد. قدرتش در خلقت عجیب و علمش نیز حیرت‌آور است، و هر دوی آنها بدون حد و نهایت است.) * این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: "بشو!" و به مجرد این گفتار، می‌شود. پس پاک و منزّه و مقدّس است و سبوح و قدّوس است آن پروردگاری که جان و روح و حقیقت و ملکوت هر موجودی به دست اوست، و شما همگی به سوی او بازگشت خواهید نمود.»

مجلس روز بیست و ششم: ادله عقلی و
نقلی بر معاد جسمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

نزول باران در هنگام بعث و حشر انسان

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خُشْعَةً فَإِذَا
أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ
الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

در روز گذشته آیاتی راجع به معاد جسمانی

معروض شد که از آیات شریفه قرآن استفاده می‌شود

که خداوند هنگام بعث، باران می‌فرستد؛ آن باران

مردگان را زنده می‌کند. آیه عنوان مطلب، اشاره بدین

معنی دارد.

مراد آیات قرآن از تبدیل امثال در هنگام حشر

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۹. ترجمه:

«و از آیات و نشانه‌های او این است که تو زمین را فرو افتاده و بی حرکت می‌بینی؛ اما چون ما آب را از آسمان بر آن فرود آوریم، به اهتزاز و جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند. آری، تحقیقاً همان کسی که آن را حیات و زندگی بخشید، قطعاً زنده‌کننده مردگان نیز می‌باشد؛ به درستی که خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست.» (محقق)

﴿ هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ * نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا
تُصَدِّقُونَ * أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ
نَحْنُ الْخَالِقُونَ * نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ
بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ

نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئُكُمْ فِي مَآ لَآ تَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ
 عَلِمْتُمْ النِّشَاءَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ * أَفَرَأَيْتُمْ مَآ
 تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ ؕ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ
 لَجَعَلْنَاهُ حُطًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُعْرِمُونَ * بَلْ
 نَحْنُ مَحْرُومُونَ * أَفَرَأَيْتُمُ الْمَآءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ
 أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ
 أَجَآجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ * أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ *
 ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ * نَحْنُ
 جَعَلْنَاهَا تَذَكِّرَةً وَآمَتًا لِلْمُقْوِينَ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ
 الْعَظِيمِ ﴿١﴾

۱. سوره واقعه (۵۶) آیات ۵۶ - ۷۴. ترجمه:

«این است کیفیت پذیرایی از شما از جهت خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها در روز
 پاداش و کیفر! * ما شما را آفریدیم و از کتم عدم به وجود آوردیم و از
 نیستی محض لباس هستی در تن نمودیم؛ پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟! *
 پس شما به من خبر دهید از منی‌ها و نطفه‌هایی که در رحم‌ها می‌ریزید! *
 آیا شما آنها را می‌آفرینید یا ما آفرینندگان آنها هستیم؟! * ما مردن را در میان
 شما تقدیر و مقدر کردیم، و ما چنان نیستیم که در اراده و امر ما کسی بتواند
 بر ما پیشی گیرد و سبقت کند و بالتّیجه ما عقب بیفتیم و در آنچه اراده
 نمودیم فتور و سستی پیدا شود؛ ما آنچه را که تقدیر می‌کنیم همان خواهد
 بود. * و ما این مرگ را برای شما معین نمودیم تا اینکه امثال شما را تبدیل
 نماییم، و شما را در عالمی و در خلقتی که نمی‌دانید وارد کنیم و به ایجاد و
 کیفیت آفرینشی که نمی‌دانید انشاء و ایجاد کنیم. * و تحقیقاً که کیفیت
 نشأت یافتن اولیّه خود را شناختید، پس چرا متذکر نمی‌گردید؟! * پس شما
 به من خبر دهید از آن زراعت‌هایی که می‌کارید؛ * آیا شما آن زراعت‌ها را
 رشد می‌دهید و سرسبز می‌کنید، یا اینکه ما رشد دهنده و سرسبز
 کنندگانیم؟! * اگر بخواهیم هرآینه (کشت و زرع شما را) خاشاک خرد و
 ریزریز شده می‌گردانیم، آن وقت است که از سرنوشت کار خود تعجب کرده
 و از آفتی که به زراعتتان رسیده متأسّف گردیده و ماجرا را برای یکدیگر
 بازگو نموده * و بگویید: ”به‌راستی که در غرامت و خسارت سنگینی واقع
 شدیم؛ * بلکه ما محروم شدگانیم (و دیگر چیزی نداریم تا حوائج زندگی
 خود را فراهم سازیم!)“ * آیا ندیده‌اید آبی را که می‌آشامید؟! * آیا شما آن
 را از ابرها فرود آوردید یا ما فرود آوردیم؟! * اگر ما می‌خواستیم، آن آب

البته مقصود از «تبدیل امثال» اتحاد نوعی و

اختلاف شخصی نیست؛ زیرا که «مَثَلُ الشَّيْءِ بِهَذَا

الْمَعْنَى غَيْرُ الشَّيْءِ»، و حجت بر منکرین حشر تمام

نمی شود. کما آنکه در آیات دیگر از جمله آیة: ﴿نَحْنُ

خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ

تَبْدِيلًا﴾^۱، و آیة: ﴿بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲،

[مسئله] راجع به اتحاد شخصی و اختلاف صور انسان

[است، که] در هر آنی صورت دیگری به خود می گیرد.

صورت همین انسان، دائماً عوض می شود، و غذا بدل

(شیرین و مطبوع و گوارا) را تلخ می کردیم؛ پس چرا شما سپاس خداوند را بجای نمی آورید؟! * آیا متوجه هستید آتشی را که می افروزید؟! * آیا شما درخت آن را ایجاد کردید و پدید آوردید یا ما ایجاد کردیم؟! * ما آن آتش را خلق کردیم؛ و برای نیازمندان (در رفع سرما و روشنی و طبخ غذا و غیرها) متاعی نیک نمودیم! * پس ای رسول ما، تو خدایت را با تسبیح به اسم پروردگار عظیمت یاد کن!« (محقق)

۱. سوره انسان (۷۶) آیه ۲۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۵۹:

«ما ایشان را آفریدیم و بنیان وجودی و کیان آنها را استوار نمودیم، و زمانی که بخواهیم مثلها و شکلها و ماندهای آنان را البته تبدیل می نمایم.»

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۱۵. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۴۸، تعلیقه:

«بلکه ایشان نسبت به خلقتی جدید در اشتباه هستند. (اشتباه ایشان این است که آنافاناً در خلق جدیدی هستند و این را ادراک نمی کنند. در عالم خلقت این موجودات همواره در حرکتند و هر روز یک لباس تازه ای می پوشند، و خَلْقًا بَعْدَ خَلْقٍ و حالتی بعد از حالتی پیدا می کنند.»

مَایَتَحَلَّلُ است؛ فقط یگانه چیزی که به این صور مختلفه اتحاد می دهد، همان اتحاد روح است.

آب مُبَدَّل شد در این جو چند بار ** عکس ماه و عکس اختر برقرار^۱ در حشر هم همان روح به این جسم با صورت دیگری تعلق می گیرد.

معاد یعنی اعاده، نه خلق مماثل

لذا باید گفت که خَلِقِ مِثْلِ أَنهَآ، إِعَادَةُ أَنهَآ نیست و معاد عبارت است از إِعَادَه. خداوند در بعضی آیات تعبیر به مِثْلِ نمی کند، بلکه می فرماید خود آنها را زنده می کنیم:

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَخْلُقِهِنَّ بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ
الْمَوْتَىٰ﴾^۱؛

و قال ايضا: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾^۲؛

و ايضا: ﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ﴾^۳.

داستان مکالمه حضرت ابراهیم راجع به احیاء

موتی، و مسئله رجعت در امم سالفه، دو نمونه

کامل از معاد

داستان ابراهیم خلیل و مکالمه او با خداوند،

راجع به احیاء موتی، این مطلب را روشن می کند:^۴

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ
قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ
أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجَعَلَ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ
مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ أَدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

۱. سوره احقاف (۴۶) آیه ۳۳. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۶۰:

«و آیا این منکران و کافران نمی بینند که خداوندی که آسمانها و زمین را
بیافرید و در خلقت آنها عاجز و خسته نشد، قدرت دارد که مردگان را زنده
کند؟!»

۲. سوره عادیات (۱۰۰) آیه ۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵:

«آیا انسان نمی داند: آن زمان که قبرها شکافته شود؟!»

۳. سوره انفطار (۸۲) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۹۲:

«و آن زمانی را که قبرها شکافته گردد و آنچه در میان آنهاست بیرون آید.»

۴. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۲.

و هم‌چنین رجعت در امم سالفه نمونه‌ای از معاد است. و با وجودی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد، انکار معاد جسمانی از متدینین به قرآن مشکل است؛ [زیرا] «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ وَ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ.»

حکایت رجعت ارمیای پیغمبر

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«و یاد بیاور آن زمانی را که حضرت ابراهیم گفت: ”پروردگارا! به من نشان بده چگونه زنده می‌کنی تو!“ خداوند در پاسخ پرسش ابراهیم می‌گوید: ”آیا تو به این معنی ایمان نداری و نرسیده‌ای؟“ گفت: ”بلی ایمان دارم و رسیده‌ام، ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم؛ می‌خواهم آن‌طور دریای دل من آرام بگیرد که در آن هیچ موجی مشاهده نشود و هیچ اضطرابی نباشد.“ خطاب رسید: ”برو چهار مرغ پرنده بگیر و آنها را بیاور در خانه که با تو انس بگیرند، و بعد آنها را بکش و قطعه‌قطعه کن و در یک هاون چنان بکوب که همه اجزاء و ذرات آنها در هم داخل شود، و سپس در بالای هر یک از این کوه‌ها یک جزء از آن را بگذار! و پس از آن، آنها را یک‌یک صدا بزن، می‌بینی که آنها با شتاب به سوی تو می‌آیند؛ و بدان که خداوند عزیز و حکیم است.“»

لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ، قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿١﴾.

ختم سخن.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۰:

«حضرت ارمیا عبورش در میان بیابان به قریه‌ای افتاد. دید که سقف‌های این قریه فرود آمده و خراب شده، و اهل قریه همه مرده‌اند و استخوان‌هایشان از هم متفرّق و جدا جدا شده و بدن‌های آنان در این قریه افتاده است. از روی تعجّب و بزرگ شمردن مطلب گفت: ”چگونه خداوند این افراد کثیر را که بدین صورت درآمده‌اند، بعد از مردنشان زنده می‌کند و حیات جدید می‌بخشد؟“ خداوند او را صد سال میرانید؛ خداوند جلّ و عزّ پس از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب فرمود: ”چقدر در اینجا درنگ کردی؟“ ارمیا نگاهی به این طرف و آن طرف کرد و گفت: ”یک روز یا مقداری از یک روز!“ خداوند به او خطاب کرد: ”بلکه درنگ تو در اینجا صد سال است، صد سال! نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی بینداز و ببین ابداً تغییر نکرده است! حالا نگاهی به الاغت بکن، و بدان که ما تو را یک آیت الهیه برای مردم قرار داده‌ایم؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود. و نگاهی به استخوان‌ها بنما، و ببین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می‌پوشانیم!“ چون زنده شدن مردگان بدین طرز برای او واضح و روشن شد، گفت: ”می‌دانم که خداوند بر هر چیز تواناست.“»

مجلس روز بیست و هفتم: جایگاه نیت در
اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ

الدِّينَ﴾^۱.

اقسام عبادات

عباداتی که انسان انجام می‌دهد، سه قسم

است:

اوّل: حصول رضای الهی؛

۱. سوره بینه (۹۸) آیه ۵. رساله لبّ اللباب، ص ۴۲، تعلیقه:

«و مأمور نشده‌اند جز اینکه خداوند را به گونه‌ای بپرستند که دین را برای وی خالص کرده باشند.»

دوّم: حصول ثواب؛

و سوّم: خوف از عقاب.

کلام امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السّلام

در اقسام عبادت

فی نهج البلاغة أنّه قال: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً

فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ

عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ

الْأَحْرَارِ.»^۱

و عن الصادق علیه السّلام قال: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ:

قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ قَوْمٌ

عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ طَلْبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَ

قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ

هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.»^۲

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۴، ص ۱۸۹. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۴:

«دسته‌ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می‌کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‌کنند، این عبادت آزادگان است.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۴. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۴:

«عبادت‌کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی خداوند عزوجل را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند

بطلان عبادت رهبتی و رغبتی، در دیدگاه

مرحوم ابن طاووس و فخر رازی

البته بعضی قائلند بر بطلان عبادت بر غیر

رضای خدا؛^۱ گرچه از خوف نار یا رغبت به ثواب

باشد. مانند ابن طاووس - علیه الرّحمة - از علماء

شیعه، و امام فخر رازی^۲ از علماء تسنن؛ و استناد آنها

آیه عنوان مطلب است.

نقد نظریه مرحوم ابن طاووس و فخر رازی در

باب عبادت صحیح

تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عزوجل را از روی محبت عبادت می کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت ترین اقسام عبادت است.»

۱. جواهر الکلام، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. الوافی، ج ۴ ص ۳۶۴ و ۳۶۵؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر فخر رازی) ج ۱۴، ص ۲۸۴:

«ذَهَبَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَائِنَا إِلَى بَطْلَانِ الْعِبَادَةِ إِذَا قَصَدَ بِفِعْلِهَا تَحْصِيلَ الثَّوَابِ وَالْخَلَاصَ مِنَ الْعِقَابِ. وَ نَقَلَ فَخْرُ الرَّازِي فِي تَفْسِيرِهِ الْكَبِيرِ اتِّفَاقَ الْمُتَكَلِّمِينَ عَلَى أَنَّ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ لِأَجْلِ الْخَوْفِ مِنَ الْعِقَابِ أَوْ الطَّمَعِ فِي الثَّوَابِ لَمْ تَصِحَّ عِبَادَتُهُ.»

ترجمه: «بسیاری از علماء قائل به بطلان عبادت هستند در هنگامی که قصد فرد از انجام عبادت، تحصیل ثواب و یا خلاص از عقاب باشد. و فخر رازی در تفسیر کبیر نقل اجماع می کند بر اینکه هر کس خدا را به خاطر خوف از عقاب و یا طمع در ثواب عبادت نماید، عبادت وی صحیح نخواهد بود.» (محقق)

ولی باید گفت که اخلاص به دو معنی آمده

است:

اول: به معنی عبادتی که در آن رضای خدا

فقط منظور شده باشد؛

دوم: عبادتی که در آن شائبه شرک نباشد.^۱

و مقصود از آیه، معنی دوم است؛ و علاوه

اجماع قائم است بر صحت عبادت بر وجهین

دیگر.^{۲ و ۳}

۱. جهت اطلاع پیرامون معنای خلوص و اخلاص، رجوع شود به رساله لب

اللباب، ص ۱۱۸.

۲. مسالک الأفهام، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. اسرار الصلاة، ص ۲۲۷.

«و هَكَذَا قَوْلٌ مَنْ ذَهَبَ مِنَّا إِلَى بُطْلَانِ عِبَادَةٍ مَنْ تَعَبَّدَ مِنْ خَوْفِ النَّارِ أَوْ لِدُخُولِ

الْجَنَّةِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا خَالَ عَنِ التَّحْقِيقِ. وَ الْعَجَبُ مِنْ قَائِلِهِ كَيْفَ ذَهَبَ إِلَى هَذَا الْقَوْلِ

و هُوَ مَنْصُوصٌ عَلَى جَوَازِهِ! بَلِ الْعِبَادَةُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْخَوْفِ وَ الرَّغْبَةِ الْأُخْرَوِيَّتَيْنِ

غَيْرُ مُمَكِّنَةٍ لِأَغْلَبِ النَّاسِ بَلِ جُلُّهُمْ إِلَّا مَنْ شَدَّ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ الْكَامِلِينَ.»

مرحوم ملکی تبریزی - قدس سره - در ردّ این نظریه می فرمایند: «و

همین طور است گفتار کسی که از ما امامیه قائل به این باشد که عبادت فرد

خائف از آتش و یا طامع به دخول در بهشت، باطل است؛ چرا که این گفتار

در این صورت خالی از تحقیق است. و از گوینده این نظریه تعجب است که

چگونه به این قول گرویده درحالتی که بر جواز آن نص وجود دارد! بلکه

می توان گفت انجام چنین عبادتی برای اغلب مردم و بلکه کل آنها غیر ممکن

است، مگر برای عده شاذی از اهل معرفت که به مرتبه کمال رسیده باشند.»

(محقق)

معنای عمل خالص در کلام امام صادق علیه

السَّلام

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعَمَلُ الْخَالِصُ،

الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ.»^۱

عسر و حرج بودن انجام عمل صالح برای اکثر

مردم عادی

و البته باید دانست که عبادت بر رضای خدا

فقط، برای اکثر مردم عامی موجب عسر و حرج

است. بلی، اولیاء خدا بر وجه حصول رضا، خدای

را عبادت می نمودند:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّعَاءِ: «إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ

خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ

أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶. ترجمه:

«عمل خالص آن است که حمد و ستایش هیچ احدی را جز خداوند بر آن عمل اراده ننمایی.» (محقق)

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶. معاد شناسی، ج ۷، ص ۶۴، تعلیقه:

«بار پروردگار من! من تو را عبادت نکردم به جهت ترسی که از [آتش] عقاب تو داشتم و نه به جهت دلبستگی که در بهشت تو در خود یافتم؛ بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم و بنابراین تو را عبادت کردم!»

حضرت سجاد می فرماید: «إِنِّي أكرهُ أن أعبُدَ

الله لا غرض لي إلا ثوابه [لأغراضٍ لي و لِثوابِهِ] فأكونَ

كالعبد الطامع [الطمع] المطيع، إن طمَّعَ عملٌ و إلا لم

يَعمل. و أكرهُ أن أعبُدَهُ لِخوفِ عقابِهِ فأكونَ كالعبدِ

السَّوءِ، إن لم يَخَفْ لم يَعمل. قيل: «فلمَ تَعبُدُهُ؟» قال: «لِما

هُوَ أهلهُ بِأَياديهِ عَلَيَّ و إنعامِهِ.»^۱

تأثیر نیت حتی در صورت عدم مقارنه آن با

عمل

و البته باید دانست که نیت فی حدّ نفسها،

صرف نظر از مقارنه آن با عمل، دارای نتیجه است:

عن الصادق علیه السّلام: «النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنْ

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۸:

«حضرت امام سجّاد علیه السّلام می فرمایند: ”به درستی که من کراهت دارم و بیزارم از اینکه خدا را عبادت کنم درحالی که هیچ غرضی جز رسیدن به ثواب آن نداشته باشم؛ زیرا در این صورت همچون عبد طمع کاری خواهم بود که از روی طمع مطیع و رام و فرمان بردار است، و چنین بنده ای اگر خواسته اش تأمین گردد عمل می کند و اطاعت می نماید و الاً هیچ کاری انجام نمی دهد. و همانا من کراهت دارم و بیزارم از اینکه خدا را از روی خوف و هراس از عقابش عبادت کنم؛ زیرا در این صورت همچون بنده بدی خواهم بود که اگر خوف و هراس نداشته باشد هیچ کاری انجام نمی دهد.“ گفته شد: ”پس شما به چه دلیل او را عبادت می نمایید؟“ حضرت فرمودند: ”زیرا او با نیکی هایی که بر من روا داشته و نعمت هایی که عنایت فرموده اهلّیت و شایستگی عبادت را دارد.“ (محقّق)

و فی روایة [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:] «إِنَّ

الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا

و كَذَا مِنْ الْبِرِّ و وُجُوهِ الْخَيْرِ. فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ

بِصِدْقِ نِيَّتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ [لَوْ]

عَمَلَهُ. إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ.»^۲

داستان مشاطه دختر فرعون

داستان مشاطه دختر فرعون و گفتن بسم الله.^۳

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶. ترجمه:

«نیت از عمل افضل و بهتر است.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۵. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۰۸:

«بندۀ مؤمن فقیر می گوید: "خداوندا، به من روزی کن تا فلان و فلان کار

خیر و ثواب را انجام دهم." پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت

بیند، برای او همان اجر و پاداشی را می نویسد که اگر آن عمل را بجای

آورده بود، آن اجر و پاداش را می نوشت. و خداوند واسع و کریم است.»

۳. النور المبین فی قصص الأنبياء والمرسلین، ص ۲۶۰:

«و قال الثعلبی: "قالت الرواة: كان حزقیلٌ من

أصحابِ فرعونَ نجّاراً، و هو الذی نَجَرَ التَّابوتَ لأمِّ

موسی حین قذفته فی البحرِ." و قیل: "إنه كان خازناً

لفرعونَ مائةَ سنةً، و كان مؤمناً مُخْلِصاً يَكْتُمُ إيمانهُ

إلى أن ظهر موسى على نبينا و آله و عليه السلام على
السَّحْرَةِ؛ فأظهر حزقيلُ يومئذٍ إيمانه، فأخَذَ و قُتِلَ مع
السَّحْرَةِ صَلْبًا. “ و أمّا امرأةُ حزقيلَ فإنها كانت ماشِطَةً
بناتِ فرعونَ و كانت مؤمنةً.

و رَوَى عن ابنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آله وَ سَلَّمَ قَالَ: لَمَّا أُسْرِىَ بِي مَرَّتُ بِي رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ،
فَقُلْتُ لَجِبْرِئِيلَ: “مَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ؟” فَقَالَ: هَذِهِ مَاشِطَةُ
آلِ فِرْعَوْنَ وَ أَوْلَادِهَا، كَانَتْ تَمْشُطُهَا فَوَقَعَتْ الْمُشِطَةُ
مِنْ يَدِهَا فَقَالَتْ: “بِسْمِ اللَّهِ!” فَقَالَتْ بِنْتُ فِرْعَوْنَ:
“أَبِي؟” قَالَتْ: “لَا، بَلِ رَبِّي وَ رَبُّكَ وَ رَبُّ أَبِيكَ!”
فَأخْبَرْتُ فِرْعَوْنَ فَدَعَا بِهَا وَ بَوْلَدِهَا وَ قَالَ: “مَنْ
رَبُّكَ؟” قَالَتْ: “إِنَّ رَبِّي وَ رَبُّكَ اللَّهُ! فَأَمْرٌ بِتَنُورٍ مِنْ
نُحَاسٍ فَأُحْمِي فَدَعَا بِهَا وَ بَوْلَدِهَا فَقَالَتْ: “إِنَّ لِي
إِلَيْكَ حَاجَةٌ وَ هِيَ أَنْ تَجْمَعَ عِظَامِي وَ عِظَامَ وُلْدِي
فَتُدْفِنُهَا!” فَقَالَ: “ذَلِكَ لَكَ لِمَا لَكَ مِنْ حَقِّ.” فَأَمْرٌ
بِأَوْلَادِهَا فَأَلْقَوْا وَاحِدًا وَاحِدًا بِالتَّنُورِ حَتَّى كَانَ آخِرُ
وُلْدِهَا وَ كَانَ صَبِيًّا مُرْضِعًا فَقَالَ: “اصْبِرِي يَا أُمَّاهُ! إِنَّكَ
عَلَى الْحَقِّ!” فَأَلْقَيْتُ فِي التَّنُورِ مَعَ وُلْدِهَا. «

ترجمه: «ثعلبی می گوید: ”راویان این طور گفته اند که حزقیل از اصحاب
فرعون، نجار بود؛ و او همان کسی است که تابوت و صندوقی را برای مادر

عذاب بودن لذّات بهشتی مادونِ جنّة‌الذات در

نزد اولیاء الهی

این لذّات بهشت در نزد اولیاء خدا عذاب

است؛ زیرا آنی دوری از خدا را نمی‌توانند تحمل

کنند. لذا میان هفت بهشت موجود، از همه

موسی ساخت تا او را در آن قرار دهد و به دریا بیندازد. و گفته‌اند: ”حزقیل مدّت صد سال خزانه‌دار فرعون بود، و او مرد مؤمن و مخلصی بود که ایمان خود را تا زمانی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام بر ساحران غالب گردید، مخفی می‌داشت؛ پس در آن وقت حزقیل ایمان خود را آشکار ساخت، و فرعون او را گرفت و همراه با ساحران به دار آویخت.“ و اما زن حزقیل، آرایشگر دختران فرعون و زنی مؤمنه بود.

از ابن عبّاس روایت شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: چون مرا به سوی آسمان سیر دادند، بویی بسیار خوش به مشامم رسید؛ پس به جبرئیل گفتم: ”این بو از چیست؟“

جبرئیل گفت: این بو از آرایشگر آل فرعون و اولاد اوست. روزی او مشغول آرایش دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد؛ بلافاصله گفت: ”بسم الله!“ دختر فرعون گفت: ”آیا منظور تو پدر من است؟“ او گفت: ”خیر، بلکه الله پروردگار من و تو و پدر تو است!“ دختر فرعون این خبر را به پدرش رسانید و فرعون نیز او و فرزندان او را احضار نمود و گفت: ”پروردگار شما کیست؟“ او گفت: ”حقاً پروردگار من و تو الله است.“ آنگاه فرعون دستور داد تنوری از مس را داغ کنند. هنگامی که تنور گداخته شد، او و فرزندان او را فراخواند؛ پس آن زن به فرعون گفت: ”از تو درخواستی دارم و آن اینکه استخوان‌های من و فرزندانم را جمع کرده و آنها را دفن نمایی!“ فرعون گفت: ”به جهت حقی که تو بر من داری چنین خواهم کرد.“ سپس دستور داد فرزندان او یکی یکی وارد تنور شدند تا نوبت به آخرین فرزند او که کودکی شیرخوار بود رسید؛ آن طفل به سخن درآمد و گفت: ”ای مادر صبر کن! به درستی که تو بر حق هستی!“ آنگاه مادر و کودک را با هم در تنور انداختند.“ (محقّق)

ارجمندتر جَنَّةُ الذَّاتِ است؛ که اولیاءِ خدا فقط متنعم به نعمت لقای او هستند، و از دیدار او متلذذ می‌گردند.

عَلَّتْ خُلُودٌ فِي بَهْشْتٍ يَا جَهَنَّمَ، در کلام امام

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا أُخْلِدَ أَهْلُ النَّارِ

فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ

يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا؛ وَإِنَّمَا أُخْلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ

كَانَتْ فِي الدُّنْيَا [أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا] أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا؛

فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ. ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ

كُلَّ يَوْمٍ يَخْرُجُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۱، قَالَ: «عَلَى نِيَّتِهِ.»^۲

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «همانا اهل آتش بدین جهت در آتش مخلد و جاودان هستند که نیت آنها در دنیا این بود که اگر در آن به طور جاودانه زیست کنند، همیشه خداوند را عصیان نمایند؛ و همانا اهل بهشت بدین جهت در بهشت مخلد و جاودان هستند که نیت آنها در این دنیا این بود که اگر در آن به طور جاودانه باقی بمانند، همیشه خداوند را اطاعت کنند؛ بنابراین به واسطه نیت است که اهل جهنم و بهشت مخلد می‌گردند.» سپس حضرت این قول خداوند متعال را تلاوت نمودند که می‌فرماید: ﴿ای پیامبر، بگو: هر یک از افراد بشر طبق شاکله و سازمان صورت‌بندی و سرشت خود عمل می‌کند!﴾ و فرمودند: «یعنی بنابر نیت خویش.» (محقق)

علت به هلاکت رسیدن ذراریِ قتله

سیدالشهداء در کلام امام رضا علیهما السّلام

سُئِلَ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَيْفَ تَقُولُ فِي

قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ

ذُرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالٍ أَبَائِهَا؟!» فَقَالَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُوَ كَذَلِكَ!» فَقُلْتُ: «وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱ مَا مَعْنَاهُ؟!» قَالَ: «صَدَقَ

اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ؛ وَ لَكِنَّ ذُرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ يَرْضَوْنَ

بِفِعَالٍ أَبَائِهِمْ وَيَفْتَخِرُونَ بِهَا، وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ

أَتَاهُ. وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ

بِالمَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاظِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ

القَاتِلِ!»^۲

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۳۷. معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۸۳، تعلیقه:

«عبدالسلام هروی می گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: «یا بن رسول الله! نظر شما دربارهٔ روایتی که از حضرت صادق علیه السّلام آمده است که: چون حضرت قائم ظهور کنند ذریهٔ قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می کشند، چیست؟!»

حضرت فرمود: «همین طور است!»

من عرض کردم: «پس معنای گفتار خدای تعالی: ﴿هیچ نفس حمل کننده‌ای بار نفس دیگری را حمل نمی کند﴾ چیست؟»

ختم سخن با روضه مناسب.

حضرت رضا فرمودند: «خداوند در جمیع گفتارش راست می گوید؛ ولیکن ذریه و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می کنند، و کسی که به کاری راضی باشد مانند آن است که خود او بجای آورده است. و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عزوجل شریک قاتل است.»

مجلس روز بیست و هشتم: فضیلت توکل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَإِنَّ اللَّهَ بُلْغُ

أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱.

توکل یکی از ارکان چهارگانه ایمان

در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج

البلاغه است که برای ایمان چهار ستون است و

همچنین چهار رکن:

«وَلَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ؛ وَ تَفْوِيضُ

الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ؛ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ؛ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ.»^۲

توکل یعنی اعتماد و وثوق به خدا

۱. سوره طلاق (۶۵) آیه ۳. رساله نکاحیه، ص ۳۲۸:

«و کسی که بر خداوند توکل نماید، خداوند کافی می‌باشد برای او. تحقیقاً خداوند رساننده امر خود هست، و حتماً خداوند برای تمام چیزها اندازه‌ای قرار داده است.»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ایمان چهار رکن و ستون دارد: توکل و وثوق بر خداوند؛ تفویض و واگذار نمودن امور به خداوند؛ راضی و خشنود بودن به قضاء خداوند؛ تسلیم و منقاد بودن نسبت به او امر خداوند.» (محقق)

مراد از توکل، اعتماد و وثوق به خداست.

انسان اگر دارای توکل باشد،

اسباب دنیا را صرف ادواتی می بیند که پروردگار
علیّاً علیّی با آنها کار انجام می دهد، ولی حیات و فعل
و قدرت مختص ذات مقدّس اوست؛ ولی شخص
بی توکل، تأثیر را برای اسباب قائل بوده و نظر خود
را از مسبب الأسباب قطع می کند. بنابراین، توکل از
درجات اولیاء خداست.

تلازم ایمان و توکل

[از آیه] ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ﴾^۱ استفاده تلازم ایمان و توکل می شود.

محبت خداوند بر متوکلین

[آیه] ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۲ دلالت بر

محبت خدا به متوکلین دارد.

روایاتی در فضیلت توکل

عن رسول الله صلّى الله عليه و آله: «لَوْ أَنَّكُمْ

تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ، لَرَزَقْنَاكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ

تَعْدُو خِمَاصًا وَ تَرُوحُ بِطَانًا.»^۳

۱. سوره مائده (۵) آیه ۲۳. ترجمه:

«و اگر شما از مؤمنان می باشید، پس فقط بر خداوند توکل نمایید.» (محقق)

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. ترجمه:

«به درستی که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.» (محقق)

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱. ترجمه:

عنه أيضًا: «مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ، كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْوَنَةٍ

وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَكَلَّهُ

اللَّهُ إِلَيْهَا.»^۱

و عنه أيضًا: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ،

فَلْيَكُنْ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ مِمَّا [بِهَا] فِي يَدِهِ.»^۲

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الغِنَى وَالْعِزَّ

يَجُولَانِ، فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا.»^۳

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: ”اگر شما بر خداوند آن طور که شایسته توكل است توكل می نمودید، همانا خداوند همان گونه که به پرندگان روزی می دهد، به شما نیز روزی عنایت می فرمود؛ صبح می کنند درحالی که شکم آنها خالی است و شب می نمایند درحالی که شکمشان پر است.“» (محقق)

۱. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۲۲۲. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: ”هر آن کس که به سوی خداوند منقطع و بریده گردد (و بدو توكل نماید)، خداوند تمام مؤونه و احتیاجات زندگی او را کفایت نموده و روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می فرماید؛ و هر آن کس که به سوی دنیا منقطع گردد (و به اسباب دنیا امید داشته باشد)، خداوند او را به همان دنیا می سپارد.“» (محقق)

۲. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۲۲۲. ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: ”هر کس دوست دارد که غنی ترین مردم باشد، پس باید بدان چه که در نزد خداوند است، بیش از آنچه که در دست خود اوست وثوق و اطمینان داشته باشد.“» (محقق)

۳. الكافي، ج ۲، ص ۶۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”غنا و عزت

عزت و شرافت متوکلان

واضح است که شخصی که توکل کرد، خدا کفایت او را می‌نماید؛ پس او غنی است. و چون از تمسک و التجاء به خلق خودداری می‌کند دارای عزت نفس می‌گردد، و در اثر عزت نفس شخص با آبرو می‌شود؛ و در غیر این صورت رذائل اخلاق پیوسته دامن [او را] می‌گیرد. خداوند غنی و مردم فقیرند؛ کسی که به دست مردم نگاه خود را بدوزد، شرافت خود را از دست داده و افقر فقرا خواهد شد.

دو روایت در آثار توکل

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ، أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ؛ وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ، أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ؛ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ، أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ.»^۱

همواره در حرکت و جولانند؛ پس هنگامی که به موضع و محل توکل دست یافتند، در همان جا وطن می‌نمایند.» (محقق)

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”به هر کس سه چیز عطا گردد، از سه چیز محروم نمی‌ماند: به هر کس دعا کردن عطا شود، اجابت آن نیز عطا می‌گردد؛ و به هر کس شکرگذاری کردن عطا شود، فزونی نعمت نیز عطا می‌گردد؛ و به هر کس توکل (و اعتماد و وثوق به کفایت خداوند در همه امور) عطا شود، کفایت و بی‌نیازی از دیگران نیز عطا

و عنه أيضاً عليه السّلام: «أوحى الله عزّ وجلّ إلى

داؤد عليه السّلام: "ما

می گردد.» (محقق)

اعْتَصَمَ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي،
 عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ
 مَنْ فِيهِنَّ، إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ. وَ مَا اعْتَصَمَ
 عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ،
 إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ يَدَيْهِ، وَ أَسَخْتُ
 الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ، وَ لَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ.»^۱

درجات کمالی شخص متوکل

باری، شخص متوکل درجاتی از کمال را
 پیموده و خداوند را بهتر شناخته و به آن خدایی که
 قادر و غالب و زمام تمام امور در دست اوست و
 حکیم و علیم است، علم پیدا نموده و قلبش مطمئن
 شده؛ چراغی پر فروغ در دل او جلوه‌گر شده و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "خداوند عزوجل
 به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود که: هیچ بنده‌ای از بندگان من
 نیست که بدون توجه به احدی از مخلوقاتم فقط به من تمسک جوید و من
 آن را از نیت و قصد او بدانم و سپس آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست
 نیز بر علیه او کید و مکر نمایند، الا اینکه راه چاره و نجات از میان آنها را
 برایش قرار دهم. و هیچ بنده‌ای از بندگان من نیست که به یکی از مخلوقاتم
 تمسک جوید و من نیز آن را از قصدش بدانم، الا اینکه اسباب و وسایل
 آسمان‌ها را از دست او قطع می‌کنم و زمین زیر پایش را به شدت سخت
 می‌گردانم (به طوری که هیچ کشت و زرعی در آن نروید و زندگی بر او تنگ
 و سخت شود)، و من دیگر باکی ندارم که او در کدام وادی و بیابانی هلاک
 می‌گردد." (محقق)

پرده‌های ذلت و جهل را از دور قلب خود زدوده. و
لذا شخص متوکل همیشه در خوشی و رفاهیت
است؛ زیرا خدا معین و ناصر اوست.

و شخص بی‌توکل که نگاه خود را به اسباب
مرده و بی‌روح دنیا دوخته، قلب خود را تاریک
نموده؛ چون روح و حیات را در خود میرانیده است.
لذا در دنیا زندگانش سخت و گرفتاری‌ها بر او زیاد
نمودار خواهد شد.

دو روایت غریب در مذمت انسان غیر متوکل

فی الکافی بسنده عن أبي جعفرٍ عليه السلام، قال:

[«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يَقُولُ اللَّهُ

عَزَّوَجَلَّ: "وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيائِي وَنُورِي

وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ

إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَلَبَّسَتْ

عَلَيْهِ دُنْيَاهُ، وَ شَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا، وَ لَمْ أُوتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا
 قَدَّرْتُ لَهُ. [وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ نُورِي وَ عُلُوِّي
 وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَا يُؤَثِّرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا
 اسْتَحْفَظْتَهُ مَلَائِكَتِي، وَ كَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ
 رِزْقَهُ، وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ، وَ آتَتْهُ الدُّنْيَا وَ
 هِيَ رَاغِمَةٌ.]^۱

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي - قَدَّسَ سِرَّهُ -

بِاسْنَادِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ قَالَ: «كُنَّا فِي مَجْلِسٍ نَطْلُبُ
 فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفِدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ. فَقَالَ لِي
 بَعْضُ أَصْحَابِنَا: "مَنْ تُؤَمِّلُ لِيَا قَدْ نَزَلَ بِكَ؟" فَقُلْتُ:
 "فَلَانًا." فَقَالَ: "إِذَا وَاللَّهِ لَا تُسَعَفُ حَاجَتُكَ وَ لَا تَبْلُغُ

۱. الكافي، ج ۲، ص ۳۳۵. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عزوجل می فرماید: "به عزت و جلال و عظمت و کبریائی و نور و علو و رفعت مکان و منزلت خودم قسم که هیچ بنده ای هوای نفس و خواست خودش را بر خواست من مقدم ندارد، مگر اینکه امور او را متشتت و پراکنده و خراب می گردانم، و دنیای او را برای من مشتبه می سازم، و قلبش را بدان مشغول می نمایم، و از آن به وی چیزی ندهم مگر به آنچه که برای من مقدم کرده ام. و به عزت و جلال و عظمت و نور و علو و مکان رفیع خودم قسم که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خود مقدم ندارد، مگر آنکه ملائکه من او را محافظت و نگهبانی نمایند، و آسمانها و زمینها رزق او را متکفل گردند، و من همواره از پس تجارت هر تاجر سودجویی برای او پشتیبان باشم، و دنیا در نهایت ذلت درحالی که او نخواهد، به جانبش رو نماید.» (محقق)

أَمَلَّكَ وَ لَا تُنَجِّحُ طَلِبَتِكَ .“

قُلْتُ: “وَمَا عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟“

قَالَ: “إِنَّ أَبَاعَبِدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي

بَعْضِ كُتُبِهِ أَوْ بَعْضِ الْكُتُبِ: أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ:

وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي عَلَى عَرْشِي

لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ غَيْرِي بِالْيَأْسِ، وَ لَأَكْسُوَنَّهُ ثَوْبَ

الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ، وَ لَأُنْحِيَنَّهُ مِنْ قُرْبِي، وَ لَأُبْعِدَنَّهُ مِنْ

وَصَلِي [فَضْلِي]. أَيْ يُؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ

بِيَدِي؟! وَ

يَرْجُو غَيْرِي وَ يَقْرَعُ [بِالْفِكْرِ] بَابَ غَيْرِي، وَ بِيَدِي
مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي.
فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَّلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا؟! وَ مَنْ ذَا الَّذِي
رَجَانِي لِعَظِيمَةٍ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ؟! جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِي
عِنْدِي مَحْفُوظَةً، فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِي؛ وَ مَلَأْتُ سَمَاوَاتِي
بِمَنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ
بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي، فَلَمْ يَثِقُوا بِقَوْلِي. أَلَمْ يَعْلَمْ [أَنْ مِنْ
طَرَفِهِ] نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا غَيْرِي إِلَّا مِنْ
بَعْدِ إِذْنِي؟! فَهَلِي أَرَاهُ لَا هِيَا عَنِّي؟! أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ
يَسْأَلْنِي، ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي؛ أ
فِيرَانِي أبدأ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ؟! ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ
سَائِلِي؟! أَبْخِيلٌ أَنَا فَيَبْخُلْنِي عَبْدِي؟! أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ
الْكَرَمُ لِي؟! أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي؟! أَوْ لَيْسَ أَنَا
مَحَلُّ الْأَمَالِ فَمَنْ يَقَطَعُهَا دُونِي؟! أَوْ لَا يَسْتَحْيِي [يَخْشَى]
الْمُؤْمَلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي؟! فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ
أَرْضِي أَمَّلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَّلَ
الْجَمِيعُ، مَا انْتَقَصَ مِنْ فَيْدِكَ وَ إِهْرَازِ وَضْعِ عِلْمِي كَلِمَةً
؟ هُمِّيَّةً أَنَا لِكَلِمَةٍ صُنْفِيَّةٍ! يَتَحَمَّرْنَ مِنْ طِنَاقِلِ السُّؤْبَاءِ! وَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۶، با قدری اختلاف. انوارالملکوت، ج ۲، ص ۳۱۷، تعلیقه:

«در کافی با اسناد خود از حسین بن غلوان روایت کرده است، قال: [ما در مجلسی که مباحث علمی مطرح می شد حضور می یافتیم درحالی که قدرت مالی من در بعضی از سفرها به پایان رسیده بود. بعضی از دوستانم به من گفت: "انتظار داری این مشکل به واسطه چه کسی حل شود؟" گفتم: "فلان کس ممکن است مشکل مرا حل کند." او پاسخ داد: "پس معلوم می شود که به حاجت نخواهی رسید و آرزویت برآورده نخواهد شد و درخواستت به اجابت نمی رسد."

گفتم: "از کجا این مطلب را می گوئی؟" گفت: "امام صادق علیه السلام فرمودند: در بعضی از کتب خوانده ام که خدای تبارک و تعالی می گوید: قسم به عزّت و جلال و عظمت و مرتبه اعلاّی من بر عرش که هرآینه قطع خواهم نمود آرزوی هر آرزوکننده ای را از غیر من، و به تحقیق که بر او لباس مذلت و پستی را پیش مردم می پوشانم، و او را از نزدیکی به خود بر کنار می دارم، و از فضل و کرم خود دور می سازم. آیا در گرفتاری ها به سراغ دیگری جز من می رود درحالی که گرفتاری ها به دست من است؟! و او غیر مرا می طلبد و در فکر خود درب منزل غیر مرا می کوبد، و کلیدهای همه درب ها در دست من است، درحالی که همه آنها بسته اند و فقط درب خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است. کیست که مرا برای حادثه ها بطلبد و من رابطه خود را با او قطع کرده باشم؟! و کیست که در امر مهمی امید دستگیری مرا داشته است و من امید او را از خود ناامید کرده باشم؟! من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم، اما آنان به این امر رضایت ندارند؛ و آسمان هایم را از کسانی که دائم در حال تسبیح من اند و هیچ گاه کسالت و ملالت بر ایشان پیش نمی آید پر نموده ام و به آنان امر کرده ام که درهای بین من و بین بندگانم را هرگز نبندند، ولی این بندگان به کلام من اعتماد نکردند. آیا کسی که حادثه ای از حوادث روزگار بر او وارد شده است نمی داند که هیچ کس قادر بر رفع آن نمی باشد مگر پس از اذن و اجازه من؟! پس چه شده است که می بینم از من غفلت ورزیده است؟! از بخشش خود چیزهایی به او عطاء کرده ام درحالی که درخواست نکرده است، و سپس از او بازستانده ام ولی او از من درخواست نکرده است که برگردانم و سراغ دیگری رفته است؛ آیا این طور می پندارد که من کسی باشم که بدون درخواست اعطاء نماید ولی هنگام درخواست جوابی ندهم؟! آیا من بخیلم تا بنده من مرا بخیل پندارد؟! آیا کرم و بخشش اختصاص به من ندارد؟! آیا

ختم سخن با روضه مناسب.

رحمت و عفو در دست من نیست؟! آیا من محلّ آرزوها نیستم؟! پس چه کسی می تواند بین من و آن آرزوها فاصله بیندازد؟! آیا آرزومندان نمی ترسند که شخص دیگری را غیر از من آرزو نمایند؟! اگر اهل آسمان ها و زمین من همگی آرزو نمایند سپس به هر کدام از آنها به اندازه تمام آرزومندان اعطاء نمایم، به اندازه قسمتی از یک ذره از دارایی من کم نخواهد شد؛ و چگونه منقصد پذیرد سرمایه ای که من عهده دار و مالک آن می باشم؟! پس چه زشتی و پلیدی خواهد بود برای کسانی که از رحمت من ناامید باشند و برای کسانی که گناه می کنند و مراقب دستورات من نمی باشند! [مترجم]

مجلس روز بیست و نهم: حقیقت توکل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لزوم کوشش در امور دنیا و عدم منافات آن با

توکل

﴿وَأَبْتَعِ فِي مَاءِ آتِنَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۱.

دنیا مکانی است که انسان به اندازه وسعت عمر خود باید در آنجا زندگی کند، غذا بخورد، لباس بپوشد؛ و به طور کلی زندگی خود را به طور کفاف سپری کند، چون عالم ماده است. این احتیاجات خودبه خود به وجود نیامده، باید دنبال آنها برود و با زحمت، خود تهیه نماید.

بعضی گمان می کنند که چون انسان توکل

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۷۷. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۶:

«و از این اموال فراوان و ثروت زخاری که خداوند به تو داده است، دنبال رسیدن به راه آخرت و جستجوی آن خانه عاقبت باش؛ و در عین حال نصیب و حظ و بهره ات را نیز از دنیا فراموش مکن.»

کرد، باید در خانه بنشیند و از خدا استمداد روزی
کند؛ یا در بعضی مراحل، انسان را از کوشش و سعی
منع می‌کند و به آیات قرآنیّه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ

مَثَلًا مَّا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿١﴾ متوسل می گردند.

این کلام پوچ و از درجه اعتبار ساقط است؛

زیرا این عالم همان طور که دیروز عرض شد، عالم ماده و اسباب است.

توکل یعنی عالم اسباب و مسببات را مؤثر در

وجود نپنداشتن

خدای علیّ اعلیّ روزی را به توسط اسباب

می دهد. خدا گندم می دهد، ولی باید تخم در زیر

زمین بماند و آب بر او بریزد و جوانه زند و خوشه

گردد و درو شود. خدا باران می فرستد، ولی باد را

موکل می کند قطعات آب دریا را که در اثر حرارت

شمس تبخیر نموده با خود به آسمان برد و در آنجا

در اثر برودت به باران تبدیل گردد. حیات را خدا

می دهد، بچه را خدا می دهد، ولی باید زن و مرد

نزدیکی کنند و نه ماه نطفه در اثر تغییراتی که در او

ملاحظه می کند در رحم بماند.

۱. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۲ و ۲۳. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۰۶:

«و روزی شما در آسمان است، و آنچه به شما وعده داده شده است نیز در آسمان است. * پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن روزی حق است و ثابت و روشن است، همچون روشنی و ثبوت گفتاری که شما بر سر زبانها دارید!»

توکل یعنی این اسباب را مؤثر در وجود
نپنداری، و ادواتی بپنداری که خدای علیّ اعلیٰ آنها
را به کار می‌اندازد.

داستان مردی که عزلت اختیار کرده و از خدا

روزی می‌خواست

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم
یکی از اصحاب خود را در مسجد ندیدند و علت
غیبتش را پرسیدند. عرضه داشتند که بدین آیه در
منزل عزلت اختیار کرده و از خدا روزی می‌خواهد.
حضرت متغیّر شدند؛ و فرمودند: «خدا می‌دهد، ولی
با سعی و جدیّت؛ برخیز و دنبال کار برو!»

۱. الکافی، ج 5، ص 84: «عنه عن محمد بن علیّ، عن هارون بن حمزة، عن
علیّ بن عبدالعزیز، قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام: "ما فعل عمر بن
مسلم؟" قلت: "جعلت فداك، أقبل على العبادة و ترك التجارة."»

فقال: "ويحاه! أ ما علم أن تارك الطلب لا
يُستجاب له؟! إن قومًا من أصحاب رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلّم لما نزلت ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ﴾

لذا ائمه اطهار خود پیوسته مشغول کار بودند

و مردم را به کار دعوت و از تنبلی منع می فرمودند:

أغلقوا الأبوابَ و أقبلوا على العبادَةِ، و قالوا: قد
كفينا. فبلغ ذلك النبيَّ صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم
فأرسلَ إليهم فقال: ما حملكم على ما صنعتم؟ قالوا:
يا رسولَ اللهِ تكفلَ لنا بأرزاقنا فأقبلنا على العبادَةِ.
فقال: إنَّه من فعلَ ذلكَ لم يُستجبَ له! عليكم
بالطَّلبِ!

ترجمه: «علی بن عبدالعزیز می گوید: روزی امام صادق علیه السلام از من سؤال فرمود که: «عمر بن مسلم به چه کاری مشغول است؟» عرض کردم: «فدایت کردم به عبادت روی آورده و از تجارت و کسب و کار دست کشیده است.»

فرمود: «وای بر او! آیا نمی داند که هر کسی که کسب و کار را رها کند دعایش مستجاب نمی گردد؟! عده ای از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم هنگامی که آیه ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ هر کس که تقوای خدا پیش گیرد خداوند برای او راه بیرون شدن (از مشکلات و حوادث و معاصی) را می گشاید و روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد، عطا می کند﴾ نازل شد، درب (دکان های) خود را بستند و به عبادت رو آوردند و گفتند تحقیقاً که دیگر ما کفایت شده ایم. این مسئله به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم رسید و آن حضرت آنان را طلبید و فرمود: چه چیزی شما را بدین کار و رویه واداشته است؟ گفتند: یا رسول الله خداوند روزی ما را متکفل گردیده و لذا ما به عبادت رو آورده ایم. رسول خدا فرمود: هر کس چنین کرداری داشته باشد، دعایش مستجاب نخواهد شد! بر شما باد به طلب روزی!»

«مَلْعُونٌ مِّنْ أَلْقَى كَلَّةً عَلَى النَّاسِ.»^۱

حکایت کوشش امام باقر علیه السّلام در راه

کسب مال حلال و حفظ آبرو و زندگی کفاف

داستان حضرت امام محمدباقر علیه السّلام

در ظهر تابستان با دو غلام که زیر بازوهای حضرت

را گرفته و به کار می‌رفتند.^۲

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۲. ترجمه:

«حقیقتاً هر کس که رنج و زحمت زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد، ملعون و از رحمت خدا دور است.» (محقق)

۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:

«روزی یک نفر از صوفیان ساکن مدینه به نام محمد بن منکدر به حضرت باقر علیه السّلام برخورد کرد. دید در هوای گرم، آن حضرت به دوش دو نفر از غلامان خود تکیه نموده و با بدن فربه به سوی نخلستان می‌رود. با خود گفت: آیا این معنای زهد است؟! الآن می‌روم و او را نصیحت می‌کنم. پیش آمد و گفت: ”در این هوای گرم، حرکت با این کیفیت برای وصول به دنیا سزاوار نیست! اگر در این حال مرگت فرا رسد، در پیشگاه پروردگار چه خواهی گفت؟“

حضرت توقّف نموده، رو کردند به آن مرد و گفتند: ”اگر مرگم در این حال برسد، در بهترین حالی که در راه انجام وظیفه و کسب مال حلال برای خود و عیال و حفظ آبرو و زندگی کفاف می‌گذرد، رسیده است؛ و الحمد لله در پیشگاه خداوند مأجور و مثاب خواهم بود. و من از مرگ بیم دارم در صورتی که به من در حال معصیتی از معاصی خدا وارد شود.“

گفت: ”عجبا! من خواستم در این امر تو را اندرز دهم، تو مرا نصیحت کردی و اندرز دادی.“*

* این روایت را مفید در کتاب ارشاد در باب حضرت محمد بن علیّ الباقر علیه السّلام آورده، و از حسن بن محمد، از جدش، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجّاج، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است. و نیز در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی در ص ۲۶۳، شیخ طبرسی (ره) در فصل مناقب و خصائص آن حضرت از محمد بن

﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱.

حکایت ترغیب شدن حضرت داود به عدم

استفاده از بیت‌المال و کار کردن برای رفع نیاز

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ

عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنْتَ نِعَمَ الْعَبْدِ لَوْلَا أَنَّكَ

تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ لَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئًا.» قَالَ: «فَبَكَى

دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى

الْحَدِيدِ أَنْ لِنَ لِعَبْدِي دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ! فَأَلَانَ اللَّهُ لَهُ

الْحَدِيدَ، فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دِرْعًا فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ.

فَعَمِلَ ثَلَاثِمِائَةَ وَ سِتِّينَ دِرْعًا، فَبَاعَهَا بِثَلَاثِمِائَةِ وَ سِتِّينَ أَلْفًا

وَ اسْتَغْنَى عَنِ بَيْتِ الْمَالِ.»^۲

ابی عمیر با همین سند روایت نموده است.»

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۸:

«و نیست برای انسان مگر آنچه را که خودش سعی و کوشش کرده و برای به دست آوردن آن کاری انجام داده است.»

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «خداوند به حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی کرد که: اگر تو از بیت‌المال استفاده نمی‌کردی و با دست خود کاری انجام می‌دادی، چه خوب بنده‌ای بودی!» سپس فرمودند: «حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام چهل روز گریست. خداوند متعال به آهن وحی فرمود که برای بنده من داود نرم شو! پس خداوند متعال آهن را برای داود نرم

کیفیت امرار معاش امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین در نخلستان با بیل آبیاری می‌فرمود و از وجوه مأخوذه معاش خود را می‌گذرانید و غلام خریده آزاد می‌فرمود: ^۱

عن عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، [عَنْ أَبِيهِ]، قَالَ: «رَأَيْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْمَلُ فِي أَرْضٍ لَهُ قَدْ اسْتَنْقَعَتْ
قَدَمَاهُ فِي الْعَرَقِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: "جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيْنَ الرَّجَالُ؟"
فَقَالَ: "يَا عَلِيُّ، قَدْ عَمِلَ بِالْبَيْلِ [بِالْيَدِ] مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي
فِي أَرْضِهِ وَ مِنْ أَبِي." فَقُلْتُ لَهُ: "و مَنْ هُوَ؟" فَقَالَ:
"رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ آبَائِي كُلُّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا قَدْ عَمِلُوا
بِأَيْدِيهِمْ، وَ هُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ
وَ الصَّالِحِينَ." ^۲

ساخت، و او نیز هر روز زرهی می‌ساخت و به هزار درهم می‌فروخت. پس از مدتی سیصدوشصت زره بساخت و آن را به سیصدوشصت هزار درهم فروخت و از بیت‌المال بی‌نیاز گشت. «(محقق)

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۲۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۵. ترجمه:

«علی بن ابی حمزه بطائنی از پدرش نقل می‌کند، می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که در زمینی متعلق به آن حضرت کار

روایتی از امام صادق علیه السلام در مذمت

تارک دنیا

عن الصادق علیه السلام: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ

لِآخِرَتِهِ، وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ!»

حکایت امام صادق و شخصی که اظهار

بی‌پولی کرد

داستان آمدن شخصی خدمت امام جعفر

صادق علیه السلام و اظهار بی‌پولی،

می‌کرد، به‌طوری‌که پاهایش در عرق فرو رفته بود. عرض کردم: "فدایت شوم، پس کارکنان شما کجا هستند؟" فرمود: "ای علی، هرآینه کسی که از من و پدرم بهتر بود، در زمینش با بیل و با دست خود کار می‌کرد!" عرض کردم: "منظور کیست؟" فرمود: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و پدرانم علیهم السلام، همگی با دست خویش کار می‌کردند؛ و این از کارهای انبیاء و مرسلین و اوصیاء و بندگان صالح خداوند است." «(محقق)

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "کسی که دنیای خود را برای آخرتش و آخرت خود را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست." «(محقق)

و دستور حضرت كه به دكان خالى بنشين؛ اتفاقاً

نشست و او را به دلالى خواستند و ثروت مند شد. ۱

۱. الكافى، ج ۳، ص ۴۷۴:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ

أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ صَبَّاحِ الْحِذَاءِ، عَنْ ابْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهُ كَانَ فِي يَدِي شَيْءٌ

تَفَرَّقَ وَ ضِيقًا شَدِيدًا!»

فَقَالَ لِي: «أَلَا كَانَ حَانُوتٌ فِي السُّوقِ؟»

قُلْتُ: «نَعَمْ وَ قَدْ تَرَكَتُهُ.»

فَقَالَ: «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ فَاقْعُدْ فِي حَانُوتِكَ

وَ اكْنُسْهُ؛ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى سُوقِكَ فَصَلِّ

رَكَعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ قُلْ فِي ذُبْرِ صَلَاتِكَ:

تَوَجَّهْتُ بِهَا حَوْلَ مِنِّي وَ لَا قُوَّةَ، وَ لَكِنْ بِحَوْلِكَ وَ

قُوَّتِكَ، أBRأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ؛ فَأَنْتَ

حَوْلِي وَ مِنْكَ قُوَّتِي. اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ

الْوَاسِعِ رِزْقًا كَثِيرًا طَيِّبًا وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ؛ فَإِنَّهُ

لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ.»

قَالَ: فَفَعَلْتُ ذَلِكَ، وَ كُنْتُ أَخْرُجُ إِلَى دُكَّانِي حَتَّى

خِيفْتُ أَنْ يَأْخُذَنِي الْجَابِي بِأَجْرَةِ دُكَّانِي وَ مَا عِنْدِي

شَیْءٌ.

قال: فجاء جالبٌ بمتاعٍ، فقال لي: "تكريني نصف بيتك؟" فأكريته نصف بيتي بكرى البيت كله! قال: و عرض متاعه، فأعطى به شيئاً لم يبعه؛ فقلت له: "هل لك إلى خيرٍ تبغني عدلاً من متاعك هذا أبيعهُ و آخذُ فضله و أدفعُ إليك ثمنه؟"

قال: "و كيف لي بذلك؟"

قال: قلتُ: "و لك الله علىّ بذلك!" قال: "فخذُ عدلاً منها!"

فأخذته و رقمته و جاء بردٌ شديدٌ فبعتُ المتاعَ من يومي و دفعتُ إليه الثمنَ و أخذتُ الفضلَ. فما زلتُ آخذُ عدلاً فآبيعهُ و آخذُ فضله و أُرُدُّ عليه من رأسِ المالِ حتّى ركبْتُ الدَّوابَّ و اشتريتُ الرقيقَ و بنيتُ الدُّورَ!

«از أبو الطیار نقل شده است که می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مال و سرمایه ای در دست داشتم که از بین رفته است و اکنون به شدت در مضیقه هستم.

فرمودند: "آیا در بازار دکان داری؟"

عرض کردم: "بله، ولی ترک کرده ام."

حضرت فرمودند: "وقتی به کوفه برگشتی، در دکانت بنشین و آن را جارو کن؛ پس هنگامی که خواستی بازار بروی، دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخوان و سپس در عقیب نمازت این دعا را بخوان:

احادیثی در باب فضیلت کسب و کار

در اخبار است: «الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ.»^۱

”تَوَجَّهْتُ بِمَا حَوْلَ مِنِّي وَلَا قُوَّةَ، وَلَكِنْ بِحَوْلِكَ
وَقُوَّتِكَ، أBRأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ؛ فَأَنْتَ
حَوْلِي وَ مِنْكَ قُوَّتِي. اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ
الْوَاسِعِ رِزْقًا كَثِيرًا طَيِّبًا وَ أَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ؛ فَإِنَّهُ
لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ.“

گفت: همین کار را انجام دادم، و مرتب به دکان خود می‌رفتم به طوری که می‌ترسیدم خراج‌بگیران مطالبه اجرت دکانم را نمایند درحالی که من چیزی نداشتم بپردازم.

روزی فروشنده‌ای با جنسی نزد من آمد و گفت: ”آیا نصف حجره‌ات را به من کرایه می‌دهی؟“ پس نصف حجره‌ام را به مقدار کرایه کل حجره، به او اجاره دادم. آن شخص جنس خود را در معرض فروش گذاشت و مشتری آن را به مقداری خواست که او نفروخت؛ پس گفتم: ”آیا ممکن است برای من کار خیری کنی، و یک عدل از همین جنست را (نسیه) به من بفروشی تا وقتی فروختم سودش را بردارم و ثمن آن را به تو بدهم؟“

گفت: ”چگونه چنین کاری کنم و از کجا بدانم که بعد خواهی داد؟“

گفتم: ”خدا را برای تو بر آنچه گفتم گواه می‌گیرم!“

گفت: ”پس یک عدل از آن را بردار!“

من عدلی از آن را برداشتم و مقدارش را مشخص کردم و از قضا سرمای شدیدی آمد و در همان روز تمام آن جنس را فروختم و پولش را به او دادم و اضافه آن را برداشتم. بنابراین، من پیوسته یک عدل می‌گرفتم و می‌فروختم و اضافه آن را برمی‌داشتم و رأس‌المال را به او برمی‌گرداندم تا اینکه مرکب‌هایی را سوار شدم و بندگانی را مالک گشتم و چند خانه ساختم.»
(محقق)

۱. تفسیر آلوسی، ج ۲۰، ص ۱۰۹. ترجمه:

حتّی در بعضی اخبار وارد است که: «به همان

دست که خریدید بفروشید، خدا برکت می دهد.»

در اخبار است خدا دعای شخص تنبل را که

دنبال کار نمی رود و از خدا دعای روزی می کند،

مستجاب نمی کند؛ و دربارهٔ چنین شخصی

فرموده اند: «فِي رَجُلٍ قَالَ:

لَأَقْعُدَنَّ فِي بَيْتِي وَ لَأُصَلِّينَّ وَ لَأُصُومَنَّ وَ لَأَعْبُدَنَّ

رَبِّي، وَ أَمَّا رِزْقِي فَسَيَأْتِينِي؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَذَا أَحَدُ

الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ.»^۱

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «أعطي من شئت،

فكن أميره؛ سل عمن شئت، فكن أسيره؛ استغن عمن

شئت، فكن نظيره.»^۲

اشعار عارف شهیر شیخ فریدالدین عطار

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۷. ترجمه: «راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: "نظر شما درباره مردی که می گوید: هر آینه در خانه ام می نشینم و نماز می خوانم و روزه می گیرم و به عبادت پروردگارم می پردازم، و اما رزق من به زودی خواهد رسید، چیست؟" حضرت فرمودند: "این فرد یکی از همان سه گروهی است که دعای ایشان مستجاب نمی گردد."» (محقق)

۲. نص این عبارت شریف، در مجامع روایی موجود یافت نشد، و در بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹ این چنین آمده است:

«تَفَضَّلَ عَلَيَّ مِنْ شَيْئٍ، فَأَنْتَ أَمِيرُهُ؛ وَ اسْتَغْنِي

عَمَّنْ شَيْئٍ، فَأَنْتَ نَظِيرُهُ؛ وَ افْتَقِرَ إِلَيَّ مِنْ شَيْئٍ، فَأَنْتَ

أَسِيرُهُ.»

ترجمه: «بر هر کس که می خواهی تفضل و عنایت کن، پس در این صورت تو امیر او خواهی بود؛ و نسبت به هر کس که می خواهی، بی نیازی بجوی، پس در این صورت تو نظیر و مانند او خواهی شد؛ و به سوی هر کس که می خواهی دست نیاز دراز کن، پس در این صورت تو اسیر او خواهی گشت.»

البته این روایت در سایر مجامع روایی نیز با قدری اختلاف ذکر شده است. (محقق)

نیشابوری در فضیلت کسب و کار

شیخ عطار گوید:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است ** علی و

آل او ما را تمام است

گرفته این جهان وصف سِنانش ** گذشته زان

جهان وصف سه نانش

چو در سِرِّ عطا اخلاصْ او راست ** سه نان

را هفده آیه خاص او راست

چنان در شهر دانش باب آمد ** که جنت را به

حق بواب آمد

چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه ** که زر و نقره

بودش سه طلاقه

اگر علمش شدی بحر مصوّر ** در او یک

قطره بودی بحر أخضر

چو هیچش طاقت منت نبودی ** ز همت

گشت مزدور یهودی

کسی گفتش چرا کردی؟ بر آشت ** * زبان

بگشاد چون شمع و چنین گفت

لَنَقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ ** * أَحَبُّ إِلَى مَنْ

مِنْ الرِّجَالِ

يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ * فَإِنَّ الْعَارَ فِي

ذَلِكَ السُّؤَالُ^۱

ختم سخن با روضه مناسب.

۱. الهی نامه عطار، ص ۲۲.

مجلس روز سی ام: درباره قاعده: اَبی الله
أَنْ يُجْرَى الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾.^۱

جریان امورِ عالمِ ماده، به واسطهٔ سلسلهٔ علل و

معلولات

بیان شد که در عالم ماده، موجودات بلاسبب

ایجاد نمی‌شوند: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا

[بأسباب].»^۲

اگر انسان سیر شود، خدا سیر نموده ولی غذا

خوردن را واسطه برای شبع قرار داده است. اگر

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۷۷. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۶:

«و از این اموال فراوان و ثروت زخاری که خداوند به تو داده است، دنبال رسیدن به راه آخرت و جستجوی آن خانهٔ عاقبت باش؛ و درعین حال نصیب و حظ و بهره‌ات را نیز از دنیا فراموش مکن.»

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۲، تعلیقه:

«خداوند إبا می‌کند از اینکه امور را به جریان اندازد، مگر از راه اسباب مختص به خود آن امور.»

مريض شفا پیدا کند، خدا شفا داده منتهی اثراتی را
که در دوا موجود است، واسطه برای شفا معین کرده؛
بنابراین، چون نظام عالم طبیعت بر این مقرر شده،
اگر شخصی توقع داشته باشد که خدای علیّ اعلیٰ
بدون اسباب به او

طفل دهد یا روزی دهد یا مریض را شفا دهد یا مال دهد، توقّعی بیجا و بی موقع است و لذا دعا در این قسم امور مستجاب نمی گردد.

حکایت بیماری حضرت موسی و استفاده

نکردن از دارو

فی الإسرائیلیّات: «أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَلَّ

بِعِلَّةٍ؛ فَدَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، فَعَرَفُوا عِلَّتَهُ، فَقَالُوا لَهُ:

”لَوْ تَدَاوَيْتَ بِكَذَا لَبُرِّتَ.“ فَقَالَ: ”لَا أَتَدَاوِي حَتَّى

يُعَافِنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مِنْ غَيْرِ دَوَاءٍ.“ فَطَالَتْ عِلَّتُهُ،^۱

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: ”وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أُبْرَأُكَ حَتَّى

تَتَدَاوَى بِهَا ذَكَرُوهُ لَكَ.“ فَقَالَ لَهُمْ: ”دَاوُونِي بِهَا ذَكَرْتُمْ.“

فَدَاوُوهُ فَبَرَأَ؛ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ

تَعَالَى إِلَيْهِ: ”أَرَدْتَ أَنْ تَبْطُلَ حِكْمَتِي بِتَوَكُّلِكَ عَلَيَّ؟! مَنْ

أَوْدَعَ الْعَقَاقِيرَ مَنَافِعَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِي؟“^۲

۱. خ ل: «فَقَالُوا لَهُ: ”أَنَّ دَوَاءَ هَذِهِ الْعِلَّةِ مَعْرُوفٌ مُجَرَّبٌ وَإِنَّا نَتَدَاوَى بِهِ فَبَرَأَ.“
فَقَالَ: ”لَا أَتَدَاوِي.“ وَ أَقَامَتْ عِلَّتُهُ.» (مَحَقَّق)

۲. إحياء علوم الدين، ج ۱۴، ص ۲۴؛ محجة البيضاء، ج ۷، ص ۴۳۲.
ترجمه:

«در اسرائیلیات آمده است که: حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام به واسطه علت و مرضی بیمار گردید. بنی اسرائیل به دیدن آن حضرت رفتند، و بیماریش را تشخیص دادند، و به او گفتند: ”اگر خود را با فلان دارو مداوا

عدم استجابت دعای فردی که در زیر دیوار

شکسته دعا کند دیوار بر سرش خراب نگردد

و هم چنین در روایت است: «خدا دعای کسی

را که در زیر دیوار شکسته

نمایی، حتماً خوب خواهی شد.» حضرت موسی فرمود: «خود را مداوا نمی‌کنم تا اینکه خداوند عزوجل بدون دواء مرا عافیت بخشد.»

پس بیماری آن حضرت طولانی شد، و خداوند متعال به او وحی فرمود: «قسم به عزت و جلالم که تو را شفا نمی‌بخشم تا اینکه خود را به آن دارویی که آنها برای تو تجویز نمودند، مداوا نمایی!»

حضرت موسی به آن عده از بنی اسرائیل فرمود: «مرا به آن دارویی که گفتید، مداوا کنید!» و آنها نیز مداوا نمودند و آن حضرت شفا یافت. حضرت موسی از این قضیه در نفس خود احساس نگرانی کرد؛ پس خداوند متعال به او وحی فرمود: «آیا می‌خواهی حکمت مرا به واسطه توکلت بر من باطل نمایی؟! مگر چه کسی غیر از من منافع و خواص اشیاء را در عقاقیر و داروها به ودیعت نهاده است؟!» (محقق)

بنشیند و دعا کند که خراب نشود، مستجاب

نمی‌کند.»^۱

بر خلاف قاموس خلقت بودنِ عمل فردی که

به دنبال معیشت نرود

لذا مردمانی که دنبال معیشت نروند، بر

خلاف قاموس خلقت رفتار کرده‌اند؛ و از مولودات

این امر، احتیاج به مردم و از بین بردن عفت و عزت

نفس است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: «أوحى الله

إلى داود عليه السلام إنَّكَ نِعَمَ الْعَبْدِ لَوْ لَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ

بَيْتِ الْمَالِ؟»^۲

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۹۹:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ: ...؛ و رَجُلٌ

مَرَبِّحًا طِيبٌ مَائِلٌ وَ هُوَ يَقْبَلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسْرِعِ الْمَشَى حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ."»

ترجمه: «رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم فرمودند: "پنج نفر هستند

که دعای آنان مستجاب نمی‌گردد: ...؛ و مردی که از کنار دیوار شکسته‌ای

که در حال فروریختن است، بگذرد و درعین حال در راه رفتن خود سرعت

نکند تا اینکه دیوار بر روی او بیفتد."» (محقق)

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۴. ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: "خداوند به

حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود که: تو بنده خوبی

هستی، اگر از بیت‌المال استفاده نمی‌کردی!"» (محقق)

دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتُهُ بِدُنْيَاهُ [لِدُنْيَاهُ]؛^۱

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ فِي

الدُّنْيَا اسْتِعْفَا عَنِ النَّاسِ وَ سَعِيَ [تَوْسِيْعًا] عَلَى أَهْلِهِ وَ

تَعَطَّفَا عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ [يَوْمَ الْقِيَامَةِ] وَ وَجَّهَهُ

مِثْلَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.»^۲

عدم منافات طلب دنیا با طلب آخرت

و البته باید دانست که طلب دنیا چنانچه از

حدود موازین باشد، منافاتی با طلب آخرت ندارد،

بلکه در بعضی مواقع طلب آخرت است:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً

وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۳.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”کسی که دنیای خویش را برای آخرتش و آخرت خود را برای دنیایش ترک کند، از ما نیست.“» (محقق)

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۸. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ”هر کس که در دنیا به منظور حفظ آبرو و بی‌نیازی از مردم، و در وسعت و گشایش قرار دادن خانواده خود، و عطوفت و مهربانی کردن به همسایه خویش، به طلب رزق و روزی پردازد، روز قیامت درحالی که صورتش همچون ماه در شب بدر (شب چهاردهم) می‌درخشد، خدای عزوجل را ملاقات خواهد کرد.“» (محقق)

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۱. ترجمه:

«بار پروردگارا! در دنیا به ما حسنه عنایت فرما و در آخرت نیز به ما حسنه

حسنه دنیا به مالی که در راه خدا مصرف شود

تعبیر شده است.^۱

بدون واسطه از خدا طلب کردن افراط، و

اسباب را مؤثر دانستن تفریط و شرک است

و همان طور که طلب از خدا بدون واسطه

افراط است، اسباب را مؤثر دانستن و حاجت از

عنایت فرما، و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار!» (محقق)

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶:

«رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

﴿رَبَّنَا ۖ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَفِي آلِ الْآخِرَةِ

حَسَنَةً ۖ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾، قَالَ: «رِضْوَانُ اللَّهِ وَالْجَنَّةُ

فِي الْآخِرَةِ، وَالسَّعَةِ فِي الرِّزْقِ وَالْمَعَايِشِ وَحُسْنُ

الْخَلْقِ فِي الدُّنْيَا.»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام درباره این گفتار خداوند عزوجل که

می فرماید: ﴿رَبَّنَا ۖ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَفِي آلِ الْآخِرَةِ حَسَنَةً ۖ وَقِنَا

عَذَابَ النَّارِ﴾ سؤال شد که منظور چیست؟ فرمودند: «مراد از حسنه در

آخرت، رضوان خدا و بهشت است؛ و مراد از حسنه در دنیا، گشایش در

رزق و وسایل زندگی و حسن خلق است.» (محقق)

مجمع البيان، ج 1، ص 297: «قِيلَ هِيَ الْمَالُ فِي الدُّنْيَا، وَفِي الْآخِرَةِ الْجَنَّةُ؛ عَنْ

ابن زید و السُّدِّي.»

ترجمه: «گفته شده است که مراد از حسنه در دنیا مال، و مراد از حسنه در

آخرت بهشت است.» (محقق)

اسباب خواستن نیز شرک است و در مرحله تفریط
واقع شده است.

تشبیهی لطیف در جایگاه علل و اسباب در

عالم ماده

اسباب، حکم کلیدی را دارند که شخص با

نیروی بازو قفل را باز می کند. اگر موری در صفحه

کاغذی حرکت کند، سیاهی را که قلم بر صفحه

می نگارد از

قلم می‌بیند؛ ولی کسی که دیده‌اش بازتر و تندتر باشد، آن حرکت را نه از دست نویسنده و نه از قلم و مرکب دانسته، بلکه از روان نویسنده می‌داند. مرکب و قلم و دست، آلت برای نوشتن هستند.

چهار دسته از مردمان جهان، در نوع نگرش به

عالم وجود

مردمان جهان به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

اوّل: کسانی که خدا را می‌شناسند که مؤثر در

عالم وجود است، و ابدأً تأثیری جز سببیت برای

اسباب قائل نیستند؛ چون پیغمبران و ائمه و اولیاء

خدا؛

دوّم: کسانی که اسباب را مؤثر می‌دانند؛ چون

طبیعیین و مادیین؛

سوّم: کسانی که از خدا بدون اسباب طلب

می‌کنند؛ اینها مؤمنینی هستند که معرفت آنها به جهان

آفرینش کم است؛

چهارم: آنها که عقیده‌ای نداشته و از روی دل

به هیچ یک از مبانی فوق قائل نیستند.

مبارزه و مخاصمه قائلین به مؤثر بودن اسباب

صفی که در مقابل متدینین و ائمه و اولیاء خدا و پیمبران در هر دوره متشکل می شد و با آنها مبارزه می کردند، گروه دوّمند؛ مثل عمر بن سعد از گروه دوّم، هرچند که ظاهراً در ربّقه اسلام بود.

داستان مذاکرات حضرت سیدالشهدا با عمر

سعد راجع به گندم عراق (ت)

داستان مذاکرات حضرت سیدالشهدا با گفتار

او راجع به گندم ری.^۱

۱. مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۴۸۱. تاریخ قیام و

مقتل جامع سیدالشهدا علیه السّلام، ج ۱، ص ۷۱۱:

«ابن اعثم پس از نقل پیام امام حسین علیه السّلام جهت گفتگو، و همراهی طرفین با بیست نفر و کناره گیری همراهان طرفین هنگام مذاکره، می نویسد:

عبّاس بن علی و علی بن الحسین نزد حسین بن

علی، و حفص فرزند عمر و غلامش به نام لاحق نزد

او ماندند. حسین به ابن سعد فرمود: ”وای بر تو! آیا

از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، نمی ترسی

و با من می جنگی؟! درحالی که می دانی من فرزند

کیستم و چه نسبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله دارم.

این گروه را رها کن و با من همراه شو تا مقرب درگاه الهی شوی.“

عمر بن سعد گفت: ”می ترسم خانه ام را خراب کنند.“

فرمود: ”من برایت خانه ای تهیه می کنم.“

گفت: ”اموالم را می گیرند.“

فرمود: ”من بهتر از آن را به تو می دهم.“

عمر سعد ساکت شد و جوابی نداد. امام در حالی که آنجا را ترک می کرد، فرمود: ”خدا به زودی تو را در بسترت بکشد و در روز قیامت نیامرزد! امید دارم از گندم عراق جز اندکی نخوری.“*

خوارزمی اضافه می کند که عمر سعد هم گفت:

”اگر گندم نباشد، جو خواهد بود.“ سپس به سوی لشگرش بازگشت.**

* ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۲-۹۳. آنچه در منابع آمده است همین ”گندم عراق“ است، و آنچه شهرت یافته که امام فرمود از گندم ری نخوری، درست نیست. از نفرین امام (علیه السلام) استفاده می شود که عمر بن سعد نه تنها به حکومت ری نخواهد رسید، بلکه در خود عراق نیز چندان زنده نخواهد ماند؛ چنان که همین گونه شد و پس از حادثه عاشورا به هیچ یک از آنها نرسید و مختار او را کشت. البته تعبیر ”گندم ری“ تنها در یک منبع

ختم سخن با روضه مناسب.

متأخر، یعنی مدینة المعاجز آمده که با توجه به افراد و منحصر بودن مطلب به آن کتاب، باید اشتباه را متوجه ناسخان یا نویسنده دانست.

** خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵. »

مجلس روز عيد فطر: تفسير آيه: إِنَّ اللَّهَ
اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ
لَهُمُ الْجَنَّةَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

دو خطبه بیان شد:

خطبه اول نهج البلاغه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ

مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَ لَا يُحْصَى نِعْمَاهُ الْعَادُّونَ، وَ لَا يُؤَدَّى

حَقُّهُ الْمُجْتَهِدُونَ. الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ، وَ لَا يَنَالُهُ

غَوْصُ الْفِطَنِ؛ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لَا نَعْتٌ

مَوْجُودٌ، وَ لَا وَقْتُ مَعْدُودٌ، وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ

الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ نَشَرَ الرِّيَّاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَ وَتَدَّ بِالصُّخُورِ

مَيْدَانَ أَرْضِهِ.»^۱

۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۱۴. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۴۷:

«تمام مراتب حمد و سپاس و ستایش از آن خداوند است؛ آن خداوند که به کیفیت مدح و ثنای او نمی‌رسند جمیع گویندگان و سخن‌سرایان، و نعمت‌های او را به شمارش در نمی‌آورند عموم حسابگران، و پاس‌حق او را ادا نمی‌نمایند همه کوشش‌کنندگان. آن خداوند که همّت‌های بلندپرواز با اراده‌های تیز و دوربین را توان آن نیست تا او را دریابند، و فهم‌های گران و اندیشه‌های عمیق و غوطه‌ور را قدرت آن نه تا خود را به او برسانند و وی را ادراک کنند؛ آن خداوند که برای صفات او حدّ و تشخّصی نیست و نعتی موجود نمی‌باشد، و وقت و زمان قابل شمارش نیست، و مدّت دراز و

«و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى الَّذِي رُوِحُهُ نُسخَةٌ

الأَحَدِيَّةِ فِي اللّاهُوتِ، و جَسَدُهُ صُورَةٌ مَعَانِي المُلْكِ و

المَلَكُوتِ، و قَلْبُهُ خَزَائِنُ الحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ؛ طَاوُوسُ

الكِبْرِيَاءِ و حَمَامُ الجَبْرُوتِ» سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ العُرِّ المِيَامِينَ.

خطبه دوّم: به لسان فارسی، شامل حمد و ثناء

و درود پروردگار، و صلوات بر سید اَنام مُحَمَّد و آلِهِ

الطاهرين؛ سپس شروع به سخن شد.

مبايعه و خريد و فروش، در حقيقت هر فعلي

طولانی وجود ندارد که بدان منتهی گردد. با قدرت کامله خود عالم نیستی را شکافت و خلائق و موجودات را از آن پدیدار کرد، و بادهای زنده‌کننده و حیات‌آفرین را به رحمت و اسعه خود بپراکند، و با سنگ‌های سخت و کوه‌های صلب، زمین خود را میخکوب کرد تا از اضطراب و تکان و لرزش باز ایستد.»

۱. ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۶۴، با قدری اختلاف. ترجمه:

«کلام امیرالمؤمنین هنگام دفن بدن مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم: ”پروردگارا! این روح مقدّس، اولین تنزّل مقام احدیّت است که تمام نشئات وجود را در دو جنبه ازلّیت و ابدیّت حائز گشته است. او نور تو است که به واسطه آن تمام ظلمات جهل و غوایت و پاره‌های عدم و نیستی را محو و نابود می‌سازی، و او را راهنمای خلق به ذات تو و از جانب تو و به سوی تو بر نشئات متنازله از خویش قرار دادی. روح او نسخه انعکاس حقیقت هوهویّت و احدیّت تو است در عالم تجرّد و بهاء، و جسد او تمثّل معانی و حقائق عوالم مُلک و ملکوت است، و قلبش مخزن اسرار ذات حیّ فنا ناپذیر. طاووس مقام کبریائیّت و کبوتر مرتبه جبروت است.“» (معلّق)

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۱.

اگر نگاه عمیقی به جریان روزگار بنماییم، خواهیم دید افعال عالی که انسان انجام می‌دهد، به منظور و مقصودی بوده که در حقیقت فعل خود را می‌دهد و مقصود را می‌گیرد؛ و می‌توان گفت که فعل خود را می‌فروشد و مقصود را می‌خرد. طالب افعال انسان مختلف است: بعضی طلب رقص می‌کنند، و بعضی طلب فحشاء، و بعضی طلب عمل خیر، و بعضی طلب سعی و کوشش در رفع حوائج عمومی.

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۶۰:
«به‌درستی که خداوند از مؤمنین، جان‌هایشان و مال‌هایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید.»

در هر حال انسان فعل را فروخته و خریدار،
وجه یا چیز دیگری که می‌دهد، به عنوان ثمن‌البیع
است؛ لذا می‌گویند: دشمنی و حسد و فتنه‌جویی و
سعایت، علاوه بر آخرت در دنیا نیز جزا دارد و
روزگار اثرات آن را به انسان تحویل می‌دهد:

فانی بودن مبیعه‌های رنگارنگ دنیا و پایدار

بودن خرید و فروش با پروردگار

این خرید و فروش‌ها در گیشه‌های مختلف و
رنگارنگ دنیا جزئی است و فانی. بایع و مشتری و
مبیع و ثمن همه فانی می‌شوند، و خرید و فروش
اعتباری و موهومی بیش نیست؛ آنچه پایدار و ثابت
است، خرید و فروش با پروردگار است.

خداوند سرمایه‌ای به انسان داده که اسمش را
عمر می‌گذارند. طریق سود و زیان را هم به وسیله
عقل و پیمبران به انسان نشان داده است و فرموده: با
این عمر خود که مالی تهیه می‌کنی یا نفسی پاک و با
تقوا تهیه می‌کنی، خدا می‌خرد و به شما بهشت
می‌فروشد.

حکایت شهادت حضرت حمزه و هفتاد تن از

اصحاب در جنگ اُحد

داستان حمزه و کشته شدن هفتاد نفر در جنگ

احد و آمدن آیه ﴿مِّنَ﴾

۲...

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۸۰. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۸:

«زید بن وهب جُهَنی، از احمد بن عمار، از شریک، از عثمان بن مغیره، از زید بن وهب روایت کرده است که او گفت: ما روزی عبدالله بن مسعود را سرحال و با نشاط یافتیم و به او گفتیم: «ما تمنا داریم از روز احد و کیفیت آن برای ما بیان کنی!» گفت: «آری.» و شروع کرد به بیان آن تا رسید به موقع جنگ و گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای نبرد به سوی کفار با اسم خدا بیرون روید!» و ما بیرون شدیم و در مقابل کفار صف طولانی کشیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردنه کوه (شعب جبل) پنجاه نفر از انصار را به ریاست مردی [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از آنها گماشت و گفت: «لا تَبْرَحُوا مِن مَّكَانِكُمْ هَذَا و لَوْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا، فَإِنَّمَا نُؤْتَى مِن مَّوْضِعِكُمْ هَذَا؛ از اینجا که این مکان شماست به جای دگر نروید، اگرچه تمام ما یکسره تا آخرین فرد کشته شویم، چراکه دشمن به ما فقط از این موضع می تواند حمله کند.»
أبوسفیان صخر بن حرب، در برابر مسلمین خالد بن ولید را گماشت؛ و لواء کفار قریش در میان طایفه بنی عبدالدار بود، و لوای مشرکین با پنجاه نفر به دست طلحة بن ابی طلحة بود که به او کبش کتیبه (قوچ جنگی سپاه) می گفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء مهاجرین را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خودش آمد تا در زیر لوای انصار توقف فرمود. و أبوسفیان به نزد لواداران کفار قریش آمد و گفت: «ای لواداران، شما می دانید که در هر جنگی حمله به جماعت از سوی لوای آنها می شود، و در روز غزوه بدر هم که شما بنی عبدالدار لواء را در دست داشتید، از ناحیه لوایتان به شما حمله ور شدند؛ بنابراین اگر در خود فتور و ضعفی از جهت نگهداری لواء می بینید، لواء را به ما بسپارید تا شما را از نگهداری آن کفایت نماییم.»
طلحة بن ابی طلحة به غضب درآمد و گفت: «آیا به ما چنین نسبتی

می دهی؟! سوگند به خدا که در زیر همین لواء آنها را در آبگیرهای مرگ وارد سازم!

ابن مسعود می گوید:

این طلحه که قوچ جنگی لشکر کفار بود به پیش

آمد، و علی بن ابی طالب علیه السّلام نیز به پیش آمد

و گفت: "کیستی تو؟!"

گفت: "من طلحة بن ابی طلحه‌ام، من کبش کتبه‌ام! پس بگو بدانم تو کیستی؟!"

گفت: "من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب می باشم."

در این حال به هم نزدیک شدند و فقط دو ضربه در میانشان ردوبدل شد که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السّلام ضربه‌ای در جلوی سر او زد که چشمش بیرون پرید، و چنان فریادی زد که مانند آن شنیده نشده بود، و لواء از دستش بر روی زمین افتاد.

برادرش مصعب، لواء را برداشت و عاصم بن ثابت با تیری وی را هدف ساخت و کشت. برادر دیگرش عثمان، لواء را گرفت و عاصم نیز او را با تیری کشت.

در این حال غلامی داشتند به نام صواب که شدیدترین مردم در عناد و لجاج و پیکار بود؛ او لواء را برداشت که علی علیه السّلام دستش را قطع نمود. او لواء را با دست چپ گرفت؛ علی علیه السّلام آن دست را نیز قطع کرد. لواء را بر سینه گرفت و با دست مقطوع نگه داشت که علی [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علی علیه السّلام بر فرقتش زد و به روی زمین سقوط کرد. و لشکر کفار هزیمت کردند و مسلمین برای جمع‌آوری غنایم روی آوردند.

و چون افرادی که رسول خدا در گردنه کوه گذارده بودند، دیدند که مردم به سوی جمع‌آوری غنایم می‌روند، گفتند: اینها مشغول جمع کردن غنیمت هستند و ما اینجا هستیم! به عبدالله بن عمر بن حزم که رئیسشان بود، گفتند: "ما می‌خواهیم مانند سایر مردم به گردآوری غنیمت پردازیم!"

عبدالله گفت: "رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرموده است از این مکان تجاوز نکنم و به جای دگر نروم."

گفتند: "رسول خدا که به تو چنین امری کرده است چون نمی‌دانسته است

که کار جنگ بدینجا منتهی می شود؛ و اینک که می بینی ظفر با مسلمین است، معنی ندارد ما اینجا بمانیم. “ فلذا حرکت نموده و به سوی گردآوری غنیمت شتافتند و عبدالله را تنها گذاردند.

عبدالله در جای خود ماند و خالد بن ولید از گردنه به وی حمله کرد و او را کشت، و سپس از ناحیه پشت سر رسول خدا وارد شد؛ رسول خدا را با جمع قلیلی از اصحابش مشاهده کرد. در این حال به همراهان خود گفت: “بگیرید! این همان مردی است که شما در طلب او هستید؛ اینک هرچه می خواهید بر سر او بیاورید!”

سواران همراه خالد بن ولید با یک صف واحد، مانند حمله مرد واحد، به پیامبر حمله ور شدند؛ با زدن شمشیر و پراندن تیر و کوبیدن نیزه و افکندن سنگ. و یاران پیامبر در حال دفاع از آن حضرت برآمدند تا هفتاد تن از آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند، و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابودجانه و سهل بن حنیف ثابت بماندند و از پیغمبر اکرم دفاع می نمودند و گروه مشرکین رو به فزونی گذارد.

در این حال که از شدت مصائب و واردات بر

رسول خدا حال اغماء به او دست داده بود، چشمان

خود را گشود و فرمود: “یا علی! مردم چه شدند؟”

علی علیه السلام عرض کرد: “نَقَضُوا الْعَهْدَ وَ وَلَّوْا الدَّبْرَ؛ پیمان شکستند و پشت کرده رو به فرار نهادند.”

رسول خدا فرمود: “اینک شرّ این دسته را که دارند به من حمله می کنند از من کفایت کن!”

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها حمله نمود و ایشان را متفرق کرد و به سوی رسول خدا باز آمد. در این حال دسته ای دیگر به رسول خدا حمله کردند از ناحیه دیگری؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها نیز حمله ور شد و همه را پراکنده ساخت.

در این حملات فقط ابودجانه و سهل بن حنیف بودند که بر سر پیغمبر اکرم ایستاده بودند و بر [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] دست هر کدام شمشیری بود که از آن حضرت دفاع می کردند. از اصحابی که فرار کرده بودند، چهارده تن به سوی او

الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا

برگشتند که از آنها طلحة بن عبیدالله و عاصم بن ثابت بودند، و بقیه به بالای کوه رفته بودند.

در این حال صدایی در مدینه زده شد که: "قُتِلَ رَسُولُ اللَّهِ؛ رسول خدا کشته شد." در این حال دل‌ها از جای خود کنده شد و فراریان متحیر بماندند؛ نمی‌دانستند چه کنند، و به راست و چپ می‌رفتند.

هند دختر عتبه برای وحشی مزدی قرار داده بود که چنانچه رسول خدا و یا امیرالمؤمنین و یا حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام را به قتل برساند، آن مزد را به او بدهد. وحشی گفته بود: "اما محمد، مرا به وی دسترس نیست؛ چون یارانش گرداگرد او می‌چرخند. و اما علی، در موقع کارزار از گرگ بیشتر مواظب خود است که بر وی کمین نکنند. و اما حمزه، من به او امیدمندم؛ زیرا چون خشمگین شود جلوی خود را نمی‌بیند." و حمزه در روز احد برای خود نشانی از پر شتر مرغ بر سینه داشت.

وحشی در پای درختی در کمین وی نشست. حمزه او را دید و شمشیری حواله کرد که خطا رفت. وحشی می‌گوید: "من فوراً حربه خودم را تکان دادم تا همین که جای مناسبی یافتم پرتاب کردم؛ در اربیه او (کش‌ران که به شکم پیوسته است) وارد آمد و نفوذ کرد. من حمزه را رها کردم تا همین که سرد شد، به سوی او رفتم و حربه‌ام را برگرفتم درحالی که همه مسلمین در فرار بوده و توجهی به من و حمزه نداشتند."

و هند بر جنازه حمزه آمد و امر کرد به شکافتن شکمش و بریدن جگرش و مثله نمودن او؛ پس دو گوش و بینی‌اش را بریدند و او را مثله نمودند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از توجه به حمزه مشغول بود و نمی‌دانست چه بر سر حمزه آمده است.

راوی حدیث که زید بن وهب است، می‌گوید:

من به ابن مسعود گفتم: "در آن حال همه مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانه و سهل بن حنیف با او کسی نبود؟! " ابن مسعود گفت: "همه مردم گریختند و غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام به تنهایی با او کسی نبود! سپس به سوی رسول خدا چند نفری بازگشتند که اول آنها عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف بودند و به ایشان طلحة بن عبیدالله ملحق شد."

کلام رسول خدا در داستان انفاق عایشه

داستان عایشه و انفاق گوسفند مگر کتف.^۲

در بند بودن جان انسان، به واسطه افعال و

اعمال

لذا پیغمبر در خطبه آخر شعبان می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ، فَفُكُّوْهَا

بِاسْتِغْفَارِكُمْ.»^۳

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳. روح مجرد، ص ۶۶۳:

«[از میان مؤمنین] مردانی بودند که در آنچه را که با خدایشان عهد بستند به راستی رفتار کردند؛ پس بعضی از آنها شربت مرگ نوشیدند و بعضی در انتظارند. و هرگز در حکم حضرت خداوندی در این امور تبدیل و تغییری احداث نکردند.»

۲. در بسیاری از روایات یکی از مصادیق این آیه شریفه حضرت حمزه علیه السلام معرفی شده است. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۲.

۳. السنن الکبری للبیهقی، ج ۹، ص ۲۵۰:

«(حَدَّثَنَا) الإمام أبو الطَّيِّبِ سَهْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِمْلَاءً، أَنبَأَ أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَطَرِ الْعَدَلِ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي سُوَيْدِ الْبَصْرِيِّ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ، أَنبَأَ إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَرْحِبِيلَ عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: كَانَتْ لَنَا شَاةٌ أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ؛ فَذَبَحْنَاهَا فَقَسَمْنَاهَا. فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: "يَا عَائِشَةُ، مَا فَعَلْتَ شَاتِكُمْ؟" قَالَتْ: "أَرَادَتْ أَنْ تَمُوتَ فَذَبَحْنَاهَا فَقَسَمْنَاهَا؛ وَلَمْ يَبْقَ عِنْدَنَا مِنْهَا إِلَّا كَتِفٌ." قَالَ: "الشَّاةُ كُلُّهَا لَكُمْ إِلَّا الْكَتِفَ."»

«عایشه می گوید: برای ما گوسفندی بود که در حال مردن بود؛ پس آن را

آخرت جایگاه مردمان مؤمن و اولیاء خداست،

نه پاستور و ادیسون و فلاسفه حکیم

گیشه آخرت، گیشه تقوا و تقرب به پروردگار

است؛ لذا عمل صالح می خواهد. گیشه

میکروب شناسی نیست که پاستور دارای مقامی

باشد؛ گیشه برق نیست که ادیسون دارای کرسی

باشد؛ رشته طب نیست که فلاسفه حکیم در آنها قرار

گیرند؛ آنجا محلّ مردمان مؤمن و اولیاء خدا است.

لزوم تقرب عملی به امیرالمؤمنین علیه السلام

ای آقایان! اگر نمی توانید خود را مانند علی

بن ابی طالب کنید (وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ

أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ)، خود را به آن

حضرت نزدیک کنید و او را مولای خود بدانید!

ذبح نموده و گوشتش را تقسیم کردیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای عایشه، گوسفندان را چه کار کردید؟“ گفت: ”در حال مردن بود، پس آن را ذبح کرده و تقسیم نمودیم؛ و چیزی از آن در نزد ما باقی نمانده مگر کتفی.“ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ”تمام آن گوسفند برای شماست مگر همان کتف.“ (محقق)

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۷۰. ترجمه:

«... و شما قدرت و توانایی آن را ندارید که چنین باشید، ولی در این امر مرا باورع و اجتهاد و عفت و پیمودن راه سداد و صواب یاری نمایید.» (محقق)

لزوم استمداد از امام زمان و پناهنده شدن به آن

حضرت در لجاج فتنه‌های آخرالزمان

ما امروز مردمانی هستیم که دارای امام زنده

هستیم؛ او به کارهای ما رسیدگی می‌کند؛ در این

لجاج فتنه‌ها باید به او پناهنده شد و از او استمداد

کرد!

گریه و تأثر امام زمان علیه السّلام بر حال تباه

ما

وا أسفا که او دنبال ما می‌آید و بر حال تباه ما

گریه می‌کند و متأثر می‌گردد!

ختم سخن با چند فقره از دعای ندبه، و

تحریص مردم بر دعای به آن حضرت.